

آية الله العظمى مكارم شیرازی

یاران داستان



نهیروز تنظیم: ابو القاسم علیان نژادی دامغانی

آیہ اللہ العظمیٰ مکارم سیرات

حاستیان یاران

تہیہ و تنظیم:

ابولقاسم علی بن نثرانی دامغانی

فهرست‌نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع).

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵.

داستان یاران: مجموعه بحث‌های تفسیری حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله) / تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی. - قم: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)، ۱۳۹۰.

ISBN: 978-964-533-156-4

۳۴۴ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیفا.

۱. تفاسیر شیعه - قرن ۱۴. ۲. تفسیر آیات. الف. علیان نژادی دامغانی، ابوالقاسم، گردآورنده.

ب. عنوان.

۲۹۷/۱۷۹

BP ۹۸ / م ۸ د ۲

م ۷۳۲۵

۱۳۹۰

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

داستان یاران

مجموعه بحث‌های تفسیری

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

تهیه و تنظیم: ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۳۴۴ / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی‌طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۵۶-۴

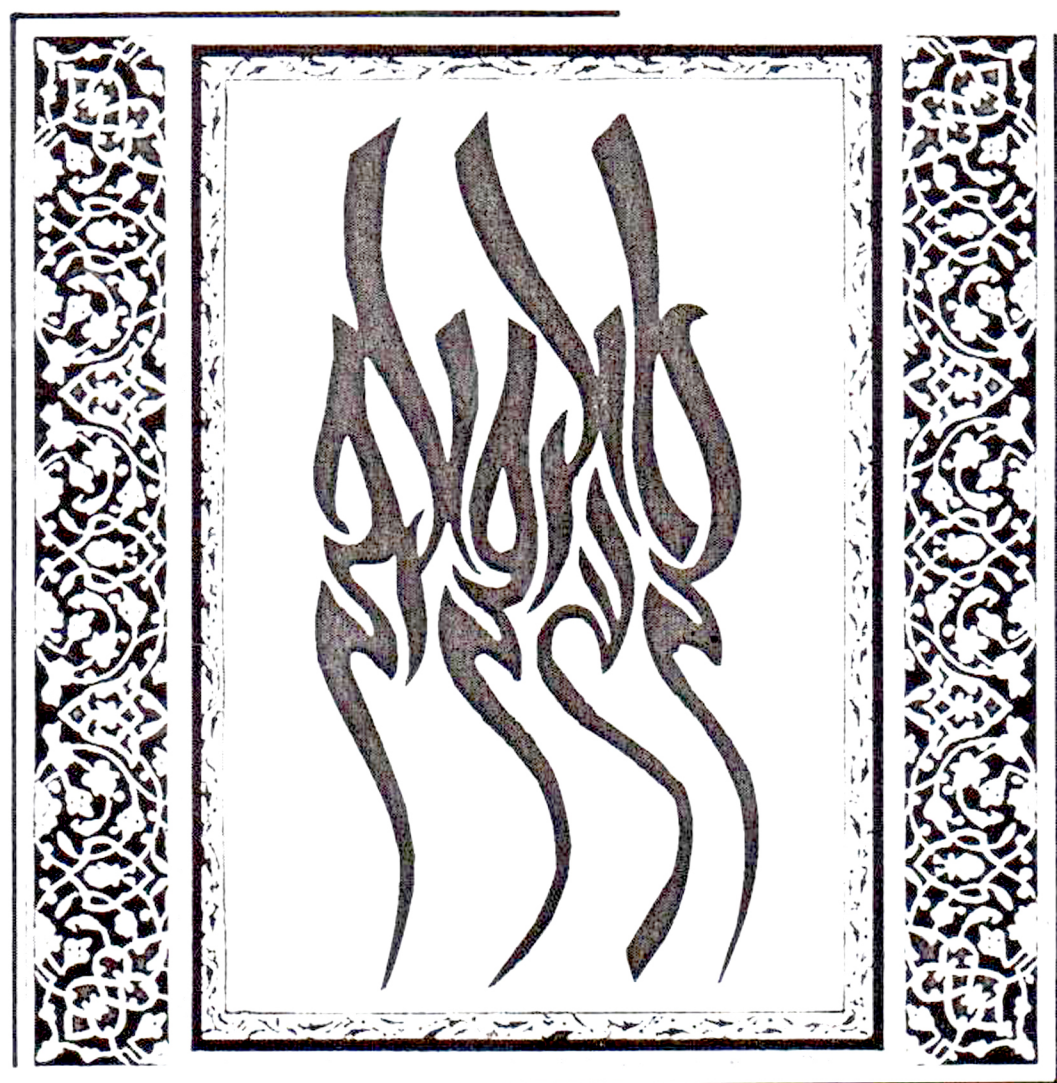


قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۲۲۴۷۸ - دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۴۰۰۰ تومان



فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۳
مقدمه.....	۱۵

اصحاب کهف / ۲۱

هشت آیهٔ اوّل سورة کهف.....	۲۲
شان نزول سورة کهف.....	۲۷
شرح و تفسیر آیات.....	۳۰
تفسیر آیات ۱۳ تا ۱۶ سورة کهف.....	۳۴
داستان اصحاب کهف از زبان حضرت علی علیه السلام	۳۴
ارشاد جاهل و متنبّه نمودن غافل.....	۴۲
به سوی غار.....	۴۳
پایان خواب عمیق.....	۴۷
۱. اختلاف در مورد مقدار خواب.....	۴۸
۲. در پی غذا و ادامهٔ ماجرا.....	۴۹
۳. وسط قرآن.....	۵۰
راز خواب طولانی.....	۵۱
تقیّه.....	۵۴
معنای تقیّه.....	۵۴
ادلهٔ جواز تقیّه.....	۵۴
تقیّه خوفی و مداراتی.....	۵۷
بر ملا شدن راز اصحاب کهف.....	۵۸
تعداد اصحاب کهف.....	۶۰

۱. عدد یاران کهف ۶۱
۲. سگ اصحاب کهف ۶۱
۳. مرأ و جدال ۶۴
- اهمیت ان شاء الله ۶۶
۱. فلسفه ان شاء الله ۶۶
۲. پیامبر ﷺ و فراموشی! ۶۷
- معنای ترک اولی ۶۸
- مدّت خواب اصحاب کهف ۶۹
- فصاحت و بلاغت قرآن ۷۰
- خداوند شنوا و بیناست ۷۰
- هدف از بیان داستان اصحاب کهف ۷۱
- طرق اثبات معاد ۷۲

اصحاب الاخدود / ۷۹

- ماجرای اصحاب اخدود ۸۰
- شرح و تفسیر آیات ۸۱
- تفاوت مهم پیامبران و دشمنانشان ۸۴
- ادامه تفسیر آیات اصحاب الاخدود ۸۶
- عاقبت شکنجه گران! ۸۷
- هدف از بیان داستان اصحاب الاخدود ۸۸
- صبر از دیدگاه امام علی (ع) ۸۹
- شکنجه اختصاص به یمن نداشت! ۹۰

اصحاب الجنة / ۹۳

- تاریخ پیشینیان در قرآن مجید ۹۳
- محل باغ کجا بود؟ ۹۴
- خلاصه داستان ۹۴

۹۶.....	اهمیت قلم
۹۷.....	شرح و تفسیر
۹۷.....	آیات اصحاب الجنة
۱۰۳.....	چهار نکته
۱۰۳.....	۱. فلسفه مطالعه تاریخ گذشتگان
۱۰۴.....	۲. موانع انفاق
۱۰۷.....	۳. امام حسن مجتبی علیه السلام الگوی انفاق
۱۰۸.....	۴. آثار زیانبار گناه

اصحاب الفیل / ۱۱۳

۱۱۳.....	در باره کعبه
۱۱۳.....	۱. اهمیت و قداست کعبه از نظر قرآن
۱۱۸.....	۲. اهمیت کعبه و مراسم حج در روایات
۱۱۹.....	۳. اهمیت کعبه در سخنان دشمنان
۱۲۰.....	۴. نماز به سمت قبله چرا؟
۱۲۱.....	۵. چرا کعبه در مکه واقع شد؟
۱۲۳.....	علی علیه السلام کیست؟
۱۲۴.....	داستان ابرهه
۱۲۸.....	شرح و تفسیر آیات
۱۳۰.....	چند نکته
۱۳۰.....	۱. حقیقت است یا افسانه؟
۱۳۰.....	۲. دعاهاى مستجاب
۱۳۱.....	۳. ابزار مرگ در دل عوامل حیات

اصحاب السبت / ۱۳۵

۱۳۵.....	امتحانات الهی
۱۳۶.....	یاران روز شنبه

کلاه شرعی!	۱۳۹
الف) حیل‌های منفی	۱۳۹
ب) حیل‌های مثبت	۱۴۰
کلاه شرعی چرا؟	۱۴۱
پیش‌بینی پیامبر ﷺ درباره حیل‌های منفی آخرالزمان	۱۴۲
حضرت علی علیه السلام و هدیه شبانه!	۱۴۴
مراحل امر به معروف و نهی از منکر	۱۴۹
روش امر به معروف و نهی از منکر	۱۵۳
امر به معروف و نهی از منکر در روایات	۱۵۳

اصحاب السّفینه / ۱۵۵

نکاتی در مورد زندگانی حضرت نوح علیه السلام	۱۵۶
۱. مؤمنان به نوح پیامبر علیه السلام	۱۵۶
ایراد مذکور مخصوص حضرت نوح نبود!	۱۵۷
اهمیت نظام ارزشی هر جامعه	۱۵۹
شیخ بهایی و ترویج نظام ارزشی	۱۶۱
تفاوت نظام ارزشی دنیای امروز با جمهوری اسلامی	۱۶۱
۲. روش تبلیغی حضرت نوح علیه السلام	۱۶۳
ابزار هدایت و دعوت	۱۶۴
۳. عمر طولانی حضرت نوح علیه السلام	۱۶۷
نفرین حضرت نوح علیه السلام	۱۷۰
سفارشات شیطان!	۱۷۴
روابط مادی و معنوی انسان‌ها	۱۷۵
علی علیه السلام و تقاضای بی‌مورد عقیل	۱۷۸
پسر نوح پیامبر	۱۸۰
ارتباط با خدا تنها راه نجات	۱۸۳
مشکل دنیای امروز	۱۸۴

مبارزه با بت پرستی هدف اصلی پیامبران.....	۱۸۵
تاریخچه بت پرستی.....	۱۸۷
مشکلات بت پرستی.....	۱۸۸
بت پرستی مدرن در عصر ما.....	۱۹۰

اصحاب الاعراف / ۱۹۳

فضیلت تلاوت سورة اعراف.....	۱۹۳
شرح و تفسیر آیات اصحاب الاعراف.....	۱۹۴
اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟.....	۱۹۷
بشارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حارث همدانی.....	۱۹۸
تقاضای بهشت.....	۲۰۰

اصحاب مدین / ۲۰۳

انبیاء علیهم السلام با چه چیزهایی مبارزه کرده اند؟.....	۲۰۴
شرح و تفسیر.....	۲۰۶
سیره علی علیه السلام در مورد بازاریان.....	۲۰۹
بقیة الله یکی از نامه های امام زمان علیه السلام	۲۱۳
کم فروشان ایمان ندارند!.....	۲۱۶
کم فروشی اختصاص به معامله و تجارت ندارد!.....	۲۱۷
نشانه های پیامبران.....	۲۱۸
۱. تکیه بر منطق و دلیل عقل.....	۲۱۸
۲. دلسوزی و مهربانی.....	۲۱۹
۳. ترک تعصب.....	۲۱۹
مقایسه منطق پیامبران با بت پرستان.....	۲۲۲
اهمیت نماز.....	۲۲۳
آثار وضعی گناهان.....	۲۲۴
ابزار تبلیغی پیامبران.....	۲۲۵

۱. سلاح علم و دانش و استدلال و منطق..... ۲۲۵
۲. سلاح معجزه..... ۲۲۷
۳. تهدید به عذاب‌های الهی..... ۲۲۷
- عذاب قوم شعیب..... ۲۲۸
- جسارت و هتّاکی قوم شعیب..... ۲۳۰
- پاسخ‌های منطقی و بردبارانه حضرت شعیب علیه السلام..... ۲۳۱
- پایان عمر تبهکاران مدین..... ۲۳۳
- پیوند حضرت موسی و حضرت شعیب علیه السلام..... ۲۳۵
- از دواج ساده!..... ۲۴۵
- مهریه‌های سنگین باطل است..... ۲۴۶
- کیفیت یا کمیت؟..... ۲۴۷
- پاسخ حضرت موسی علیه السلام..... ۲۵۰
- لزوم نوشتن سند دیون..... ۲۵۱

اصحاب الایکه / ۲۵۳

۱. اصحاب الایکه در قرآن..... ۲۵۳
۲. «ایکه» یعنی چه؟..... ۲۵۴
۳. فلسفه تکرار برخی مطالب در قرآن مجید..... ۲۵۴
۴. «اصحاب الایکه» چه کسانی بوده‌اند؟..... ۲۵۶
- شرح و تفسیر آیات اصحاب الایکه..... ۲۵۶
- لجاجت آفت دنیا و آخرت..... ۲۶۱
- راز گریه‌های شعیب پیامبر علیه السلام..... ۲۶۲

اصحاب الحجر / ۲۶۳

۱. حجر به چه معناست و در کجاست؟..... ۲۶۳
۲. اصحاب الحجر در قرآن..... ۲۶۴
۳. محل سکونت اصحاب الحجر..... ۲۶۴

۲۶۴	۴. نوع نگاه به آثار گذشتگان.....
۲۶۵	تفسیر آیات اصحاب الحجر.....
۲۶۷	قوم ثمود.....
۲۷۲	خاور میانه مهد پیامبران الهی.....
۲۷۳	قوم صالح.....
۲۷۷	تقلید مشروع و نامشروع.....
۲۷۸	پیروی از نیاکان!.....
۲۸۲	مشارکت در ثواب و گناه دیگران!.....
۲۸۳	اشقی الاولین و اشقی الاخرین!.....
۲۸۴	سرگذشت قوم ثمود در سورة نمل.....
۲۸۷	دفاع آری، ترور هرگز!.....

اصحاب الرّسّ / ۲۹۱

۲۹۱	تفاوت سوره‌های مکی و مدنی.....
۲۹۴	آیات سورة فرقان.....
۲۹۵	اصحاب الرّسّ چه کسانی بودند؟.....
۲۹۸	سرگذشت اصحاب الرّسّ در سورة ق.....
۳۰۱	اصحاب الرّسّ چگونه نابود شدند؟.....
۳۰۲	اصحاب الرّسّ در کلام مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام).....
۳۰۲	خرافه و خرافه‌پرستی.....
۳۰۳	۱. تعریف خرافه.....
۳۰۳	۲. مصادیقی از خرافه‌پرستی.....
۳۰۳	الف) خرافه بت‌پرستی.....
۳۰۵	ب) خرافه هولوکاست!.....
۳۰۶	ج) خرافه‌ای به نام آزادی!.....
۳۰۷	د) خرافه‌هایی در مسائل مذهبی.....
۳۰۷	ه) کشتن فرزندان!.....

- ۳۰۹..... (و) فال بد
- ۳۱۰..... مبارزه اسلام با فال بد
- ۳۱۱..... (ز) بدقدمی و خوش قدمی
- ۳۱۳..... (ح) خرافه‌ای به نام سحر و جادو!
- ۳۱۷..... (ط) بخت بد و بخت خوب!
- ۳۱۸..... بر خورد حضرت علی علیه السلام با طالع بین
- ۳۱۹..... (ی) سفره سراسر سبز!
- ۳۲۰..... (ک) گدایی و گرفتن حاجت!
- ۳۲۰..... ۳. سرچشمه‌های خرافه پرستی
- ۳۲۰..... (الف) جهل و نادانی
- ۳۲۰..... (ب) اوهام و خیالات
- ۳۲۱..... (ج) توجه نکردن به تمام یک حادثه
- ۳۲۲..... (د) خواب و رؤیا
- ۳۲۲..... (ه) سوء استفاده‌های مالی

اصحاب القرية / ۳۲۳

- ۳۲۳..... مباحث مربوط به اصحاب القرية
- ۳۲۴..... ۱. داستان اصحاب القرية در سورة ياسين
- ۳۲۸..... داستان اصحاب القرية
- ۳۲۹..... شرح و تفسیر
- ۳۳۲..... مجاهدی خستگی ناپذیر
- ۳۳۷..... مأموریت شمعون الصفا
- ۳۳۹..... در راه حق از کمی همراهان نترسید!
- ۳۴۲..... پیشتازی حبیب نجار
- ۳۴۲..... پیشتازی مؤمن آل فرعون
- ۳۴۳..... تقیه، تغییر روش مبارزه

پیشگفتار

کتابی که پیش رو دارید حاصل جلسات تفسیر قرآن کریم در ماه مبارک رمضان سال‌های ۱۴۳۰ و ۱۴۳۱ هـ. ق است که توسط مرجع عالیقدر و مفسر عظیم‌الشان قرآن حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی) در شبستان امام خمینی حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و در جمع روزه‌داران مشتاق، پس از فریضه ظهر و عصر برگزار شد. خداوند به این حقیر توفیق داد که مباحث مذکور را با دقت یادداشت کرده، سپس آن‌ها را پاک‌نویس نموده و منابع و مصادر آن را یافته، و ادبیات آن را از حالت گفتاری به نوشتاری تبدیل نموده، و در اختیار شما علاقه‌مندان به قرآن کریم و معارف بلند آن قرار دهم.

امیدوارم خداوند متعال به ما توفیق عنایت فرماید که هر چه بیشتر با کتابش آشنا شده، و به دستوراتش عمل نماییم. همچنین در دنیا و آخرت ما را با قرآن و اهل‌البیت علیهم السلام محشور بدارد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ابوالقاسم علیان‌نژادی دامغانی

قم - حوزه علمیه

۱۳۸۹/۱۱/۲

مقدمه

به دنبال سلسله بحث‌های تفسیری قرآن در سال‌های گذشته، در ماه رمضان امسال (۱۴۳۰ هـ ق) قصد داریم بحث‌های تاریخی قرآن را پیگیری نماییم. از اقوام، ملت‌ها و گروه‌هایی که با عنوان اصحاب از آنها یاد شده، نظیر «اصحاب کهف»، «اصحاب الفیل»، «اصحاب السفینه»، «اصحاب الجنّه»، «اصحاب الرّس» و مانند آن، که ۱۲ مورد می‌شود، ان شاء الله بحث خواهیم کرد. و عنوان تمام این مباحث را «داستان یاران در قرآن» می‌نامیم.

ذکر چند نکته قبل از ورود به اصل بحث لازم است:

۱. پذیرفته شدگان و پذیرفته نشدگان امتحان الهی؛ همان‌طور که می‌دانید، قرآن مجید بدون حکمت و دلیل، لفظی را انتخاب و آن را تکرار نمی‌کند، به‌طور قطع قدر مشترکی بین تمام این اصحاب دوازده گانه وجود دارد. قدر مشترک آنها - که شرح هر یک از آنها به صورت مستقل و جداگانه خواهد آمد - این است که همه آنها مورد امتحان و آزمایش پروردگار قرار گرفتند. برخی در امتحان الهی قبول شدند؛ همچون اصحاب کهف، اصحاب السفینه (یاران نوح پیامبر) و مانند آنها، و عده‌ای دیگر مردود؛ مثل اصحاب الفیل (کسانی که برای ویران ساختن خانه

کعبه به مکه حمله کردند)، اصحاب الاخدود^۱ و مانند آنها، که از عهده آزمایش الهی برنیامدند.

۲. فلسفه بیان تاریخ گذشتگان؛ سؤال: چرا قرآن تاریخ گذشتگان را بیان می‌کند؟ به تعبیر دیگر قرآن مجید سه بخش تاریخی دارد:

الف) تاریخ انبیای پیشین علیهم‌السلام

ب) تاریخ پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله

ج) تاریخ امت‌هایی که سرگذشت مهمی داشته‌اند؛ مانند اصحاب کهف، اصحاب السفینه، اصحاب السبت و... اکنون می‌خواهیم بدانیم، هدف قرآن از بیان این حوادث و وقایع تاریخی چه بوده است؟

پاسخ: علت آن روشن است؛ چرا که تاریخ آینه تمام‌نمای سعادت و شقاوت است. انسان می‌تواند تمام چیزها را در آینه تاریخ بخواند، عوامل بدبختی امت‌ها، علل پیروزی و موفقیت‌ها، اسباب طول عمر و کوتاهی آن، عوامل وحدت، اتحاد و آنچه باعث پراکندگی و نفاق می‌شود، همه و همه در تاریخ آمده است.

قرآن مجید در سوره یوسف داستان این پیامبر بزرگ را داستانی پر رمز و راز و سرشار از پند و اندرز و عبرت معرفی می‌کند. توجّه فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود. اینها داستان دروغین نبود، بلکه (وحی آسمانی است، و) با

۱. «ذونواس» پادشاهی بود در جنوب یمن، که آیین یهود را انتخاب و مسیحیان را قتل عام کرد. او گودالهایی از آتش ساخته بود، و غیر یهودیان که تسلیم او نمی‌شدند و آیین یهود را نمی‌پذیرفتند را به درون گودالهای آتش پرتاب می‌کرد. قرآن آنها را «اصحاب الاخدود» نامیده است.

کتاب آسمانی پیشین هماهنگ است؛ و در آن است شرح هر چیزی (که پایهٔ سعادت انسان است)؛ و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند.^۱ آری انسان‌ها با مطالعهٔ داستان حضرت یوسف علیه السلام و تعمق و دقت در آن، درخواست یافت که نتیجهٔ عفت و پاکدامنی و مبارزه با هوای نفس چه شد. و سرانجام هوسرانی و خیانت و تهمت به دیگران جز رسوایی و خواری چیز دیگری نبود.

۳. عبرت‌های تاریخ تکوین؛ تاریخ تدوین تاریخی است که توسط مورخان تدوین گشته، و در کتاب‌ها ماندگار شده است. متأسفانه برخی از کتاب‌های تاریخ تدوین آمیخته با مطالب خلاف واقع است، حتی در تاریخ مدون اسلام هم تحریف‌هایی صورت گرفته، و در آن مطالبی غیر واقع ثبت شده است؛ هم در تاریخ صدر اسلام و هم در تاریخ پس از آن.

اما تاریخ تکوین نوشتنی نیست، دروغ و خلافی در آن راه ندارد. تاریخ تکوین، تاریخی است که در خارج وجود دارد و هر کس می‌تواند آن را نظاره کند.

کاخ ویران شدهٔ کسری، تاریخ تکوینی است. آن‌جا همه چیز خاموش و رو به ویرانی است و با فعالیت‌ها و هزینه‌های میراث فرهنگی سرپا نگه داشته شده است. اگر به عقب برگردیم و به تماشای آن‌جا بنشینیم، خواهیم دید، زمانی در آن‌جا چه غوغایی بوده، چه برنامه‌هایی داشته‌اند. مردم در برابر شاهان سجده کرده و به خاک می‌افتادند. شخص خوش ذوقی همچون خاقانی می‌خواهد که این منظره را ببیند و بگوید:

دندانۀ هر قصری پندی دهدت نو نو پند سر دندانۀ بشنو ز بن دندان!

یا اگر به تخت جمشید که رو به ویرانی است و به کمک هزینه‌های زیاد آن را سرپا نگه داشته‌اند (که متأسفانه معمولاً به عنوان پیشینه تمدن به آن نگاه می‌کنند، نه به عنوان نگاه عبرت)، لحظه‌ای بنگریم و نگاهی به ستون‌های عظیم و تاریخی این کاخ وسیع ویران شده بیندازیم و سپس باز گردیم، خواهیم دید چه خبرهایی بوده و اکنون چه شده است؟

ما نیز پس از چند سال به آنها ملحق خواهیم شد، هم اکنون باید به حال خود فکری کنیم. آری تاریخ تکوینی بسیار آموزنده است.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول الله! حدیثی را به نقل از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام، می‌خواستم بدانم صحّت دارد یا نه؟ فرمود: کدام حدیث؟ عرض کرد: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ؛ ساعتی فکر کردن بهتر است از این که انسان شب را تا به صبح به عبادت بپردازد». آیا واقعاً یک ساعت فکر کردن از یک شب عبادت بهتر است؟ امام علیه السلام فرمود: بله، این روایت از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله است آن بزرگوار فرمود: یک ساعت فکر کردن بهتر از یک شب عبادت است. راوی پرسید: در مورد چه چیزی فکر کنیم؟ حضرت فرمود: «يَمُرُّ بِالْأُورِ الْخَرِبَةِ فَيَقُولُ أَأَيْنَ سَاكِنُوكَ؟ أَأَيْنَ بَانُونَكَ؟ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ؛ هنگامی که از کنار خانه خراب شده‌ای (یا قصر ویرانی یا کاخ درهم شکسته‌ای) می‌گذری، لحظه‌ای بایست و از آنها بپرس: ساکنان تو کجایند؟ بنیانگذاران تو چه شدند؟ به آن دیوار خاموش بگو: چرا سخن نمی‌گویی؟»^۱

آری چنین فکری معادل یک شب، بلکه طبق برخی روایات بهتر از یک سال عبادت است.^۲ ای عزیزی که در مجلس فاتحه شرکت می‌کنی! آیا هیچ فکر

۱. میزان الحکمه، باب ۳۲۵۴، ح ۱۶۲۲۴؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۴، ح ۱۶.

۲. میزان الحکمه، باب ۳۲۵۴، ح ۱۶۲۲۲؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۶، ح ۲۰.

کرده‌ای که بالاخره روزی هم این مجلس برای تو تشکیل می‌شود؟ خانواده، دوستان، بستگان، یاران، همسایگان و همکارانت می‌آیند و از تو سخن می‌گویند! خلاصه این که اینها تاریخ تکوینی است و نیاز به فکر و اندیشه و تدبّر دارد.

اکنون به سراغ تفسیر «اصحاب» برویم، و هر کدام را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم، به این امید که إن شاء الله بتوانیم از سرگذشت آنها درس عبرتی گرفته و سراسر زندگیمان را فقط برای رضای خدای باریتعالی بسازیم.

اصحاب کهف

همان‌گونه که گذشت موضوع بحث دوازده قطعه از مباحث تاریخی قرآن مجید است، که تحت عنوان «اصحاب» بیان شده است. این دوازده داستان قرآنی همگی واقعیّت دارد و مستند است.

ابتدا به سراغ اصحاب کهف می‌رویم، که سرگذشت مهم و اعجاب‌آوری دارند. در سوره کهف سه داستان مهم نقل شده است:

الف) داستان اصحاب کهف.

ب) داستان حضرت خضر و موسی علیه السلام.

ج) داستان ذوالقرنین.

داستان کهف درس صبر و استقامت می‌دهد؛ مخصوصاً به جوانان عزیز می‌آموزد که چگونه می‌توان در برابر فشارها و ناملایمات و سختی‌ها ایستاد و ایمان و تقوای خود را حفظ کرد و همراه اکثریّت جاهل و نادان نشد. و داستان حضرت خضر و موسی علیه السلام درس فراگیری علم و دانش می‌دهد، که به هر جا برسی، حتّی اگر همچون حضرت موسی علیه السلام پیامبری اولوالعزم و صاحب شریعت گردی، باز هم نیاز به فراگیری علم و دانش داری. و داستان ذوالقرنین

درس استفاده از قدرت برای حمایت از ضعیفان و نیازمندان جامعه را می‌دهد. همان‌گونه که ذوالقرنین با استفاده از قدرت بی‌نظیرش به حمایت از گروهی از مظلومان پرداخت.

هشت آیه اول سوره کهف

خداوند متعال در ابتدای این سوره، و قبل از بیان سرگذشت اصحاب کهف، وبه عنوان مقدمه نقل آن داستان، مطالب مهمی را ضمن هشت آیه بیان می‌کند، که مروری کوتاه بر این آیات خالی از فایده نیست.

در آیه اول می‌فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»؛ حمد مخصوص خدایی است که این کتاب را بر بنده (برگزیده) اش نازل کرد، و هیچ‌گونه کژی در آن قرار نداد.

از میان صفات فراوان خداوند، که همچون ذاتش بی‌نهایت است، بر مسأله نزول قرآن، و از میان صفات شایسته پیامبر گرامی اسلام ﷺ بر ارزشمندترین و برترین صفت، یعنی عبودیت و بندگی آن حضرت، انگشت گذاشته شده است. همان عبودیت و بندگی‌ای که حضرت علی عليه السلام به آن افتخار نموده و اعلان می‌دارد: «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا؛ خدایا این عزت مرا بس که بنده خدایی چون تو باشم».^۱ عدد صفر هر چقدر زیاد باشد ارزشی ندارد، اما هنگامی که متصل به بی‌نهایت می‌شود رنگ بی‌نهایت می‌گیرد. عبودیت یعنی چه؟ عبودیت را می‌توان در این قطعه شعر ترسیم کرد:

بندگانیم جان و دل بر کف چشم بر امر و گوش بر فرمان

۱. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۴۰، ح ۱۴.

همان طور که گفتیم: خداوند متعال از میان صفات فراوان خود به نزول قرآن و از میان صفات پیامبرش به مهم ترین آنها، یعنی عبودیت اشاره می کند، سپس به بیان اوصاف قرآن می پردازد:

۱. «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»؛ هیچ گونه کژی و کاستی در قرآن مجید راه ندارد». بیش از هزار و چهارصد سال از نزول قرآن می گذرد و قرآن از همان روزهای اول فصیحان و بلیغان و ادیبان عرب را به مبارزه طلبید، اما نه تنها هیچ کس موفق نشد سوره ای مثل قرآن بیاورد و نتوانست کژی و کاستی ای در قرآن کشف نماید، بلکه علی رغم گذشت این مدت طولانی قرآن هرگز بوی کهنگی نگرفت،^۱ و روز به روز بر عظمت و عمق و جاذبه آن افزوده شد. قرآن سرمایه بسیار عظیمی است که حتی غیر مسلمانانی که حاضر به پذیرش اسلام نشده اند در برابر آن سر تسلیم فرود آورده اند.

شبلی شملی آن دانشمند عرب مسیحی می گوید: «من دین پیامبر اسلام را قبول نکردم، اما نمی توانم نسبت به قرآن کافر شوم».^۲

قرآنی که ما مسلمانان قدرش را ندانستیم، شاید دیگران بهتر آن را شناختند! ۲. در آیه دوم سوره کُهِف برخی دیگر از ویژگی های قرآن ذکر شده است از جمله این که «فَتِيمًا»؛ در حالی که پایدار و برپادارنده (دیگر کتب آسمانی) است» آن قدر ثبات و استقامت دارد که نه تنها خود را از کهنگی و نابودی حفظ می کند، بلکه نگهبان دیگر کتابهای آسمانی نیز هست.

۳. یکی دیگر از ویژگی های قرآن انذار به بدکاران و مخالفان است، تا با ترس از عذاب شدید پروردگار متنبه شده و دست از کارهای زشت خود بردارند.

۱. میزان الحکمه، باب ۳۲۹۴، ج ۳۶ - ۱۶۴۳.

۲. تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۵۶.

«لَيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ»؛ تا از جانب او (بدکاران را) از عذاب شدیدی بترساند». ۴. ویژگی چهارم قرآن، بشارت به مؤمنان است. «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا»؛ و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می دهند، بشارت دهد که پاداش نیکویی برای آنهاست».

آری قرآن مجید هم به بدکاران انداز می دهد و آنها را به خاطر کارهای خلاف و زشتشان می ترساند، و هم مؤمنان صالح العمل را بشارت می دهد و به خاطر کارهای خوبشان آنها را تشویق و ترغیب می کند.

سؤال: خداوند متعال به کدام گروه از مؤمنان بشارت داده و پاداششان

چیست؟

جواب: همان گونه که در آیه دوم و سوم سوره کهف آمده، این بشارت اختصاص به مؤمنان صالح العمل دارد و شامل کسانی که عمل صالح ندارند نمی شود. و این مطلب نقش مهم عمل صالح را می رساند، که ایمان بدون آن ارزشی ندارد. اگر شخصی دم از ایمان و پیروی از حضرت علی (علیه السلام) و انتظار امام زمان (علیه السلام) بزند اما عمل صالح نداشته باشد در این ادعاهای صادق نیست. ضمناً منظور از عمل صالح هر کار خوب و شایسته‌ای است که برای رضای خداوند انجام گیرد.

شما خوانندگان گرامی هر شغلی داشته باشید می توانید همان را تبدیل به عمل صالح کنید؛ مشروط بر این که آن کار و فعالیت را به قصد تحصیل روزی حلال برای تأمین مخارج افراد واجب النفقه خود و خدمت به خلق خداوند انجام دهید. حتی ورزشکاران می توانند با این نیت ورزش خود را تبدیل به عمل صالح کنند. بنابراین، گستره عمل صالح بسیار وسیع و فراگیر است.^۱

۱. آیات ولایت در قرآن، ص ۳۸۳.

خلاصه این که خداوند متعال به مؤمنان صالح العمل بشارت پاداش نیکویی، که همان بهشت برین است را داده که جاودانه در آن خواهند ماند.

سؤال: انذاری که در این آیات به آن اشاره شده، مربوط به چه کسانی است؟
جواب: طبق آنچه در آیه چهارم سوره کُهِف آمده انذار مربوط به کسانی است که معتقد بودند خداوند متعال فرزند دارد. سه گروه چنین اعتقادی دارند:

(الف) مسیحیان؛ که معتقدند حضرت عیسی علیه السلام فرزند خداست.^۱

(ب) یهودیان، که اعتقاد دارند عزیر فرزند خداوند است.^۲

(ج) مشرکان عرب؛ که می گفتند ملائکه دختران خدا هستند.^۳

اعتقاد هر سه گروه، اعتقادی باطل و انحراف از اصل توحید است؛ چرا که داشتن فرزند لازمه اش جسمانی بودن و نیاز داشتن و اختیار کردن همسر است و خداوند از همه این امور پاک و مبرا است.

در آیه بعد که مربوط به همین گروه های سه گانه است می خوانیم: «مَّا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا»؛ نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند، و نه پدرانشان. سخن بزرگی از دهانشان خارج می شود! آنها فقط دروغ می گویند».^۴

آیات پنج گانه فوق پیرامون قرآن مجید، صفات و اهداف آن و برخی صفات خداوند و پیامبرش بود. آیه بعد به حرص و ولع فوق العاده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جهت هدایت و اصلاح مردم پرداخته است. توجه فرمایید:

۱. سوره توبه، آیه ۳۰.

۲. سوره توبه، آیه ۳۰.

۳. سوره نحل، آیه ۵۷.

۴. سوره کُهِف، آیه ۵.

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»؛ گویی می خواهی خود را به خاطر اعمال آنها، از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!»^۱

پیامبر اکرم ﷺ همچون باغبان دلسوزی است که می بیند آب مناسب و کافی و زمین آماده و مستعد رشد وجود دارد، اما محصول نمی دهد، این مطلب قلب و روح او را می آزارد. لذا پروردگار عالم دلداریش می دهد.

خداوند متعال در آیه بعد می فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم که کدام یک دارای بهترین عمل هستند»^۲.

آنچه روی زمین است اعم از کاخ ها، قصرها، ثروت ها، پست و مقام ها، زیبایی ها، همه و همه زیور و زینتی است که به منظور آزمایش و امتحان بندگان آفریده شده و هدف از آن امتحان است، تا بهترین اعمال انتخاب شود.

جالب این که خداوند به کمیّت و مقدار عمل اشاره نکرده و آن را هدف از آزمایش بیان ننموده، بلکه به کیفیّت و چگونگی عمل توجّه داده و آن را ملاک امتحان و آزمایش می داند. بنابراین، اگر انسان یک آیه قرآن تلاوت کند و به معنای آن توجّه نماید و در آن تدبّر و اندیشه کند و در نهایت عمل خود را بر اساس آن تنظیم نماید، بهتر است از این که یک سوره قرآن را بدون تدبّر و اندیشه قرائت کند.

و در پایان می فرماید: «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا»؛ (ولی این زیورها پایدار نیست) و ما (سرانجام) آنچه را بر روی زمین است خاک

۱. سوره کهف، آیه ۶.

۲. سوره کهف، آیه ۷.

بی حاصلی قرار می دهیم».^۱

آری همه زیورها و زینت های دنیا، که ابزاری برای آزمایش است، روزی نیست و نابود خواهد شد. در آن روز نه خبری از قصرها و کاخ ها خواهد بود، و نه اثری از پست و مقام خواهد بود، و نه نشانه ای از کوهها و قله ها خواهید یافت، و نه حتی درخت و گیاهی پیدا خواهد شد، بلکه سطح کره زمین به سرزمین خشک و خالی از گیاه تبدیل خواهد شد.

می گویند: وقتی غم و غصه ها زیاد شده و به انسان هجوم آورد، سری به قبرستان بزنند و فاتحه ای برای اموات بخوانند و اندکی فکر کنند که (مثلاً) صد سال پیش چه کسانی وجود داشتند و چه زندگی هایی برپا کرده بودند، اما اکنون نه از فقرای آنها اثری هست و نه از اغنیا و ثروتمندان شان. صد سال دیگر هم از ما خبری نخواهد بود، پس غم و غصه برای چه؟ باید به فکر آن روز باشیم، و برای آن زمان کاری کنیم.

شان نزول سورة کَهِف

بسیاری از مفسران، از جمله مرحوم طبرسی^۲ شان نزول سورة کَهِف را چنین بیان داشته اند:

«پس از آنکه پیامبر اکرم ﷺ، اسلام را به مردم جزیره العرب عرضه نمود کفار قریش با هم مشورت کردند و گفتند: «نکند آنچه را محمد آورده واقعیت داشته باشد و فردا بلایی بر ما نازل گردد و بیچاره شویم. بنابراین، لازم است پیرامون ادعاهای او تحقیق کنیم». پرسیدند: از چه کسی؟ گفتند: «علمای یهود اطلاعات

۱. سورة کَهِف، آیه ۸.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۱۳.

مذهبی خوبی دارند. دو نفر را به یثرب (مدینه) بفرستیم تا در مورد آنچه محمد آورده تحقیق کنند». فرستادگان مشرکان قریش به نزد علمای یهود در یثرب رفته و از آنها در مورد دین جدید سؤال کردند. یهودیان گفتند: سه سؤال از او پرسید، اگر به دو سؤال جواب مفصل و به سؤال سوم جواب سربسته بدهد، دعوت او حق است و چنانچه از عهده سؤالات برنیاید ادعایش حقیقت ندارد. سؤالات سه گانه به شرح زیر است:

۱. چه کسانی شهر و قوم و قبیله خود را ترک کرده، و به غاری در خارج از شهر پناه بردند؟ تعداد آنان چند نفر بود؟ و شرح حال آنها چیست؟
۲. مردی که بر شرق و غرب عالم مسلط شد، که بود و چه برنامه‌ای داشت؟ پاسخ این دو سؤال را باید مفصل بدهد.
۳. حقیقت روح چیست؟ این سؤال یک سؤال فلسفی است و پاسخی اجمالی دارد.

نمایندگان مشرکان قریش به مکه بازگشته و گزارش سفر خود را دادند. مشرکان نزد حضرت رسول ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد! سه سؤال داریم، اگر پاسخ آنها را بگویی، آیینت را می‌پذیریم. سپس سؤال‌های خود را مطرح کردند.

دو نکته در این جا قابل توجه است:

الف) عرب جاهلی نه سواد داشت و نه اهل تمدن و علم و دانش بود، ولی گفتند: بدون تحقیق، نه «انکار» می‌کنیم و نه «تصدیق»، بلکه «تحقیق» می‌نماییم. و این پیام مهمی برای ما دارد که در مورد هر خبری زود موضع‌گیری نکنیم. نه انکار کنیم و نه تصدیق، بلکه در مورد آن مسأله تحقیق نماییم و پس از تحقیق کافی آن را انکار یا تصدیق کنیم. متأسفانه در جامعه امروزی ما، شایعات فراوانی

پخش می‌شود و عده‌ای بدون تحقیق کافی آن را پذیرفته و به دیگران نیز منتقل می‌کنند. ما نباید از عرب جاهلی عقب‌تر باشیم. شایعات را پخش نکنیم، و آبروی نظام، اسلام، کشور و خودمان را نبریم.

ب) مشرکان عرب به منظور تحقیق نزد علمای یهود که در این زمینه اهل اطلاع بودند رفتند. یعنی در هر مسأله‌ای انسان کم‌اطلاع یا بی‌اطلاع باید به متخصص آن مسأله رجوع کند و این همان تقلید صحیح و مشروع است. به هر حال پیامبر ﷺ به کفار قریش وعده داد که روز بعد جواب سؤالاتشان را بدهد.

پیامبر ﷺ در انتظار وحی نشست، اما وحی به تأخیر افتاد. روز بعد و روزهای دیگر وحی نیامد و این باعث شد که کفار و مشرکان زخم زبان‌هایی به پیامبر بزنند و تأخیر وحی را سوژه تبلیغاتی مناسبی برای تبلیغات سوء خود بر علیه اسلام و مسلمین قرار دهند. بالاخره پیک وحی هر چند با تأخیر، نازل شد و پاسخ دو سؤال اول آنها را به طور مفصل تشریح کرد، که در سوره کُهِف به آن پرداخته شده است و پاسخ سؤال سوم را به طور سربسته بیان کرد که در آیه ۸۵ سوره اسراء آمده است.^۱

پیامبر ﷺ از جبرئیل عُلّت تأخیر نزول وحی را جويا شد. عرض کرد: گناهی مرتکب نشده‌ای، اما ترک اولی کردی، هنگامی که به مشرکان قریش وعده پاسخ سؤالات را دادی، ان شاء الله نگفتی. اگر ان شاء الله می‌گفتی، همان زمان پیک وحی نازل می‌شد.

خوانندگان محترم! اگر تمام مقدمات کاری را فراهم کنید، تا خداوند نخواهد آن کار محقق نخواهد شد. بنابراین، همیشه باید ان شاء الله گفت.

۱. شرح و تفسیر این آیه شریفه را در کتاب «از تو سؤال می‌کنند» نوشته‌ایم.

گفتن إِنْ شَاءَ اللَّهُ باعث قدرت، قوّت و نورانیّت انسان می‌شود. به تازگی هنگامی که هواپیما به مقصد می‌رسد مسئولین پرواز ضمن خداحافظی با مسافران، اعلام می‌کنند: «إِنْ شَاءَ اللَّهُ تا چند دقیقه دیگر در فرودگاه مقصد فرود خواهیم آمد» و این کار زیبایی است. چون ممکن است در آخرین لحظات مشکلی ایجاد شده و حادثه‌ای رخ دهد و هواپیما به مقصد نرسد.

شرح و تفسیر آیات

قرآن مجید روشی دارد، که برای اهل مطالعه و تحقیق قابل توجّه است و آن روش اجمال و تفصیل است. یعنی وقتی می‌خواهد مسأله مهمّی را بیان کند ابتدا آن را در چند آیه به طور خلاصه توضیح می‌دهد و سپس به شرح و تفسیر آن در ده‌ها آیه می‌پردازد.

قرآن کریم در داستان اصحاب کهف، از همین روش استفاده کرده است. خلاصه داستان را در ضمن ۴ آیه بیان کرده، سپس به شرح آن ضمن ۲۰ آیه پرداخته است. چرا که این روش مطابق با آداب فصاحت و بلاغت است و مخاطب را بهتر جذب می‌کند.

خداوند خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا»؛ آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت‌انگیز ما بودند؟^۱

مهم‌تر و عجیب‌تر از اصحاب کهف، قیام تو در سرزمین مکه است. تو که در این سرزمین جهل و نادانی معجزه جاودانی چون قرآن آورده‌ای. آری بعثت پیامبر اکرم ﷺ در آن محیط ظلمانی و تاریک، مهم‌تر از اصحاب کهف است.

سؤال: اصحاب رقیم چه کسانی بودند؟ آیا افرادی غیر از اصحاب کهف بودند؟
جواب: مفسران معتقدند اصحاب کهف و رقیم یکی هستند و در حقیقت دو اسم است برای یک گروه. کهف به معنای غار است و از آن جا که این گروه بعد از فرار از شهر، به غاری پناه بردند به اصحاب کهف معروف شدند. و از آن جا که بعد از بیداری اصحاب کهف از خواب طولانی و پی بردن به گذشت این زمان زیاد از خدا خواستند که در همان غار جانشان گرفته شود، و خداوند جانشان را گرفت و در غار بسته شد و جمله‌ای درباره آنها روی غار نوشته شد، به آنها اصحاب الرقیم گفته شده است.

خداوند متعال در ادامه داستان می‌فرماید: «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا»؛ زمانی را (به خاطر بیاور) که آن جوانان به غار پناه بردند، و گفتند: «پروردگارا! از سوی خودت رحمتی عطا کن، و از کار (فرو بسته) ما راه نجاتی برایمان فراهم ساز».^۱

اصحاب کهف به خدای یگانه ایمان آوردند در حالی که از یک سو محیط آنان محیط شرک و بت پرستی بود و مردم به بت پرستی مشغول بودند. و از سوی دیگر دقیانوس ادعای خدایی کرده بود و مردم را به عبادت و پرستش خویش مجبور می‌کرد. آنها از شهر و دیارشان فرار کرده و سر به بیابان گذاشته و در نهایت به غاری پناه بردند.

سؤال: آیا اصحاب کهف جوان بودند یا پیر؟

جواب: ظاهر عبارت قرآن «الفتية» این است که جوان بودند، ولی از روایات استفاده می‌شود که سنشان کم نبود اما روحشان جوان بود.^۲

۱. سورة کهف، آیه ۱۰.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

در بین جوانان عده‌ای وجود دارند که روحشان مرده است؛ معتادند، گرفتارند، افسرده‌اند و خلاصه اثری از شور و نشاط جوانی در آنها نیست، همان‌گونه که در بین پیران کسانی هستند که روحی زنده و با نشاط دارند، اینها قلب و روحشان جوان است، هر چند سنشان زیاد باشد. به هر حال این جوانان جسمانی یا روحانی برای حفظ ایمانشان دست به هجرت زده، و به غاری در خارج از شهر پناه بردند و از خداوند دو چیز درخواست کردند: نخست از خداوند متعال تقاضای رحمت کردند؛ چرا که با نزول رحمت الهی مشکلات انسان حل می‌شود. تقاضای دیگرشان نجات از دست قوم ستمگر و بت پرست، و یافتن راه نجاتی از دست دقیانوس ستمگر بود.

در ضمن از این آیه شریفه استفاده می‌شود که وظیفه بنده تقاضای حل مشکلات از پروردگار است؛ اما کیفیت و چگونگی آن را باید به خدا واگذار کند. آیه بعد نشان می‌دهد که خداوند هر دو خواسته آنها را اجابت کرد. توجّه فرمایید: «فَصَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا»؛ ما (پرده خواب را) سالیانی دراز در آن غار بر گوششان زدیم، و سالها در خواب فرو رفتند.^۱

علّت این که می‌فرماید «ما خواب را بر گوشهای آنها مسلط کردیم» این است که گاه چشم انسان چرت می‌زند، ولی گوشش می‌شنود. خواب عمیق زمانی است که گوش نیز نشنود، و بنابراین از لحاظ فقهی وضو وقتی باطل می‌شود که علاوه بر ندیدن چشم، گوش هم نشنود.

خداوند در این آیه مدّت دقیق خواب اصحاب کهف را بیان نکرده، بلکه به صورت سربسته و اجمالی به خواب طولانی آنها اشاره کرده است. چرا که این آیات در مقام اجمال است و در آیات آینده خواهد آمد که خواب آنها ۳۰۹ سال

۱. سورة کهف، آیه ۱۱.

طول کشید. و این مطلب سؤالاتی را در ذهن ایجاد می‌کند.

۱. چگونه ممکن است انسانی ۳۰۹ سال بدون آب و غذا زنده بماند؟
۲. کسانی که برای مدّت کوتاهی بستری می‌شوند و نمی‌توانند راه بروند، پس از بهبودی باید فیزیوتراپی شوند تا به تدریج قادر بر راه رفتن شوند. اصحاب کَهِف چگونه پس از این مدّت طولانی به راحتی از جای خود برخاسته و راه رفتند؟

۳. هدف از این خواب طولانی چه بود؟

پاسخ این سؤال‌ها در مباحث آینده خواهد آمد، امّا در این جا به پاسخ سؤال سوم می‌پردازیم.

هدف از این خواب طولانی سه چیز بوده است:

الف) خداشناسی؛ خداوند می‌خواهد علم و قدرت خود را به بندگان نشان دهد، که اگر او اراده کند، انسان می‌تواند ۳۰۹ سال بدون آب و غذا زنده بماند.

ب) یادآوری معاد؛ زنده شدن مردگان (معاد جسمانی) که شبهه بسیاری از مردم آن عصر و زمان بود، خداوند با این حادثه که برای اصحاب کَهِف ایجاد کرد به مردم فهماند زنده کردن مردگان برای او کار سختی نیست، چرا که بیدار شدن از خواب بعد از ۳۰۹ سال شبیه معاد است.

ج) نصرت و یاری خدا؛ مطلب دیگر این که اگر کسی خود را به خدا بسپارد و در راه او قدم بردارد، خداوند به بهترین وجه او را نصرت و یاری می‌دهد. همان‌گونه که در آیه ۱۶۰ سوره آل عمران می‌خوانیم:

«إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ؟» اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد؛ و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟».

بنابراین هدف از این خواب طولانی ارائه قدرت الهی و تصویری از معاد و نصرت و یاری خداست.

«ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا»؛ سپس آنان را برانگیختیم تا آشکار گردد که کدام یک از آن دو گروه، مدّت خواب خود را بهتر احصا کرده‌اند.^۱

اصحاب کهف پس از ۳۰۹ سال از خواب بیدار شدند، در مورد مدّت خواب اختلاف نظر پیدا کردند. عده‌ای معتقد بودند نصف روز و بقیّه عقیده داشتند یک روز خوابیده‌اند، اما با توجّه به این که این بحث فایده‌ای نداشت و هیچ کدام دلیلی بر اثبات عقیده‌اش در دست نداشت آن را رها کرده، و تبلیخا را مأمور تهیّه موادّ غذایی کردند. و به او سفارش نمودند که با احتیاط کامل و به صورت کاملاً محتاط در شهر رفت و آمد کند، تا کسی متوجّه هویت واقعی او نشود. ادامه داستان در آیات مفصّل خواهد آمد.

تفسیر آیات ۱۳ تا ۱۶ سوره کهف

در این بخش به تفسیر آیات سیزدهم تا شانزدهم سوره کهف پرداخته، و از داستان اصحاب کهف بهره گرفته، و از نکات عبرت‌آموز آن استفاده می‌کنیم، اما قبل از ورود به این بحث لازم است جریان تاریخی اصحاب کهف را، هر چند به صورت کوتاه و فشرده، تقدیم شما خوانندگان گرامی نماییم.

داستان اصحاب کهف از زبان حضرت علی (علیه السلام)

در مورد اصحاب کهف و سرگذشت آنها در کتابهای تفسیر تا اندازه‌ای بحث

۱. سوره کهف، آیه ۱۲.

شده است. ولی مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل می کند که:
در عصر خلیفه دوم، سه نفر از علمای یهود نزد خلیفه آمده و سؤال هایی بسیار پیچیده، دشوار و مهم را مطرح کرده و از رئیس مسلمانان خواستند تا پاسخ دهد. یکی از سوال هایشان در مورد اصحاب کُهِف بود؛ پرسیدند:

«جوانانی که با آیین بت پرستی مخالفت کرده، و به خداوند یگانه ایمان آورده، و به هدایت و ارشاد مردم پرداخته، و بر اثر فشار و تعقیب طاغیان زمان از قوم خود فاصله گرفته، و به بیابان فرار کرده، و به غاری پناه بردند چه کسانی بودند؟ نامشان چه بود؟ در چه شهری زندگی می کردند؟ نام پادشاهشان چه بود؟ و سرنوشت آنها چه شد؟

خلیفه دوم، که از پاسخ این سؤال ها عاجز و ناتوان بود، نگاهی به اطراف کرد. اتفاقاً حضرت علی علیه السلام را در آن جا دید، خطاب به حضرت عرض کرد: یا ابالحسن! پاسخ این سؤال ها تنها از عهده شما برمی آید. امام علیه السلام خطاب به دانشمندان یهودی فرمود: اگر به تمام سؤال های شما جواب بدهم، قبول می کنید که دین اسلام برحق است؟ گفتند: بله. آنها سؤال های خود را مطرح کردند و امام علیه السلام با صبر و حوصله پاسخ سؤال هایشان را داد.

عمده سؤال ها مطرح و پاسخ آن دریافت گردید. دو نفر از آن سه نفر اسلام آوردند، و نفر سوم گفت: یا علی! دل من هم نرم شده، و مایل به اسلام گردیده ام! هنوز تزلزل دارم. لطفاً درباره اصحاب کُهِف و جزئیات آن کاملاً برایم شرح دهید، زیرا می دانم علم تو به جای دیگری پیوند خورده، و هنگامی که در میان اصحاب و یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فردی همچون تو باشد حتماً آن پیامبر برحق است، امّا دوست دارم در مورد اصحاب کُهِف بیشتر بدانم. حضرت فرمود: در منطقه روم شرقی شهری به نام اُقسوس وجود داشت که پادشاه عادل بر مردم

آنجا حکومت می‌کرد. پادشاه فوت کرد، و در میان فرزنداناش آتش اختلاف شعله‌ور شد. امان از این اختلاف که همه چیز را بر باد می‌دهد؛ دین، ایمان، تقوا، آبرو، عزّت، سلامت، مال و اموال و خلاصه همه چیز را نابود می‌کند. هنگامی که یکی از سلاطین جبّار همسایه از مر پادشاه اقسوس و اختلاف شدید فرزنداناش مطلع شد با صد هزار سرباز به اقسوس حمله کرد و آنجا را اشغال نمود و آن شهر را مرکز حکومت خود قرار داد و به عنوان سلطان و پادشاه اقسوس تاج‌گذاری کرد.

این سلطان جائز، ستمگر و خودخواه در ابتدای سلطنتش دستور داد کاخ بسیار بزرگی، که حدود یک فرسخ در یک فرسخ مساحت داشت، برایش آماده کنند، سپس فرمان داد قصر باشکوهی بسازند که در آن قصر سالن مناسبی برای جلسات باشکوه در نظر گرفته شود. قصری تهیّه شد که فقط ۴۰۰۰ ستون در آن به کار رفته بود. پادشاه برای خود تخت بسیار زیبایی تدارک دید، علاوه بر این، ۵۰ نفر غلام با لباسهای زیبای یک دست و دیگر امکانات فراوان برای آنجا مهیّا شد. پادشاه شش وزیر برای خود انتخاب کرد که سه وزیر در سمت راست و سه وزیر در سمت چپ او بودند. مرد یهودی از حضرت علی علیه السلام پرسید: نام وزیران چه بود؟ حضرت نام تک تک آنها را گفت. نام بزر تر آنها تلخیخا بود. سپس تاج بسیار زیبا و گران قیمتی تهیّه شد و پادشاه در آن قصر باشکوه تاج‌گذاری کرد و بر تخت قدرت نشست.

وی کم کم ادّعی خدایی کرد و گفت: هر کس به من ایمان آورد و در برابر خواسته‌هایم تسلیم گردد جایزه دارد، و هر کس مخالفت کند کشته خواهد شد! وای بر این انسان ناسپاس که وقتی مستغنی و بی‌نیاز شود طغیان می‌کند.^۱

۱. در آیات ۶ و ۷ سورة علق به این مطلب اشاره شده است.

البته انسان‌های کم‌ظرفیت طغیان می‌کنند، اما انسان‌های دریادلی چون مولای متقیان علی علیه السلام زمان خانه‌نشینی و با زمان خلافتش هیچ تفاوتی با هم نداشت، و هیچ تغییری در لباس و غذا و عبادت و سایر برنامه‌هایش ایجاد نشد. آری اگر سطل آبی در دریا ریخته شود موجی ایجاد نمی‌شود، اما یک استکان آبی که در حوض کوچکی ریخته می‌شود موج ایجاد می‌کند. انسان‌های بی‌ظرفیت و کم‌ظرفیت زود ادعاهای بزرگی می‌کنند. برخی افراد همچون بر درختان خشک با وزش نسیمی به هر جا می‌روند، اما برخی دیگر همچون کوه ثابت و استوارند.^۱ نه تنها بادهای و طوفان‌ها آنها را جابجا نمی‌کند و مسیرشان را تغییر نمی‌دهد بلکه آنها مسیر طوفان‌ها را عوض می‌کنند.

به هر حال این سلطان کم‌ظرفیت مردم را به پرستش خود دعوت کرد. مدتی گذشت، تلبیخا می‌گوید: روزی در حضور پادشاه بودیم که خبرنگار قصر وحشت‌زده به نزد پادشاه آمد و گفت خبر تلخی دارم! پادشاه گفت: آن خبر چیست؟ گفت: یکی از سلاطین همسایه با لشکر عظیمی به سمت کشور ما در حال حرکت است و اکنون به نزدیک مرزها رسیده و قصد جنگ با ما را دارد. پادشاه وقتی این خبر را شنید، بسیار ترسید و بدنش شروع به لرزیدن کرد، طوری که تاجش به زمین افتاد! تلبیخا در ادامه می‌گوید: هنگامی که چنین صحنه‌ای را مشاهده کردم با خود گفتم: این انسان ضعیفی که این قدر ترسو است، و با شنیدن یک خبر ناگوار این گونه می‌لرزد، چگونه می‌تواند خدا باشد؟! خداوند کسی است که آسمان با عظمت، زمین گسترده، ستارگان زیبا، ماه

۱. در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ، الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ، وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ؛ مؤمن از کوه سخت‌تر است. (زیرا) از کوه کم می‌شود، اما چیزی از ایمان مؤمن کاسته نمی‌شود. (میزان الحکمه، باب ۲۹۳، ح ۱۴۶۲).

و خورشید، کوه‌های عظیم، دریا‌های پهناور و از همه مهم‌تر انسان‌ها را آفریده است.

وزرای شش‌گانه هر روز به نوبت میزبان ۵ وزیر دیگر بودند، و اتفاقاً آن روز نوبت تلبیخا بود. هنگامی که میهمانان وارد بر تلبیخا شدند میزبان را غرق در اندیشه و تفکر یافتند، آن‌قدر در افکار خود غوطه‌ور بود که غذا هم نخورد. علت را جویا شدند. گفت: شما خود شاهد حادثه‌ای که در قصر اتفاق افتاد بودید. این پادشاه که ادعای خدایی می‌کند را دیدید که چگونه با شنیدن یک خبر ناگوار دست و پای خود را گم کرد و تمام بدنش به لرزه افتاد! او چگونه خدایی است؟ من از آن لحظه در فکر فرو رفتم که خدای یگانه را بپرستم، و دست از پرستش این پادشاه جبار بردارم.

پنج وزیر دیگر ضمن تأیید سخنان وی، از او پرسیدند: اکنون باید چه کنیم؟ او گفت: باید قیام کرده، و مردم را روشن نموده، و آنها را از خواب غفلت بیدار کنیم. آنها از همان جا کار سخت و خطرناک خود را آغاز نموده، و شروع به تبلیغ و ارشاد مردم به سوی آیین یکتاپرستی کردند. قرآن مجید این داستان مفصل را در ضمن چند آیه کوتاه بیان کرده است. توجه فرمایید:

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى»؛ ما داستان آنان را به درستی برای تو بازگو می‌کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم.^۱

جمله «زدناهم هدی» پیام مهمی دارد، و آن این که: «تو یک قدم به سوی خداوند بردار، تا خداوند ده گام به سوی تو بردارد». چقدر خداوند لطیف و رحمان و رحیم، بلکه ارحم الراحمین است که در مقابل یک گام، ده گام

۱. سوره کهف، آیه ۱۳.

برمی دارد. خداوند علاوه بر این به آنها قوّت قلب و دلگرمی می دهد، تا از فزونی دشمن نترسند. به آیه بعد توجّه فرمایید:

«وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا»؛ و به دل‌هایشان نیرو بخشیدیم در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی خوانیم، که اگر چنین کنیم، سخنی به گزاف گفته ایم.^۱

در محیطی که همه بت پرستند، و پادشاه جبّاری دارند، که اگر غیر او را عبادت کنند آنها را به قتل می رسانند، چنانچه اقلیتی بخواهند بر علیه محیط حاکم قیام کنند، کار بسیار مشکلی است. گذشته از این که جرأت و جسارت قیام بر علیه تفکر حاکم خود مشکل بزرگی است. و لهذا خداوند متعال به کمک آنها شتافت و دل‌ها و قلب‌هایشان را محکم کرد. خداوند متعال در آیه بعد به سراغ دلیل و منطق آنها می رود. توجّه فرمایید:

«هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»؛ این قوم ما هستند که معبودهایی جز او انتخاب کرده اند، چرا دلیل آشکاری (بر این کار) نمی آورند؟! و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟!^۲

این که خداپرستان اندک از بت پرستان فراوان و زیاد مطالبه دلیل می کنند، و از آنها می پرسند که به چه دلیل پادشاه را می پرستند، نشان می دهد که اگر انسان بر حق باشد و کل جامعه بر باطل، نباید مرعوب اکثریت شود و شعار «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو» را سر دهد، بلکه باید با جدیّت و تلاش

۱. سوره کَهِف، آیه ۱۴.

۲. سوره کَهِف، آیه ۱۵.

مستمر در پی احقاق حق باشد و هم‌رنگ جماعت شدن را مایهٔ رسوایی و خواری بداند. بنابراین، استدلال طرفداران برنامه‌های خرافی چهارشنبه‌سوری و مانند آن، با آن خطرات و ضررهای فراوان و غیر قابل جبران، که پدران ما چنین مراسمی را انجام می‌دادند و ما هم انجام می‌دهیم، استدلال غلط و نامعقولی است، و در چنین مسائلی که خرافی است نباید تابع جماعت شد. و به صرف این که مردم یک محیطی عقیدهٔ باطلی همچون بت پرستی دارند، نباید دیگران چشم و گوش بسته به دنبال آنها حرکت کرده و بت پرست شوند.

به مناسبت این بحث، لازم است به جوانان تحصیل کرده‌ای که برای ادامهٔ تحصیلات به کشورهای اروپایی و دیگر کشورها سفر می‌کنند توصیه می‌کنم که با الهام گرفتن از این آیهٔ شریفه و داستان اصحاب کهف و دیگر اقلیت‌های سالمی که در دل اکثریت‌های ناسالم زندگی می‌کردند، اگر شما در محل تحصیل در اقلیت بودید و حتی غیر از شما موحدی وجود نداشت به راه حق خود ادامه دهید و تکالیف دینی خود را انجام دهید و با اعمال نیک و گفتار خوش و برخورد شایسته، آنها را نیز تدریجاً نسبت به عقاید خویش تشویق کنید.

به هر حال پادشاه که متوجه تغییر آیین شش وزیر خود، و فعالیت‌های مخفی و آشکار آنها در راستای ارشاد و هدایت مردم شد، دستور تعقیب و دستگیری آنها را صادر کرد. آنها وقتی جان خود را در خطر دیده و متوجه شدند امکان ادامهٔ فعالیت در آن محیط وجود ندارد، تصمیم به هجرت گرفتند تا ضمن حفظ جان خویش، در محیط مناسب‌تری به تبلیغ و ترویج آیین یکتاپرستی بپردازند. همان‌گونه که پیامبر گرامی اسلام ﷺ پس از سیزده سال تبلیغ پنهان و آشکار در مکه، تصمیم به هجرت به سوی مدینه گرفت و این هجرت مبدأ آثار و برکات فراوانی شد. جوانان خداپرست با همان لباس‌های مخصوص وزارت سوار بر

اسب‌های مجلّل شده، و به سمت خارج از شهر حرکت کردند. آنان پس از طی کردن قسمتی از راه با خود گفتند: «دیگر نباید با این لباس‌های رسمی و اسبهای مجلّل حرکت کنیم، زیرا هم زودتر شناسایی می‌شویم و هم این وضعیّت مناسب حرکت در مسیر پروردگار نیست، و لذا اسب‌ها و لباس‌های مذکور را کنار گذاشته و با پای پیاده به حرکت خود ادامه دادند. بر اثر پیاده‌روی عده‌ای تشنه و برخی خسته و بعضی مجروح شدند. در آن بیابان نگاهشان به چوپانی افتاد که گله‌ای از گوسفندان را به چرا آورده بود. چوپان گفت: چهره‌های شما نشان می‌دهد که افراد عادی نیستید. شما که هستید؟ گفتند: اگر حقیقت را برایت بگوییم، به مأموران حکومت گزارش نمی‌دهی؟ گفت: نه. آن‌گاه تمام داستان را برای او بازگو کردند. چوپان گفت: من هم بیشتر اوقات در صحرا و بیابان هستم، و به آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها می‌نگرم، معتقدم که باید خدای آسمان‌ها و زمین را پرستش کرد نه بت‌ها و انسانی مانند پادشاه را. آیا اجازه می‌دهید من هم در این سفر همراهتان گردم؟ گفتند: اشکالی ندارد گفت: این گوسفندان امانت مردم است، صبر کنید آنها را به صاحبانشان برسانم سپس به شما ملحق گردم. چوپان گوسفندها را به صاحبانشان رساند و همراه سگش برگشت. آنها وقتی دیدند سگ چوپان سر و صدا می‌کند و ممکن است آنها را لو دهد از چوپان خواستند سگش را برگرداند. اما چوپان گفت: او نگهبان خوبی خواهد بود و ما را از خطرات آگاه می‌کند و مزاحمتی نخواهد داشت. هفت نفری به همراه سگ چوپان به حرکت خود ادامه دادند تا به کنار غاری رسیدند. بر اثر خستگی زیاد همگی در داخل غار خوابیدند و سگ در بیرون غار نگهبانی می‌داد، خواب طولانی که ۳۰۹ سال طول کشید. قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

«وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْأَىٰ إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا»؛ و (به آنها گفتیم) هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می پرستید کناره گیری کردید، به غار پناه برید، که پروردگارتان رحمتش را بر شما می گستراند؛ و در کارتان، آرامشی برای شما فراهم می سازد.^۱

ارشاد جاهل و متنبّه نمودن غافل

در میان وظایف اسلامی سه وظیفه بسیار مهم وجود دارد که عبارتند از:

۱. ارشاد جاهل.

۲. متنبّه نمودن غافل.

۳. نهی از منکر.

منظور از ارشاد جاهل این است که اگر ببینیم کسی (مثلاً) نمازش را غلط می خواند یا طوافش را اشتباه انجام می دهد یا به آداب و شرایط روزه آشنا نیست و خلاصه احکام دین را نمی داند، او را ارشاد کنیم. آری بر شخصی که می داند واجب است چنین انسانی که جاهل به احکام شرع است را ارشاد و راهنمایی کند. و در یک جمله کوتاه ارشاد جاهل به معنای راهنمایی آدم بی خبر از احکام الهی است.

منظور از متنبّه نمودن غافل آن است که حکم شرعی را می داند، ولی نسبت به موضوع غافل است. مثل این که می داند شراب حرام است، ولی به تصوّر این که این ظرف شراب، سرکه است، قصد دارد آن را بنوشد. که در این جا باید او را متنبّه و هوشیار کرد، تا آلوده شرب خمر نشود.

منظور از نهی از منکر آن است که شخص هم حکم شرعی را می داند و هم

۱. سوره کهف، آیه ۱۶.

نسبت به موضوع آن آگاه است، ولی عمداً و عصیاناً مرتکب آن می‌شود. مثل این که کسی می‌داند محتوای این ظرف شراب است و توجه دارد که شراب حرام است، ولی عمداً و عصیاناً آن را می‌نوشد، که در این جا باید او را نهی از منکر کرد. تمام انبیا، اولیا، علمای عامل و مؤمنان آگاه، به این وظایف شرعی عمل می‌کرده و می‌کنند. اصحاب کهف نیز پس از اطلاع از بطلان آیین بت‌پرستی شروع به ارشاد مردم کرده، و به آنها گفتند: «دقیانوس با این همه ضعف و نیاز نمی‌تواند خدای شما باشد و استحقاق پرستش ندارد». آنها به خوبی به این وظایف سه‌گانه عمل کردند؛ هم به ارشاد جاهلان و بی‌خبران پرداختند، و هم غافلان را از خواب غفلت بیدار کردند و هم کسانی که با علم و اطلاع از بی‌اساس بودن آیین بت‌پرستی، به عبادات غیر خدا مشغول بودند را نهی از منکر کردند. و پس از انجام این وظایف مهم و احساس خطر از ناحیه دشمن، دست به هجرت زدند.

به سوی غار

همان گونه که گذشت تلبیخا با بقیه دوستانش به تمام مقامات و امتیازات حکومتی پشت پا زده، و با پای پیاده در بیابان به حرکت خود ادامه داده، و در مسیر راه با چوپانی همراه شدند، تا سرانجام خسته و تشنه و گرسنه به نزدیکی کوهی رسیدند. در آن جا چشمه جوشانی یافتند که خود را از آب آن سیراب کرده، و درختان پر میوه‌ای یافتند که گرسنگی خود را با آن برطرف نموده، و پس از برطرف شدن تشنگی و گرسنگی در پی مکان امن و مناسبی جهت استراحت برآمدند. دوست چوپانشان گفت: در آن سوی همین کوه، غاری سراغ دارم که مکان مناسبی برای استراحت است. آنها به آن غار پناه برده، و مشغول استراحت

شدند؛ در حالی که سگ چوپان در دهانه غار مشغول نگهبانی و پاسبانی بود. در روایتی آمده است: «خداوند به ملک الموت دستور داد جان آنها را بگیرد».^۱ سؤال: طبق تصریح قرآن آنها نمردند بلکه به خواب عمیقی فرو رفتند که سیصد و نه سال طول کشید. پس چگونه روایت فوق می‌گوید ملک الموت مأمور گرفتن جان آنها شد؟

جواب: خداوند متعال در آیه ۴۲ سوره زمر می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا»؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند، و روح کسانی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد.

بنابراین به هنگام خواب نیز روح انسان قبض می‌شود اما نه به طور کامل، بلکه ۵۰٪ یا ۶۰٪ یا کمتر و یا بیشتر، و لهذا خواب را برادر مرگ نامیده‌اند. بنابراین، تعبیر روایت، که ملک الموت به فرمان پروردگار روح آنها را قبض کرد، تعبیر نادرستی نیست؛ زیرا منظور قبض بخشی از روح آنهاست که با خواب تناسب دارد.

پس از آن که به خواب عمیق رفتند خداوند اراده می‌کند این خواب برای ۳۰۹ سال ادامه یابد، سپس آنها را صحیح و سالم از خواب بیدار کند، و لذا نیاز به مراقبت‌های ویژه‌ای دارند. در آیه ۱۷ سوره کهف به این مطلب اشاره شده است: «وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا»؛ و (اگر در آن جا بودی) خورشید را می‌دیدى که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می‌گردد؛ و به هنگام غروب، به سمت چپ؛ و آنها در فراخنایی از آن (غار) قرار داشتند؛ این از نشانه‌های خداست. هر کس را خدا

هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست؛ و هر کس را گمراه نماید، هرگز سرپرست و راهنمایی برای او نخواهی یافت».

خداوند متعال سه نوع مراقبت ویژه برای آنها در نظر گرفت که به دو مورد آن در این آیه شریفه و به یک مورد دیگر در آیه بعد اشاره شده است. توجه فرمایید:

۱. دهانه غار رو به شمال بود. آفتاب صبح هنگام از سمت راست غار طلوع نموده، و در سمت چپ غار غروب می کرد. و بدینسان آفتاب فقط دهانه غار را می گرفت و شعاع آن به داخل غار نمی افتاد، تا در نتیجه تابش مستقیم آفتاب بدن‌ها و لباس‌هایشان فاسد و پوسیده و سپس نابود شود.

۲. هر چند دهانه غار تنگ بود اما فضای داخل آن وسیع و بزرگ بود، و محل کافی و هوای لازم برای هفت نفر وجود داشت.

در پایان این آیه به مسئله هدایت اشاره شده که: «هر کس را خدا هدایت کند هدایت می شود و هر کس را گمراه کند هرگز راهنمایی نخواهد یافت».

سؤال: خداوند متعال چه کسانی را هدایت و چه افرادی را گمراه می کند؟

جواب: کسانی که همچون اصحاب کهف اهل تلاش و جهاد و مبارزه در راه خدا و ارشاد خلق خدا هستند، و آنها را به توحید و سایر خوبی‌ها دعوت می کنند، مشمول هدایت پروردگار می شوند، و آنها که نعمت‌های الهی را پاس نداشته، و کفران نعمت می کنند، نه به کتاب آسمانی اعتنا می کنند و نه سخنان پیامبران الهی را گوش می دهند خداوند از آنها سلب توفیق می کند. چرا که اگر خداوند بخواهد کسی را گمراه کند، از او سلب توفیق می کند، در نتیجه او گمراه می شود.

خداوند! از گناهانی که باعث سلب توفیق انسان می شود به تو پناه می بریم. در یکی از سفرهای حج در مسجدالحرام جوانی را دیدم که می گفت: هر کس

در اولین سفری که به مکهٔ مکرمه مشرف می‌شود و داخل مسجد الحرام می‌گردد و چشمش به خانهٔ کعبه می‌افتد، اشک چشمانش جاری و حال روحانی عجیبی به او دست می‌دهد و انقلابی در روحش ایجاد می‌گردد، اما من با این که اولین بار است به این جا مشرف شده‌ام هیچ تغییری در خود احساس نمی‌کنم! چرا؟ گفتم: شاید مرتکب گناهانی شده‌ای و روح و جانت را آلوده به معاصی و محرّماتی کرده‌ای و با آب توبه آن را شستشو نداده‌ای، و بدین جهت خداوند از تو سلب توفیق کرده است. اکنون به‌طور جدی توبه کن و به سوی خدا بازگرد و با اعمال صالح آینده، گذشته را جبران نما و حقوق الله و حقّ الناس را ادا کن تا نشاط عبادت بازگردد. آری خداوند کسی را گمراه نمی‌کند، ولی ممکن است توفیقات را از وی سلب نماید. اگر توفیق الهی سلب گردد، ولو این که تمام دنیا جمع شوند، کاری از آنها ساخته نیست.

۳. سومین حفاظت ویژه، مطلبی است که در آیه ۱۸ سورهٔ کهف به آن اشاره شده است. توجّه فرمایید: «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقِلْتُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكُنْتُمْ بِأَسْطِ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا»؛ و (اگر به آنها نگاه می‌کردی) آنها را بیدار می‌پنداشتی، در حالی که در خواب فرو رفته بودند. و ما آنها را به سمت راست و چپ می‌گردانیدیم (تا بدنشان سالم بماند) و سگ آنها (مانند نگهبان) دستهای خود را بر دهانهٔ غار گشوده بود. اگر از حال آنان آگاه می‌شدی، از آنان می‌گریختی، و تمام وجودت را وحشت فرا می‌گرفت!».

حفاظت ویژه دیگر، نوع خوابیدن آنها و حالت چشمها و صورت اصحاب کهف بود، که نه انسانی جرأت نزدیک شدن به آنها را داشت و نه حیوان و جاننداری. خداوند با ایجاد این رعب و وحشت، آنها را از شرّ انسانها

و حیوانات و درندگان و جانوران حفظ کرد.

خداوند متعال از این عامل در جنگ‌های اسلامی نیز استفاده کرد^۱ و به کمک مسلمانان آمد، و لذا در دعای ندبه می‌خوانیم: «ثُمَّ نَصَرْتَهُ بِالرُّعْبِ» و در آیه ۲ سوره حشر و دیگر آیات قرآن نیز به این مطلب اشاره شده است. امدادهای غیبی الهی اختصاص به زمان اصحاب کُهِف یا عصر رسول اکرم ﷺ ندارد، بلکه در همه اعصار و زمانها وجود دارد. اگر در مسیر حق باشیم و در راه خداوند جهاد و مبارزه کنیم همان نصرت و یاری شامل حال ما هم خواهد شد. مگر نه این است که آمریکا با آن قدرت نظامی افسانه‌ای‌اش از ملت ایران می‌ترسد؟ مگر اسرائیل با آن سلاح‌های فوق سرّی‌اش از ما نمی‌ترسد؟ آیا این ترس و خوف چیزی جز نصرت الهی است که خداوند آن را در دل آنها انداخته است. این امداد الهی در جنگ سی و سه روزه اسرائیل با حزب الله لبنان کاملاً مشهود و ملموس بود. تا آن جا که چنان رعب و وحشتی در میان اسرائیلی‌ها به وجود آمده بود که همین عامل باعث عقب‌نشینی و پذیرش شکست از سوی صهیونیست‌ها شد، سربازان اسرائیلی به صورت معمولی عقب نشستند، بلکه عقب‌نشینی آنها به شکل فرار به سوی مواضع خودشان بود!

پایان خواب عمیق

اصحاب کُهِف بالاخره از خواب عمیق بیدار شده، و در مورد این که چه مقدار خوابیدند با یکدیگر به بحث و گفت‌وگو پرداختند. توجّه فرمایید:

«وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

۱. این مطلب به نقل از پیامبر اکرم ﷺ در منابع مختلف، از جمله بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۶۱ نقل شده است.

قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسَ لَكُمْ بِإِذْنِهِ أَنْ تَقُولُوا هَذِهِ الْمَدِينَةُ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا؛ این گونه آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤال کنند؛ یکی از آنها گفت: چه مدّت در خواب بوده‌اید؟ گفتند: یک روز، یا بخشی از یک روز (و چون نتوانستند مدّت خوابشان را دقیقاً بدانند) گفتند: پروردگارتان از مدّت خوابتان آگاه‌تر است. اکنون یک نفر از خودتان را با این سکه‌ای که دارید به شهر بفرستید، پس بنگرد کدام یک از آنها غذای پاکیزه‌تری دارند، و مقداری از آن را برای روزی شما بیاورد. اما باید مراقب باشد، و هیچ کس را از وضع شما با خبر نسازد.^۱

چند مطلب در این آیه شریفه در خور تأمل و دقت است:

۱. اختلاف در مورد مقدار خواب

پس از آن که آنها به فرمان پروردگار از خواب ۳۰۹ ساله برخاستند در مورد مدّت زمانی که در آن غار به خواب رفته بودند اختلاف نظر پیدا کردند. عده‌ای گفتند: یک روز خوابیدیم، و بقیّه معتقد بودند خوابشان نصف روز بیشتر طول نکشید. اما با توجّه به این که فایده‌ای بر این مطلب وجود نداشت و راهی برای اثبات یکی از دو نظریّه در دست نبود و اختلاف، آنها را از هدف اصلی دور می‌کرد دست از آن کشیدند و علم آن را تنها از ناحیه خداوند دانستند. و این درس بزرگی است برای همه کسانی که در مسائل پوچ و جزئی و بی‌ارزش اختلاف می‌کنند و بر نظریّه خود پافشاری می‌نمایند و اختلافشان به درگیری و نزاع و قهر و دوری منتهی می‌شود و گاه قهر و هجران آنها سالیان طولانی ادامه پیدا می‌کند.

۱. سوره کهف، آیه ۱۹.

۲. در پی غذا و ادامهٔ ماجرا

اصحاب کَهِف پس از آن که از بحث پیرامون مدّت توقّف و ماندنشان در غار نتیجه‌ای نگرفتند و احساس گرسنگی و تشنگی نمودند به فکر تهیّه غذا افتادند. بزر آنها، تلبیخا، مأمور تهیّه غذا شد. سفارشات لازم برای این که مورد شناسایی مأموران دقیانوس قرار نگیرد به وی شد و او برای احتیاط بیشتر لباس‌های چوپان را به تن کرد و از غار خارج شد. امّا در کمال تعجّب و ناباوری نه اثری از آن چشمهٔ جوشان دید و نه خبری از آن درختان میوه بود. گویا اصلاً وجود نداشته‌اند، با خود گفت: «چطور ممکن است در یک روز آب چشمه فروکش کند و تمام درختان میوه بخشکد؟!» به هر حال به راه خود ادامه داد تا این که وارد شهرشان شد، امّا این شهر با آن شهری که چندی قبل از آن خارج شده بودند بسیار متفاوت بود؛ به گونه‌ای که احساس می‌کرد وارد شهر دیگری شده است. خانه‌ها، کوچه‌ها، مغازه‌ها، خیابان‌ها و حتّی قیافهٔ مردم شهر تغییر کرده بود. دستی به چشمانش کشید؛ نکند خواب می‌بیند. امّا یقین کرد که بیدار است. به هر حال به راه خود ادامه داد، تا این که به یک نانوایی رسید. سکه‌ای داد تا مقداری نان تهیّه کند. وقتی چشم نانو به سکهٔ تلبیخا افتاد با کمال تعجّب از او پرسید: این سکهٔ سنگین را از کجا آورده‌ای؟ آیا گنجی پیدا کرده‌ای؟ گفت: خیر، این پول توجیبی من و حاصل معامله‌ای است که قبل از سفر به دست آورده‌ام. نانو گفت: این سکه متعلّق به عهد دقیانوس است، که از آن زمان بیش از سیصد سال می‌گذرد. تو حتماً گنجی به دست آورده‌ای و کتمان می‌کنی. تو را رها نمی‌کنم تا حقیقت مسأله را در نزد سلطان روشن کنم. سپس دست او را گرفت و به زور او را به نزد سلطان برد. تلبیخا که خود را آمادهٔ مقابله با دقیانوس می‌کرد، مشاهده کرد شخص دیگری بر جای دقیانوس نشسته است، سلطان پس از

استماع گزارش نانوا رو به تلبیخا کرد و گفت: ای جوان! وحشت نکن و حقیقت را بازگو، که طبق مذهب ما اگر کسی گنجی پیدا کند، از آن خود اوست و تنها باید $\frac{1}{5}$ آن را به حکومت بدهد. تلبیخا سخن خود را تکرار کرد که گنجی در کار نیست و این پول توجیبی من است. اما سلطان و بقیه حرف او را باور نکردند. تلبیخا گفت: خانه و زندگی من در همین شهر است، بیایید تا شما را به آنجا ببرم. سلطان و نانوا و عده‌ای از مردم شهر، که از این ماجرا باخبر شده بودند، به اتفاق تلبیخا به سمت خانه او حرکت کردند. به در خانه‌ای رسیدند، تلبیخا در آن خانه را کوبید. پیرمردی که از شدت پیری ابروهایش بر روی صورتش ریخته بود در را باز کرد، و موهای ابروانش را کنار زد. هنگامی که تلبیخا و سلطان و آن جمعیت را دید گفت: چه خبر است؟ تلبیخا گفت: این خانه من است. سپس از پیرمرد پرسید: تو کیستی؟ گفت: من فلانی فرزند فلانی فرزند تلبیخا وزیر عهد دقیانوس هستم تلبیخا خود را معرفی کرد. پیرمرد وقتی فهمید تلبیخا جدّ اوست خود را به روی پاهای او انداخت و وی را غرق در بوسه کرد.

۳. وسط قرآن

در برخی از قرآن‌ها کلمه «ولیتلطّف» در آیه شریفه ۱۹ سوره کهف را درشت‌تر و برجسته‌تر نوشته‌اند، زیرا معتقدند این کلمه وسط قرآن محسوب می‌شود یعنی اگر کلمات قبل و بعد آن شمرده شود این کلمه دقیقاً وسط قرآن است.

مرحوم طبرسی در کتاب ارزشمند مجمع البیان^۱ دو معنا برای این واژه ذکر کرده است:

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۲۳.

الف) آهسته و بی سر و صدا رفت و آمد کردن. دوستان تلیخا به او گفتند: آهسته و یواش و بدون سر و صدا و آرام برو و برگرد، تا دقیانوس و مأموران ظالمش که تشنه خون ما هستند، متوجه حضور تو در شهر نشوند.

ب) این پول را بردار و به بازار برو و اجناس مورد نیاز را تهیه کن، اما خیلی چانه مزن و به راحتی معامله را انجام بده. کنایه از آن که معاملات توأم با سخت‌گیری نباشد، و برای اندکی مال دنیا درشتی و خشونت نکنید. به هر حال، کلمه وسط قرآن همانند آیات قبل و بعد آن پیام لطف و محبت و دوستی و صفا می‌دهد. و این پیام، درسی است برای همه مسلمانان که در هر حال با هم رحیم و مهربان باشند و درشتی و خشونت نکنند و بر یکدیگر سخت‌گیری نکنند.

راز خواب طولانی

سؤال: همان گونه که گذشت اصحاب کهف به فرمان خداوند در آن غار به خواب رفته و پس از ۳۰۹ سال بیدار شدند در حالی که بدن آنها کاملاً سالم و حتی لباس‌هایشان مندرس و پوسیده نشده بود. اما آیا از نظر علمی ممکن است کسی در این مدت بسیار طولانی بدون آب و غذا زنده بماند؟! طبق محاسبه‌ای که کردیم هر یک از آنها در مدت ۳۰۹ سال حداقل نیاز به ۱۰۰ تن مواد غذایی و ۱۰۰ هزار لیتر آب داشتند، در حالی که می‌دانیم حتی یک لقمه غذا و یک قطره آب هم وارد دهان آنها نشده بود. این مطلب از نظر علمی چگونه قابل توجیه است؟

جواب: این سؤال را به سه روش می‌توان پاسخ داد. به تعبیر دیگر سه پاسخ روشن برای این سؤال وجود دارد که به شرح زیر است:

۱. این کار هر چند از نظر ما انسان‌ها که علم و قدرتمان محدود و کم می‌باشد

کاری حیرت‌آور و غیر ممکن به نظر می‌رسد، اما از زاویه علم و قدرت خداوند امری سهل و آسان است. خداوندی که هرگاه اراده انجام کاری کند به محض اراده و تصمیمش آن کار تحقق پیدا می‌کند، زنده نگهداشتن چند انسان برای مدت ۳۰۹ سال بدون آب و غذا برای او کار سخت و غیر ممکن نیست. خداوند متعال در آیه شریفه ۸۲ سوره یس می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: موجود باش آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود.

یعنی اگر مثلاً خداوند اراده کند جهانی همچون جهان فعلی، که ما در آن زندگی می‌کنیم، با تمام کرات آسمانی و کره زمین و همه کیهان‌ها و ستاره‌ها، و همه موجودات هوایی و دریایی و زمینی، و خلاصه تمام امکانات و ویژگی‌هایش خلق کند کافی است اراده کند، به محض اراده‌اش عالمی دیگر همچون عالم ما خلق خواهد شد. آیا برای چنین خدایی با چنین قدرت فوق‌العاده و علم و دانش نامحدود، زنده نگه داشتن چند نفر برای چند صد سال کار مشکلی است؟ بنابراین، زنده ماندن اصحاب کهف برای مدت طولانی بدون استفاده از آب و غذا از زاویه علم و قدرت خداوند امری سهل و آسان است و هیچ تعجب و حیرتی ندارد.

۲. هر چه فعالیت دستگاه‌های بدن آرام‌تر و ضعیف‌تر شود نیاز بدن به آب و غذا کمتر و کمتر خواهد شد. و اگر فعالیت بدن به حداقل ممکن برسد و هیچ یک از اعضای بدن جز دستگاه تنفس و قلب کار نکند همان ذخیره غذایی موجود در بدن پاسخگوی نیاز ۳۰۹ سال خواهد بود. به عنوان مثال کوره ذوب آهنی را در نظر بگیرید که در هر روز چند هزار لیتر گازوئیل مصرف می‌کند. اگر فعالیت این کوره کم شود، در حدی که فقط شمعک آن روشن باشد مصرف یک

روز آن برای صدها سال کفایت می‌کند. بنابراین، هنگامی که فعالیت دستگاه‌های بدن پایین و پایین‌تر و نزدیک به صفر برسد نیاز بدن هم به آب و غذا بسیار کم و نزدیک به صفر می‌شود. نمونه دیگر این مطلب باطری‌های ظرفی است که برای ساعت از آن استفاده می‌شود، که بعضی از انواع آن ۵ سال کار می‌کند؛ چون کار ساعت کار سبک و دستگاه آن دستگاه ظرفی است. بدن انسان نیز در حال خواب چنین حالتی دارد.

۳. اخیراً روشی به منظور زنده نگهداشتن انسان برای صدها سال پیدا شده که به آن انجماد می‌گویند. این روش شاید از زمانی کشف شد که یک ماهی را از لابه‌لای یخ‌های قطبی پیدا کردند که طبقات یخ نشان می‌داد ماهی مذکور برای چهار پنج هزار سال قبل است. این ماهی را بیرون آورده و در آب گرمی انداختند، ماهی شروع به حرکت کرد. فهمیدند ماهی در حالت انجماد نمرده، بلکه دستگاه‌های بدنش متوقف گشته، و یا شبیه به توقف بوده است و از آن‌جا روش انجماد را آموختند. اکنون نیز افراد مبتلا به بیماری‌های صعب‌العلاج را منجمد نموده و بعد که روش درمان آن بیماری و داروی مناسب آن کشف شد او را از حالت انجماد خارج کرده و مداوا می‌کنند.

خداوند متعال اصحاب کُهِف را منجمد نکرد، ولی شرایطی به وجود آورد که حیات آنها بدون آن که بمیرند متوقف شده و بعد از چند سال آن شرایط برطرف شد و دوباره به زندگی عادی برگشتند.

نتیجه این خواب ۳۰۹ ساله اصحاب کُهِف بدون استفاده از آب و غذا از منظر علم و قدرت خداوند کار سهل و آسانی است و از دیدگاه علمی نیز قابل توجیه و دفاع است، و هیچ منافاتی با علم و دانش بشر ندارد.

تقیّه

یکی از مسائلی که مخالفان شیعه، مخصوصاً وهابی‌ها، زیاد روی آن مانور داده، و به واسطه آن بر علیه شیعه تبلیغ می‌کنند و گمان می‌کنند که از نقاط ضعف شیعه محسوب می‌شود تقیّه است، در حالی که تقیّه برگرفته از قرآن مجید و روایات اسلامی و دلیل عقل است.

معنای تقیّه

چنانچه (به عنوان مثال) مسلمانی در دست بت‌پرستی گرفتار شود، و یا در محیط بت‌پرستان زندگی کند، و یقین داشته باشد که اگر آنها پی به عقیده او ببرند ممکن است خون او را بریزند یا صدمه‌ای به او وارد کنند، در چنین صورتی این شخص می‌تواند اعتقادات واقعی خود را کتمان کند و جان خویش را حفظ نماید، تا خونس بیهوده ریخته نشود و این تقیّه نام دارد. البته مواردی که ریختن خون انسان باعث تقویت درخت پر بار اسلام می‌گردد، مانند آنچه شهدای کربلا انجام داده‌اند، از این حکم مستثناست. اما در مواردی که ریخته شدن خون هیچ اثری ندارد باید با استفاده از سپر تقیّه جان خود را حفظ کرد.

همچنین اگر شیعه‌ای گرفتار وهابی‌های متعصب آدم‌کش شود، که اگر پی به عقیده واقعی او ببرند او را خواهند کشت، عقل و شرع به او اجازه ابراز عقیده واقعی‌اش را نمی‌دهد. بنابراین، تقیّه در برابر کفار و انسان‌نماها یکسان است. مهم احساس خطر، و نتیجه‌اش کتمان عقیده و به تبع آن، زنده بودن است.

ادله جواز تقیّه

حداقل از سه آیه قرآن جواز تقیّه استفاده می‌شود. توجه فرمایید:

الف) خداوند متعال در آیه ۲۸ سوره مؤمن می فرماید: «وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ»؛ و مرد مؤمنی از فرعونیان که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: آیا می خواهید مردی را به قتل برسانید به خاطر این که می گوید پروردگار من خداوند یگانه است، در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! اگر دروغگو باشد، دروغش دامن خودش را خواهد گرفت، و اگر راستگو باشد، (لااقل) بعضی از عذاب هایی را که وعده می دهد به شما خواهید رسید؛ خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست هدایت نمی کند».

این شخص، که آیه شریفه در مورد او سخن می گوید، تنها انسانی بود که در آن زمان به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بود، ولی از تقیّه استفاده می کرد و عقیده واقعی اش را در نزد فرعونیان ابراز نمی نمود و آنها تصوّر می کردند که او هم از جنس آنهاست، و همین مسأله باعث شد که پیشنهاد او را در مورد حضرت موسی علیه السلام بپذیرند، و از کشتن آن حضرت صرف نظر کنند.

طبق این آیه شریفه، تقیّه نه تنها عامل حفظ جان مؤمن آل فرعون شد، بلکه جان حضرت موسی علیه السلام را نیز نجات داد. آقایان وهابی ها که اطلاعاتشان از معارف قرآنی ضعیف است و تقیّه را جایز نمی دانند، این آیه شریفه را چگونه تفسیر می کنند؟!

ب) آیه دیگری که دلالت بر جواز تقیّه دارد آیه شریفه ۱۰۶ سوره نحل است. خداوند متعال در این آیه می فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ کسانی که بعد از ایمانشان به خدا کافر شوند (مجازات می شوند) - به جز آنها که

تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان با ایمان آرام است - آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان!».

این آیه شریفه در مورد عمار یاسر نازل شده است. او در چنگال کفار عنود و کینه‌توز قریش اسیر و گرفتار شده بود. به وی گفتند: «یا از محمد برائت بجو و اعلام بیزاری کن، و یا سر از بدنت جدا می‌کنیم».

عمار یاسر برای نجات جاننش به صورت ظاهری از آن حضرت برائت جست و بدین وسیله از چنگال آنها آزاد گشت. سپس گریان و نالان به خدمت حضرت رسول ﷺ رسید و از آن حضرت پرسید: «آیا من کافر شده‌ام؟! آیه فوق نازل شد که چنین کسانی کافر نیستند. چگونه وهابی‌های تندرو بر خلاف این آیه قرآن کسانی که با تمسک به این گونه آیات قرآن تقیه می‌کنند را کافر و مشرک می‌پندارند؟!

ج) سومین مورد از آیات قرآن که تقیه را مجاز می‌شمارد همین آیات مورد بحث (آیه ۱۹ و ۲۰) از سوره کهف است، که هم اصل تقیه را بی اشکال می‌داند و هم دلیل عقلی آن را بیان می‌کند. آن‌جا که دوستان تبلیخا خطاب به وی که مأمور خرید اجناس لازم از محل حکومت دقیانوس شده بود گفتند: «وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ۖ إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ۖ»؛ اما باید مراقب باشید و هیچ کس را از وضع شما با خبر نسازد؛ زیرا اگر آنان به شما دسترسی پیدا کنند، سنگسارتان می‌کنند، یا شما را به آیین خویش بازمی‌گردانند؛ و در آن صورت، هیچ‌گاه روی رستگاری را نخواهید دید».

طبق این آیه شریفه تبلیخا موظف می‌شود به گونه‌ای رفتار کند که هیچ کس پی به اعتقادات واقعی او و دوستانش نبرد. یعنی تقیه کند، و در صورت نیاز

عقیده‌اش را کتمان نماید. سپس به دلیل عقلی لزوم تقیّه در آیه بعد اشاره شده که همان حفظ جان و جلوگیری از هدر رفتن خون بدون هیچ اثر و ثمر مهمّی است. بنابراین، یکی از وظایف ما حفظ نیروهاست، و نباید بی جهت آن را هدر دهیم، بلکه باید آن را برای مبارزه، و مقابله با دشمن ذخیره کنیم.

تَقِيَّةٌ خَوْفِيٌّ و مداراتی

تقیّه بر دو قسم است: «تَقِيَّةٌ خَوْفِيٌّ» و «تَقِيَّةٌ مداراتی».

آنچه تا کنون در مورد تقیّه بحث شد و در داستان مؤمن آل فرعون و عمّار یاسر و اصحاب کَهِف آمد از قسم اوّل بود؛ امّا منظور از تقیّه مداراتی آن است که اطلاع یافتن دشمن یا مخالفین از عقاید واقعی انسان خطری ایجاد نمی‌کند، امّا همراهی با آنها و عمل کردن به برخی از احکامشان باعث وحدت و اتّحاد و انسجام بیشتر می‌شود. این نوع تقیّه را تقیّه مداراتی می‌نامند.

اکنون مردم عربستان و وهابی‌ها می‌دانند زواری که از ایران به مکه و مدینه مشرف می‌شوند غالباً شیعه هستند، و این مطلب خطری برای شیعیان ایجاد نمی‌کند، ولی در عین حال شیعیان در نماز جماعت آنها شرکت کرده، و همانند آنها بر فرش سجده نموده، و به همراه آنها بر امواتشان نماز میّت می‌خوانند، چون این کار - همان گونه که در روایات متعدّد آمده - باعث وحدت و انسجام بیشتر و رفع کدورت‌ها و سوء ظن‌ها می‌شود. از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) خطاب به یکی از یارانش به نام زید می‌خوانیم:

«خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ، صَلُّوا فِي مَسَاجِدِهِمْ، وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَأَشْهَدُوا جَنَائِزِهِمْ، وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا الْأَنَّمَةَ وَالْمُؤَذِّنِينَ فَافْعَلُوا؛ فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ قَالُوا: هَؤُلَاءِ الْجَعْفَرِيُّ، رَحِمَ اللَّهُ جَعْفَرًا، مَا كَانَ أَحْسَنَ مَا يُؤَدِّبُ أَصْحَابَهُ، وَإِذَا تَرَكْتُمْ ذَلِكَ قَالُوا: هَؤُلَاءِ

الْجَعْفَرِيَّةُ فَعَلَ اللَّهُ بِجَعْفَرٍ، مَا كَانَ أَسْوَأَ يُودَّبُ أَصْحَابُهُ؛ با اهل سنت مطابق آداب و اخلاق خودشان رفتار کنید، در نماز جماعتشان شرکت نمایید، و از بیمارانشان عیادت به عمل آورید، و در مراسم تشییع جنازه آنها شرکت کنید، و اگر فرصتی جهت امامت جماعت یا گفتن اذان در مساجد آنها فراهم شد از انجام آن خودداری نکنید. زیرا اگر شما شیعیان این کارها را انجام دهید، می‌گویند: اینها پیروان امام صادق علیه السلام هستند، خداوند او را رحمت کند که شیعیان و اصحابش را بسیار خوب تربیت کرده است. و اگر این کارها را ترک کنید می‌گویند: اینها پیروان جعفر بن محمد هستند، خداوند هر کار که می‌خواهد با او انجام دهد که اصحابش را بسیار بد تربیت کرده است!». ^۱

بعضی از مقدّسین می‌گویند: «ما نمازمان را در مسجد النبی و مسجد الحرام با آنها به جماعت می‌خوانیم، سپس در هتل قضای آن را بجا می‌آوریم. در حالی که نیازی به اعاده و قضای این نمازها نیست، و طبق فرمایش امام صادق علیه السلام چنین نمازهایی - با تمام اشکالات آن - مجزی است.

نتیجه این که: از جمله مسائلی که می‌توان از داستان اصحاب کهف استفاده کرد مشروعیت تقیّه خوفی در برابر دشمنان و مخالفان است.

برملا شدن راز اصحاب کهف

خداوند متعال ادامه داستان اصحاب کهف را در آیه ۲۱ چنین بیان می‌کند:

«وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ مِنْهُمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا»؛ و این چنین مردم را از حال آنها آگاه کردیم؛ تا بدانند وعده خداوند (در

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۷۷، ح ۱.

مورد رستاخیز) حقّ است؛ و در قیام قیامت شکی نیست؛ (و به یادآور) هنگامی را که (مردم) در میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی می گفتند: «بنایی بر آنان بسازید (تا از نظرها پنهان شوند که) پروردگارشان از وضع آنها آگاه تر است.» ولی کسانی که از راز آنها آگاهی یافتند (و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند). گفتند: «ما عبادتگاهی در کنار (مدفن) آنها می سازیم (تا خاطره آنها فراموش نشود).»

خداوند می فرماید ما مردم را از کار اصحاب کهف آگاه ساختیم و چگونگی خوابشان را برایشان تشریح کردیم تا مردم به معاد و حیات پس از مر اعتقاد پیدا کنند.

خداوندی که قادر است انسان هایی را ۳۰۹ سال در خواب عمیق فرو ببرد و سپس آنها را از خواب بیدار کند، او قادر بر زنده کردن مردگان پس از مرگشان نیز خواهد بود بنابراین، خواب اصحاب کهف، تصویری از معاد و جهان پس از مر است.

پس از آن که ماجرای اصحاب کهف به پایان رسید و آنها به فرمان پروردگار در همان غار از دنیا رفته و دفن شدند، اختلافی در میان مردم رخ داد. یک طرف دعوا گروهی از یهودیان و طرف دیگر عده ای از مسیحیان بودند. یهودیان گفتند: داستان اصحاب کهف مربوط به قبل از ظهور حضرت مسیح و در زمان حاکمیت آیین یهود بوده است. بنابراین، باید معبدی به نام یهود در کنار مدفن اصحاب کهف ساخته شود. مسیحیان گفتند: هر چند شروع داستان اصحاب کهف مربوط به قبل از ظهور حضرت مسیح است اما فاش شدن راز آنها در عصر ظهور حضرت مسیح رخ داده است بنابراین، باید در کنار مدفن آنان کلیسایی ساخته شود. این هم از لطف خداست که وقتی به کسی عزّت می بخشد به گونه ای او را

عزیز می‌کند که همهٔ ادیان و مذاهب او را منتسب به خود می‌کنند به هر حال، با توجه به این که پادشاه حاکم بر مردم آن زمان مسیحی بود. مسیحیان غلبه کردند و کلیسایی در آن جا ساخته شد.

وهابی‌های نادان و تندرو به شیعیان اشکال می‌کنند که چرا شما بر مزار و قبور امامان و بزرگان دینتان گنبد و بارگاه می‌سازید؟ ما از آنها می‌پرسیم: اگر این کار اشکال دارد چرا بر مدفن اصحاب کهف، کلیسا و عبادتگاه ساخته شد؟ بنابراین، ساختن عبادتگاه در کنار قبور پیامبران، امامان، صالحان و اولیاء الله هیچ اشکالی ندارد. راستی اگر واقعاً ساختن گنبد و بارگاه بر قبور امامان و پیامبران شرک و بت‌پرستی است و بدین جهت گنبد و بارگاه امامان مظلوم بقیع را ویران کرده‌اید، چرا گنبد و بارگاه پیامبر اسلام ﷺ را خراب نمی‌کنید؟ آیا شرک و بت‌پرستی استثنا هم دارد؟ این سؤال را مکرر از وهابی‌ها پرسیده‌ایم، اما هیچ‌گاه جواب قانع‌کننده‌ای نداشته‌اند. بعضی از آنها که خیلی وقیح و بی‌شرمند می‌گویند: هنور قدرت بر این کار پیدا نکرده‌ایم هر زمان قدرت پیدا کنیم آن را هم خراب خواهیم کرد!

تعداد اصحاب کهف

خداوند متعال در آیه ۲۲ در مورد عدد اصحاب کهف می‌فرماید:

«سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَنَامَ مِنْهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُنَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا»؛ به زودی گروهی خواهند گفت: آنها سه نفر بودند، که چهارمین آنها سگشان بود و گروهی می‌گویند: پنج نفر بودند، که ششمین آنها سگشان بود، در حالی که اینها سخنان بی‌دلیلی است و گروهی می‌گویند: آنها

ہفت نفر بودند و ہشتمین آنها سگشان بود؛ بگو: پروردگار من از تعدادشان آگاہ تر است جز گروہ کمی تعداد آنها را نمی دانند. پس دربارہ آنان جز با دلیل سخن مگو و از ہیچ کس دربارہ آنها سؤال مکن». چند نکتہ در این آیہ شریفہ قابل توجہ است:

۱. عدد یاران کھف

قرآن مجید صریحاً در این زمینہ اظہار نظر نکرده، و از میان سہ نظریہ مذکور ہیچ کدام را بہ طور صریح انتخاب ننمودہ است. زیرا اقتضای کلام فصیح و بلیغ ہمین است، کہ گاہ نباید بہ طور آشکار و صریح مطلبی را اظہار نمود، بلکہ باید با اشارہ و کنایہ و قرینہ آن را بیان کرد. در این جا نیز قول اوّل و نظریہ دوم (پنج نفر) ہر دو صریحاً ردّ شدہ و گفتاری بی دلیل شمرده شدہ است، اما نظریہ سوم صریحاً ردّ نشدہ بلکہ با لحن قبول و موافقت آمیز بیان گردیدہ، کہ نشان می دہد نظریہ حق همان نظریہ سوم است. آری آنها شش وزیر دقیانوس و یک چوپان بہ ہمراہ سگ چوپان بودند کہ دست از زندگی عادی و راحت خود کشیدہ، و بہ موقعیت و مقام خویش پشت پا زدہ و راہ سخت و پرزحمت حق را در پیش گرفتہ، و ہمہ ناملایمات آن را بہ جان خریدند.

۲. سگ اصحاب کھف^۱

سؤال: در داستان اصحاب کھف مجموعاً چہار بار نام سگ تکرار شدہ است، سہ بار در آیہ مورد بحث و یک بار قبل از آن. در حالی کہ می دانیم سگ یک حیوان نجس العین است کہ خرید و فروش و نگہداری آن حرام است؛ مگر در

۱. نام سگ اصحاب کھف قطمیر یا قمطیر بود. (البرہان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۶۲۳).

مواردی که فایده و اثر مهمی داشته باشد، مانند سگ چوپان، یا سگ نگهبان، یا سگ‌هایی که برای کشف موادّ مخدّر یا جنازه‌های در زیر آوار مانده آموزش می‌بینند، که از حکم مذکور مستثنا شده است. ضمناً این نکته عجیب است که سگ نیرو و توانایی‌هایی دارد که انسان اشرف مخلوقات از آن عاجز است؛ لذا برای کشف موادّ مخدّر و یافتن جنازه‌های زیر آوار از سگ‌های تعلیم دیده کمک می‌گیرند. خلاصه این که خرید و فروش سگ‌هایی که فایده عقلایی دارد جایز و غیر آن جایز نیست. بنابراین، خرید، فروش و نگهداری سگ‌های زیستی که متأسفانه این روزها توسط برخی از مسلمانان به تبعیت از فرهنگ فاسد غرب صورت می‌گیرد، جایز نیست؛ زیرا چنین سگ‌هایی که نه نگهبانی می‌دهند، نه از گله مراقبت می‌کنند، و نه کاشف موادّ مخدّر و جنازه‌ها هستند، و صرفاً به تقلید از بیگانگان تهیّه و نگهداری می‌شوند، مالیت ندارند.

به هر حال نام این حیوان چهار بار در این داستان تکرار شده است. چرا؟
جواب: چون این حیوان خود را متّصل به انسان‌های مبارز و مجاهد و یکتاپرستی همچون اصحاب کهف نمود، به همین خاطر با ارزش و قیمتی شد. هزاران صفر اگر در کنار هم قرار گیرد ارزشی نخواهد داشت، اما اگر عددی در کنار آنها قرار بگیرد سر به فلک می‌کشد. هزاران قطره جدا از هم با تابش نور آفتاب تبخیر می‌گردد، اما اگر متّصل به اقیانوس گردد باقی می‌ماند. انسان نیز اگر خود را متّصل به اقیانوس بیکران وجود پروردگار کند قطره وجودش رنگ دوام و بقا به خود می‌گیرد.

با توجّه به مطلب فوق، از وهابی‌ها می‌پرسیم: یک حیوان نجس العین در سایه ارتباط با اصحاب کهف این گونه مقام و ارزش پیدا می‌کند که نامش در این داستان چهار بار تکرار می‌شود، حال اگر یک ضریح ارتباط با پیامبری یا امام

معصومی پیدا کند و به خاطر این ارتباط دارای تقدّس و ارزشی شود که مردم آن را ببوسند تعجّب دارد؟ مگر شما خودتان جلد قرآن که از پوست گاو یا پلاستیک تهیه شده را به خاطر ارزشی که از همجواری و همسایگی قرآن پیدا کرده نمی‌بوسید؟ پس چطور شیعیان و دیگر مسلمانان را از بوسیدن ضریح پیامبر ﷺ و مانند آن نهی می‌کنید؟ در حالی که این زیارت‌ها و بوسیدن‌ها پرستش نیست. چطور شیعه را متّهم به شرک و پرستش امامان معصوم می‌کنید در حالی که ناب‌ترین و خالص‌ترین مفاهیم و مضامین توحیدی در زیارت‌نامه‌های مربوط به آن بزرگواران آمده است. به عنوان مثال در بخشی از زیارت جامعه کبیره، خطاب به حضرات معصومین ﷺ می‌خوانیم:

«إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ، وَعَلَيْهِ تَدْعُونَ، وَبِهِ تُؤْمِنُونَ، وَلَهُ تَسْلُمُونَ، وَبِإِمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَإِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ، وَقَوْلُهُ تَحْكُمُونَ؛ شما مردم را به سوی خدا می‌خوانید، و بر او راهنمایی می‌کنید، و به او ایمان دارید، و تسلیم او هستید، و به دستورش عمل کرده، و مردم را به سوی راه او ارشاد کرده، و به گفتار او حکم می‌کنید»^۱.

هنگامی که از وهابی‌های سلفی سؤال می‌کنیم: شما چرا حجرالاسود را می‌بوسید و به مردم هم اجازه بوسیدن آن را می‌دهید؟ می‌گویند: این سنّت پیامبر است. می‌گوییم اگر بوسیدن سنگ و چوب شرک و بت‌پرستی است چطور این جا سنّت پیامبر شده است؟ آیا شرک و بت‌پرستی استثنا دارد و می‌توان در موردی آن را تجویز کرد؟

حقیقت این است که نه بوسیدن حجرالاسود شرک و بت‌پرستی است، و نه زیارت و بوسیدن ضریح حرم پیامبر ﷺ و امامان معصومین ﷺ اشکالی دارد، بلکه اشکال از بی‌سوادی یا کم‌سوادی وهابی‌های تندروی است که این مطالب را

نمی فهمند، و یا می فهمند و شهادت اقرار به اشتباهاتشان را ندارند. به امید روزی که شاهد پایان یافتن این کج فهمی ها باشیم.

۳. مرء و جدال

خداوند در پایان آیه مورد بحث خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می فرماید: اگر می خواهی با آنان بحث کنی دو اصل را فراموش مکن: نخست این که برای آنها دلیل ظاهر و آشکار و محکمی ارائه کن. دیگر این که خصوصی با آنها بحث نکن، بلکه در حضور مردم و به صورت علنی باشد، تا نگویند با پیامبر ﷺ صحبت کردیم و نبودید ببینید که او را محکوم کردیم».

سؤال: در این آیه شریفه واژه مرء به کار رفته است. منظور از مرء چیست؟ و نظر اسلام در مورد این جرّ و بحث هایی که هر از چندی در جامعه، میان افراد و گروه های مختلف رخ می دهد چه می باشد؟

جواب: مرء در اصل لغت به معنای دوشیدن شیر از پستان گوسفند و گاو است. سپس به بحث هایی که می خواهند نتیجه ای از آن بگیرند نیز گفته شده، ولی باید توجه داشت که مرء بر سه قسم است:

۱. این که یک نفر با شخصی دیگر، که منکر حقیقتی است بحث می کند و ادله محکم و متقنی ارائه می دهد، تا او را به حقیقت رهنمون گردد. این گونه بحث ها که هم هدف حق است و هم نیت خالص اشکالی ندارد. مثل این با شخصی که منکر اسلام است بحث می کند و ادله منطقی و محکمی ارائه می دهد تا او را به اسلام متمایل سازد. این مرء ممنوع نیست، بلکه گاه واجب است.

۲. سخن حق می گوید، اما نیتش حق نیست، بلکه هدفش برتری جویی است، و می خواهد سخنش را به کرسی بنشاند، این نوع جرّ و بحث ها حرام است.

۳. گاه هم سخن باطل است، و هم قصد برتری جویی است. حرمت این نوع مرء از قسم دوم شدیدتر است. متأسفانه بسیاری از جرّ و بحث‌های سیاسی و مانند آن، از قبیل قسم دوم و سوم است. به دو روایت در این زمینه توجه کنید، تا اهمیّت بحث روشن تر و خطر مرء باطل آشکارتر گردد:

الف) پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا؛ هیچ بنده‌ای به حقیقت ایمان نمی‌رسد مگر این که مرء را ترک کند؛ هر چند سخنش حق باشد».^۱

این روایت اشاره به نوع دوم مرء دارد که سخن حق است، ولی قصد شخص برتری جویی است می‌گوید: «می‌خواهم بر تو پیروز شوم، بینی‌ات را به خاک بمالم، آبرویت را ببرم، رسوایت کنم، حرفم را به کرسی بنشانم». بنابراین، تا زمانی که هدف روشنگری و کشف حقیقت با استفاده از روش‌های مناسب و ادله معتبر است به بحث ادامه بده، اما هر زمان احساس کردی از این مرز عبور شده و هدف طرف مقابل برتری جویی و پیروزی در بحث و مانند آنهاست، بحث را رها کن، هر چند طرف مقابل از وسایل مناسبی برای رسیدن به آن هدف نامقدس استفاده کند.

ب) امام صادق علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ وَالْمِرَاءَ؛ فَإِنَّهُ يُحِبُّ عَمَلَكَ وَإِيَّاكَ وَالْجِدَالَ؛ فَإِنَّهُ يُؤْبِقُكَ. وَإِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْخُصُومَاتِ؛ فَإِنَّهَا تُبْعِدُكَ مِنَ اللَّهِ؛ از مرء (نوع دوم و سوم) پرهیز که اعمال (و عبادات نظیر نماز و روزه و مانند آن) را حبط و نابود می‌کند. واز جدال (نیز) پرهیز کن که تو را هلاک می‌نماید. و از دشمنی زیاد (و درگیری فراوان نیز) خودداری کن، که تو را از خداوند دور می‌کند».^۲

۱. میزان الحکمه، باب ۳۶۸۶، ج ۱۸۸۳۴.

۲. میزان الحکمه، باب ۳۶۸۵، ج ۱۸۸۲۵.

متأسفانه در مباحث سیاسی، مخصوصاً در جرّ و بحث‌های انتخاباتی این گونه مرأها و جدال‌ها و خصومت‌ها فراوان است، آثار تخریبی آن هدر رفتن نیروها، ایجاد اختلاف، بغض، کینه، عداوت، و غفلت از مسائل لازم و ضروری و مهم جامعه است. عقل اقتضا می‌کند که این گونه مباحث رها گردد، و به مشکلات علمی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه پرداخته شود.

اهمیت این‌شاءالله

در ادامه داستان اصحاب کهف به آیات ۲۳ و ۲۴ می‌رسیم؛ توجّه فرمایید: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكْ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا»؛ و هرگز در مورد کاری مگو: من فردا آن را انجام می‌دهم مگر این که خدا بخواهد و هرگاه فراموش کردی، (جبران کن و) پروردگارت را به خاطر بیاور، و بگو: امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن‌تر از این هدایت کند».

در روایات فوق به دو مطلب مهم اشاره شده، که نیاز به توضیح دارد:

۱. فلسفه این‌شاءالله

سؤال: چرا به هنگام خبر دادن از کاری که در آینده قرار است انجام شود باید ان‌شاءالله گفت؟ فلسفه این سنت چیست؟

جواب: انجام یک کارگاهی نیاز به ده‌ها مقدمه دارد که تعداد محدودی از آن در اختیار بشر و بقیّه در اختیار خداوند است و تا او اراده نکند انجام نمی‌شود. مثلاً برای تولّد فرزند پدر و مادر نقش دارند اما مقدمات فراوان دیگری در ادوار مختلف جنین در طول ۹ ماه عمر وی باید مرحله به مرحله سپری شود و دست

به دست هم دهد تا بچه‌ای سالم متولد گردد، و هیچ یک از این مقدمات در اختیار انسان نیست. و لذا پدر و مادر نمی‌توانند پس از انعقاد نطفه به طور قطع و یقین بگویند: «۹ ماه دیگر بچه ما سالم متولد خواهد شد»، بلکه شایسته است این جمله را همراه با مشیت الهی کرده و بگویند: «ان شاء الله ۹ ماه دیگر متولد خواهد شد» چرا که بدون مشیت الهی هیچ کاری به سامان نمی‌رسد، و ان شاء الله استمداد جستن از لطف خداوند است. به تعبیر دیگر، معنای ان شاء الله آن است که: «خداوندا آنچه از من ساخته بود انجام دادم، بقیه را تو به لطف و کرامت عنایت کن».

در ضمن شأن نزول آیه فوق اجمالاً چنین است که پیامبر بدون ذکر ان شاء الله به کسانی که پیرامون اصحاب کُهِف و مانند آن سؤال کرده بودند قول توضیح و جواب داد، و به همین جهت، مدّتی وحی الهی به تأخیر افتاد، تا به پیامبر ﷺ در این زمینه هشدار داده شود، و سرمشقی برای همه مردم باشد.^۱

۲. پیامبر ﷺ و فراموشی!

سؤال: آیا ممکن است به پیامبر خدا ﷺ نیز حالت نسیان و فراموشی دست دهد؟ و اگر جواب منفی است، معنای آیه که فراموشی را به آن حضرت نسبت داده چیست؟

جواب: برخی از مفسران معتقدند: پیامبر ﷺ فراموشی ندارد، و آنچه در این آیه شریفه ذکر شده اشاره به اَمّت پیامبر دارد و این آیه، شبیه آیه شریفه: «لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَجْطَبَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ اگر مشرک شوی، تمام اعمال تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود»^۲ می‌باشد زیرا بدون شک پیامبر نه مشرک

۱. شرح بیشتر را در تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۸۶ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. سوره زمر، آیه ۶۵.

می‌شود و نه اعمالش حبط می‌گردد، اما این امکان در مورد امت آن حضرت وجود دارد. بنابراین معنای آیه این است که: «ای امت محمد! مراقب اعمال خود باشید. مبدا عمری عبادت و اطاعت کنید و در پایان عاقبت به خیر نشوید و اعمالتان حبط گردد».

در آیه محل بحث نیز خطاب، متوجه مردم است که إن شاء الله را در کارهای خود فراموش نکنند. بعضی نیز گفته‌اند: فراموشی إن شاء الله گناه نیست، بلکه ترک اولی است بنابراین اگر پیامبر ﷺ هم مرتکب آن شده و آن را فراموش کرده باشد اشکالی ندارد.

معنای ترک اولی

سؤال: حضرت آدم ترک اولی کرد و از آن درخت ممنوع خورد و از بهشت اخراج شد.^۱ فطرس ملک مرتکب ترک اولی شد و بال و پرش ریخت و به جزیره‌ای در زمین تبعید گشت.^۲ حضرت یونس علیه السلام ترک اولی کرد و مدت زیادی در دل نهنگی حبس شد.^۳ و برخی دیگر از پیامبران نیز ترک اولی داشته‌اند.^۴ منظور از ترک اولی چیست؟

جواب: ترک اولی نه گناه است و نه مکروه و نه حتی مباح، بلکه رها کردن مستحب مؤکد و انجام دادن مستحب عادی است. مثلاً در فاصله یک کیلومتری منزل شخصی مسجدی وجود دارد که در آن نماز جماعتی با حضور ۱۰۰ نفر از

۱. سورة بقره، آیه ۳۶.

۲. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۴۱.

۳. سورة انبیا، آیه ۸۷.

۴. شرح آن را در کتاب پیام قرآن، ج ۷، ص ۱۰۳ به بعد مطالعه فرمایید.

مؤمنین اقامه می‌شود. و در فاصله دو کیلومتری منزل وی مسجد دیگری وجود دارد که در نماز جماعت آن ۵۰۰ نفر شرکت می‌کنند. در این جا بهتر است انسان در نماز جماعت دوم شرکت کند، اما اگر شخصی این کار را ترک کند و در نماز جماعت اول که صد نفر حضور دارند شرکت نماید، نه مرتکب گناهی شده و نه مکروهی انجام داده، و نه کار مباحی کرده، بلکه مستحب مؤکد را ترک کرده و مستحب پایین‌تر را انجام داده است، و این را ترک اولی می‌نامند. حال اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسجد پرجمعیت نرود و در مسجد کم جمعیت نمازش را بخواند مرتکب گناه یا مکروه و یا حتی کار مباحی نشده، بلکه مستحب بالاتر را رها کرده و مستحب پایین‌تر را بجا آورده است. و این مطلب منافاتی با مقام نبوت و رسالت ندارد.

با این توضیح بسیاری از اشکالاتی که در این زمینه مطرح است حل شده، و روشن می‌شود که معصومین علیهم السلام از هر گونه گناهی پاک و مبرا هستند.

مدّت خواب اصحاب کهف

خداوند متعال در آیه شریفه ۲۴ و ۲۵ سوره کهف در مورد مدّت توقّف اصحاب کهف در آن غار می‌فرماید: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا * قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَأَسْمِعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا»؛ آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال (نیز) بر آن افزودند. بگو: «خداوند از مدّت درنگ آنها آگاه‌تر است، غیب آسمان‌ها و زمین از آن اوست. خداوند چه بینا و شنواست! آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند. و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد».

فصاحت و بلاغت قرآن

سؤال: چرا در آیهٔ اوّل ۳۰۹ سال نفرمود، بلکه فرمود: «سیصد سال درنگ کردند، و نه سال نیز بر آن افزودند»؟

جواب: دو علت برای آن گفته‌اند:

۱. این تعبیر با فصاحت و بلاغت قرآن سازگارتر است؛ همان‌گونه که در مورد عمر حضرت نوح علیه السلام فرموده است: «فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»؛ او در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ (عمر) کرد^۱ و نفرمود «تسع مائة وخمسين سنة» بنابراین، تعبیر فوق به منظور رعایت فصاحت و بلاغت قرآن است.

۲. در روایتی از مولای متّقیان علی علیه السلام می‌خوانیم که: این تعبیر، اشاره به ماه‌های شمسی و قمری دارد، خواب اصحاب کهف به حساب سال شمسی ۳۰۰ سال، و به حساب ماه‌های قمری ۳۰۹ سال طول کشید.^۲ چرا که هر سی و چند سال یک سال تفاوت دارد و اگر ۳۶۰ سال بود ۱۲ سال تفاوت داشت، اما چون ۳۰۰ سال بوده تفاوت آن ۹ سال است. جان عالم به فدای کلمات نورانی مولای متّقیان علی علیه السلام که مشکلات علمی را با سرپنجهٔ علم و دانش وافر خود حل می‌کند.

خداوند شنوا و بیناست

جمله «ابصر به واسمع» صیغهٔ تعجّب و برای بیان عظمت علم خداست. این جمله پشت انسان را می‌لرزاند. یعنی ای انسان! هر کاری می‌کنی خداوند می‌بیند و هر سخنی می‌گویی می‌شنود. بنابراین، مراقب اعمال و سخنان باش.

۱. سورة عنكبوت، آیه ۱۴.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۳۴.

لقمان حکیم به فرزندش می گوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»؛ پسر من اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، و در دل سنگی یا در (گوشه‌ای از) آسمان‌ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند از اسرار دقیق با خبر و آگاه است.^۱

هر کار خوب یا بدی که داشته باشیم، به هر مقداری باشد، حتی بسیار کم و ناچیز، فردای قیامت مورد محاسبه قرار می گیرد. بنابراین باید مراقب اعمال، رفتار، کردار و گفتار خود باشیم، تا مبادا زمانی که نامه اعمالمان را به دستان می دهند، از مطالعه آن شرمند شویم، و خجالت بکشیم آن را به دیگران نشان بدهیم.

اگر انسان روزی یک گناه کند هر سال ۳۶۵ گناه می شود و جمع آن در ۳۰ سال حدود ۱۰ هزار گناه می شود. بنابراین، باید بسیار مراقب باشیم و در صورت ارتکاب گناه، فوراً آن را با آب توبه بشویم.

هدف از بیان داستان اصحاب کهف

خداوند متعال از بیان سرگذشت اصحاب کهف سه هدف داشته است:

۱. حمایت از مؤمنان راستین؛ این مطلب از آیه ۱۳ سوره کهف استفاده می شود. توجّه فرماید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةُ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى»؛ ما داستان آنان را به درستی برای تو بازگو می کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم.
- این درسی است برای همه کسانی که می خواهند به سوی خداوند بروند، که

۱. سوره لقمان، آیه ۱۶.

بی شک خدا تنهایشان نخواهد گذاشت؛ اگر آنها یک قدم بردارند خداوند چند قدم به آنها نزدیک می شود.

۲. بیان توان و قدرت پروردگار؛ در آیه ۲۵ سوره کهف آمده که آنها ۳۰۹ سال خوابیدند. و در آیه ۱۷ و ۱۸ همان سوره چگونگی نگهداری از آنها در این مدت طولانی بیان شده، به گونه ای که بدن و حتی لباسهایشان نیپوسیده بود و این مطلب نشانه عظمت پروردگار است. بنابراین، دومین درسی که از این داستان گرفته می شود ایمان آوردن به قدرت لایزال الهی است.

۳. باور معاد و جهان دیگر؛ هدف سوم که مهمترین هدف از اهداف سه گانه است در آیه ۲۱ سوره کهف مورد اشاره قرار گرفته؛ توجّه فرماید: «وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَنْيَهُمْ لِيُعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا»؛ و این چنین مردم را از حال آنها آگاه کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است؛ و در قیام قیامت شکّی نیست». اگر خواب یک روزه را برادر مر می دانند، خواب ۳۰۹ ساله که عین مر است. آری همان گونه که خداوند متعال اصحاب کهف را پس از ۳۰۹ سال خواب عمیق بیدار، و در حقیقت زنده کرد و به این جهان بازگرداند، شما را هم پس از مر زنده خواهد کرد.

طرق اثبات معاد

خداوند متعال در قرآن مجید معاد را از شش راه اثبات کرده؛ که به طور فشرده به آن می پردازیم:

۱. بیداری پس از خواب؛ که در آیات مربوط به اصحاب کهف به آن پرداخته شد. عده ای از مشرکان در عصر پیامبر ﷺ از زنده شدن دوباره انسان با همین جسم خاکی تعجب کرده، و حتی گوینده این سخن را دیوانه و یا افترا زننده به خدا

می‌شمردند. «أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ»^۱ قرآن مجید با بیان داستان بیدار کردن اصحاب کُهِف پس از آن خواب طولانی، صحنه‌ای از معاد را برای آنها به تصویر کشید.

۲. حیات و مرگ گیاهان؛ در آیه شریفه ۵ سوره حج می‌خوانیم: «وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»؛ زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش درمی‌آید و رویش می‌کند، و از هر نوع گیاهان بهجت‌انگیز می‌رویند». و در ادامه، در آیه ۶ و ۷ همان سوره می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»؛ این به خاطر آن است که (بدانید) خداوند حق است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و بر هر چیزی تواناست. و این که رستاخیز آمدنی است، و شکی در آن نیست؛ و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند».

چه تفاوتی میان مرگ و حیات در عالم گیاهان و درختان که در آیات بالا به آن اشاره شده، با زندگی و مرگ در عالم انسان‌هاست؟ انسانی که هر ساله مرگ و حیات مجدد گیاهان و درختان را مشاهده می‌کند و اگر (مثلاً) شصت سال عمر کند شصت بار شاهد این صحنه مرگ و حیات نو هست، چطور آن را انکار می‌کند، و به طرفداران آن نسبت جنون و کذب می‌دهد؟ چشمان خود را باز کند و قدرت بی‌نهایت خداوند و نمونه‌های عینی صحنه‌های قیامت را تماشا نماید. از عجایب خلقت، که قرآن مجید به آن اشاره می‌کند، این که خداوند متعال از یک زمین و یک آب و یک هوا انواع گیاهان و درختان با خواص و میوه‌های گوناگون می‌آفریند. امروز دانشمندان چند هزار گیاه دارویی کشف کرده‌اند، که

هر کدام ترکیبات مختلف دارویی دارد و همه اینها از آب و هوا و زمین واحد است. در ریشه هر یک از این گیاهان آزمایشگاه عجیبی وجود دارد که دارویی با خاصیت ویژه تحویل می‌دهد.

۳. تکامل جنین در شکم مادر؛ یکی از راه‌های اثبات معاد استناد به مراحل مختلف رشد جنین در شکم مادر است که در آیات متعددی از قرآن مجید به چشم می‌خورد. به آیه ۵ سوره حج توجه فرمایید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا»؛ ای مردم! اگر در رستاخیز شکّی دارید، (به این نکته توجه کنید که:) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از «مضغه» [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل؛ تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم). و جنین‌هایی را که بخواهیم تا مدّت معینی در رحم (مادران) نگاه می‌داریم؛ (و آنچه را بخواهیم ساقط می‌کنیم؛) بعد شما را به صورت طفلی بیرون می‌آوریم». ای انسان! تو در شکم مادر هر روز رستاخیزی داشته‌ای حال چگونه منکر معادی؟ اگر کتابهایی که درباره خلقت انسان در شکم مادر و حالات جنین نوشته شده مطالعه کنید، از قدرت و عظمت پروردگار حیران می‌شوید. آری! اگر در رستاخیز انسان تردید دارید در آفرینش جنین مطالعه کنید.

۴. همچون آفرینش اولیه؛ عربی بیابانگرد که قطعه استخوان پوسیده انسانی را در دست داشت خدمت حضرت رسول ﷺ رسید و آن را با دستان خود خرد کرد و بر روی خاک‌ها ریخت و سپس خطاب به حضرت رسول عرض کرد: ای محمد! این استخوان خاک شده چگونه دوباره به حالت اوّل باز گشته و بر آن

گوشت رویده و بقیه اعضای بدن انسان تشکیل گردیده، و انسان آفریده می‌شود؟ قرآن مجید در پاسخ وی در سوره یس آیه ۷۸ و ۷۹ می‌فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ»؛ و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت: چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟! بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید، و او نسبت به هر مخلوقی داناست».

ای انسان! مگر روز اول چه بودی؟ خداوند پدر و مادرت حضرت آدم و حوا را از خاک آفرید. حال اگر بمیری و تبدیل به خاک شوی و خداوند بخواهد دوباره تو را از خاک بیافریند، آیا کار مشکلی است؟ دانشمندان معتقدند کره خاکی ما در گذشته بسیار دور از خورشید جدا شده و گازهای فراوانی اطراف آن را گرفته بود. کم کم آن گازها تبدیل به آب شد و همچون باران‌های سیلابی بر روی زمین بارید، به گونه‌ای که تمام سطح آن را فراگرفت سپس تدریجاً آب‌ها در گودی‌های زمین فرو رفت و دریاها و دریاچه‌ها تشکیل شد در پی آن رد پای انسان و دیگر موجودات زنده بر روی خشکی‌ها و داخل آب‌های کره زمین پیدا شد. آری تمام موجودات زنده از همین خاک آفریده شده‌اند، و خداوند می‌تواند دوباره آنها را از خاک بیافریند. بنابراین، آفرینش اولیّه‌ات را فراموش مکن و منکر جهان پس از مرگ مشو.

۵. خلقت آسمان و زمین؛ آیه ۸۱ سوره یس راه دیگر اثبات معاد را چنین معرفی می‌کند: «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ»؛ آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، قادر نیست همانند آنان را بیافریند؟! آری (می‌تواند)، و او آفریدگار آگاه است».

خداوندی که قادر بر آفرینش آسمان‌های گوناگون و زمین وسیع و گسترده با تمام مخلوقات آن است، خداوندی که کهکشان‌های فراوان با ستاره‌های بی‌شمار آن را آفریده، آیا نمی‌تواند انسان‌های خاک شده را مجدداً بیافریند؟! ۶. رستاخیز تابش آفتاب؛ ششمین راه اثبات معاد در آیه ۸۰ سوره یس آمده است. توجّه فرماید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقَدُونَ»؛ همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما به وسیله آن، آتش می‌افروزید».

این آیه شریفه تفسیر پیچیده‌ای دارد که به زبان بسیار ساده به شرح زیر است: درخت‌ها وقتی خشک می‌شود مردم آن را قطعه قطعه می‌کنند و آتش می‌زنند و از حرارت آن استفاده می‌کنند. این آتش از کجاست؟

چه کسی این آتش را در چوب ذخیره کرده است؟ دانشمندان معتقدند: این آتش حاصل گرمای آفتابی است که چندین سال در زمانی که آن درخت زنده و سرسبز بود، ذخیره کرده است، حال اگر گرمای آفتاب در چند لحظه تبدیل به آتش شعله‌وری می‌شود در حقیقت این آتش معاد و رستاخیز آن حرارت آفتاب است. در ظاهر تابش چندین ساله آفتاب بر این درخت نابود نشده، بلکه در واقع ذخیره گردیده و اکنون برگشته و لحظه معاد و رستاخیز آن است.

اگر خداوند قدرت دارد حتی حرارت خورشید را روزی باز گرداند و تبدیل به آتش کند، استخوانهای پوسیده بشر را نیز می‌تواند به حالت قبل باز گردانده و آن را تبدیل به انسان کند. خلاصه این که قرآن مجید از شش راه برای اثبات معاد بهره گرفته و پیام تمام این طرق شش‌گانه این است که هیچ چیز در این عالم معدوم نمی‌شود. تمام اعمال و رفتار و گفتار ما در فضای اطراف ما هست و روزی صدا و تصویر آن را برای ما خواهند گذاشت. در گذشته بیان این مسأله با

حیرت و تعجب شنوندگان همراه بود، اما امروزه که امکان ضبط صدها ساعت سخنرانی در یک سی‌دی وجود دارد باور این مسأله راحت‌تر شده است. آری روزی اعضای بدن و حتی پوست ما صدا و تصویر اعمالمان را به نمایش می‌گذارد، و هنگامی که صاحبش به او اعتراض می‌کند که چرا مرا رسوا می‌کنی؟ پاسخ می‌دهد: این امر و اراده خداست و به دستور او چنین می‌کنم! از رسوایی بزرگ در آن روز بترسیم، و با مراقبت از گفتار و کردار، جلوی آن رسوایی را بگیریم.

اصحاب الاخدود

زمانی که پیامبر اسلام ﷺ در مکه بود مسلمانان در اقلیت بودند و مشرکان و بت پرستان، بر تمام مکه سلطه داشتند و مسلمانان را آزار و اذیت می کردند. بلکه گاه خود پیامبر ﷺ نیز مورد آزار آنها قرار می گرفت. مشرکان هر چه فشار بیشتری بر مسلمانان وارد می کردند، نتیجه کمتری می گرفتند، گاه جوانانی که از عشق پیامبر و ایمان به خدا لبریز بودند را به شکنجه گاه می بردند و به سختی شکنجه می کردند. اگر داستان شکنجه های مسلمانان را در مکه مطالعه کنیم متوجه خواهیم شد که اسلام ارزان به دست نیامده است.

هر قدر مسلمانان را اذیت و آزار و شکنجه می کردند، که بعضاً به شهادت آنها منتهی می شد، دست از پیامبر ﷺ بر نمی داشتند، بلکه ایمان و باورشان راسخ تر و گام هایشان استوارتر و امیدشان بیشتر می شد.

یک نمونه از آزار و اذیت ها و شکنجه های مشرکان، تبعید، مسلمانان مکه به شعب ابیطالب بود، جایی که مسلمانان نه سرپناهی داشتند، و نه مواد غذایی کافی در اختیارشان بود، و نه ارتباطی با مکه و اهل آن داشتند. در آن جا بود که حتی شخصیت ثروتمندی همچون خدیجه غذای کافی برای خوردن نداشت. تابش

مستقیم نور آفتاب در سرزمین عربستان که نزدیک خط استواست باعث می‌شد که پوست صورت برخی مسلمانان کنده شود! مسلمانان سه سال در آن منطقه با تمام فشارها و سختی‌ها و کمترین امکانات سوختند و ساختند، اما اجازه ندادند شعله چراغ اسلام خاموش شود.

آیات قرآن که مایه ارشاد و تسکین قلوب دردمند مسلمانان بود بر پیامبر نازل شد و از زحمات طاقت‌فرسا و آزار و اذیت‌ها و شکنجه‌های به مراتب سخت‌تر مؤمنان قبل از اسلام خبر داد، تا مسلمانان قوی‌تر و با روحیه‌ای مضاعف در مقابل دشمن مقاومت کنند. یکی از مواردی که قرآن برای تقویت روحیه مسلمانان به آن پرداخته، داستان اصحاب اُحدود است که در سوره بروج به آن اشاره شده است.

ماجرای اصحاب اُحدود

واژه «اُحدود» به معنای گودال آتش، و جمع آن اخادید است. داستان اصحاب اُحدود را غالب مفسران ذکر کرده، و مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، جلد ۱۴ به صورت مفصل به آن پرداخته، که اجمال آن به شرح زیر است:

پادشاهی به نام ذونواس در یمن حکومت می‌کرد. وی به آیین یهود گرایش پیدا کرد و یهودی شد و نام یوسف را برای خود انتخاب کرد. سپس فرمان داد که همه مردم باید یهودی شوند. به وی خبر دادند که در شمال جزیره العرب در شهر نجران عده‌ای مسیحی هستند که حاضر نیستند دست از آیین خود بردارند. گفت: «باید به آن‌جا رفته، آنها را ادب کنیم». بدین منظور به همراه لشکر انبوهی به نجران رفت گودال‌های متعددی حفر کرد که طول هر کدام ۴۰ و عرض آن ۲۰ ذراع بود سپس آتش بسیار شعله‌وری در درون گودال‌ها تهیه کرد؛ آتش سوزانی

که شعله‌های آن به سمت آسمان می‌رفت! آن‌گاه مؤمنان به حضرت مسیح علیه السلام را در اطراف گودال‌ها جمع کرد. آنها که دست از آیین خود برداشته و یهودی می‌شدند را رها می‌کرد، و کسانی که استقامت کرده و دست از آیین مسیح برنمی‌داشتند را روانه گودال‌های آتش می‌کرد. عده زیادی مقاومت کرده و طعمه آتش شدند. قرآن مجید خطاب به مسلمانانی که گرفتار آزار، اذیت و شکنجه‌های مشرکان قریش بودند فرمود: هر چند شما هم شکنجه می‌شوید ولی شما را آتش نمی‌زنند؛ بنابراین، با یادآوری این گونه مقاومت‌ها، شما هم مقاومت کنید. که سرانجام خداوند انتقام شما را از مشرکان خواهد گرفت، همان گونه که انتقام مؤمنان به مسیح علیه السلام - را به شرحی که خواهد آمد - از ذنوباس گرفت؛ در ضمن توجه به این نکته جالب است که صهیونیست‌های غاصب که با تبلیغات گسترده جهانی مظلوم‌نمایی کرده، و در این راه از داستان مشکوک کوره‌های آدم‌سوزی هیتلر بهره‌برداری می‌کنند، خودشان اولین کسانی بودند که کوره‌ها و گودال‌های آتشین را در زمان ذنوباس یهودی ساخته، و عده زیادی از مسیحیان را در آن سوزاندند!

شرح و تفسیر آیات

خداوند متعال قبل از بیان داستان اصحاب اخدود سه بار به این شرح سوگند یاد کرده است. توجه فرمایید: سوگند به آسمان، سوگند به روز موعود و سوگند به شاهد و مشهود.

سؤال: مگر مردم حرف خداوند را باور ندارند که برای بیان سرگذشت اصحاب اخدود سه بار سوگند یاد کرده است؟

جواب: هر چند مردم مفاهیم و مضامین آیات و آن سخنان خداوند را قبول

دارند، ولی خداوند به دو علت در برخی موارد سوگند یاد کرده است:

۱. برای تأکید مطلبی که قصد بیان آن را دارد. مثلاً در سوره شمس یازده بار قسم یاد شده تا اهمیّت فوق‌العاده خودسازی و جهاد با نفس روشن شود. در این جا هم سه بار سوگند یاد کرده، تا اهمیّت داستان یاران گودال‌های آتشین برای مخاطب روشن گردد.

۲. برای این که فکر مردم را متوجّه امور مهمّی که به آن سوگند می‌خورد کند «خورشید»، «ماه»، «ستارگان»، «شب و روز»، «جان پیامبر» و حتّی «میوه‌هایی» که به آن سوگند یاد شده امور مهمّی هستند که باید ذهن و فکر مردم متوجّه آنها گشته و درباره آنها بیندیشند و لذا خداوند به آنها قسم خورده است.^۱ اینک به شرح و تفسیر سوگندهای سه‌گانه توجّه فرمایید:

۱. «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»؛ سوگند به آسمان که دارای برج‌های بسیار است.^۲

«بروج» جمع «برج» است و برای برج دو تفسیر ذکر شده است:

الف) برخی معتقدند برج به معنای ستاره است: «قسم به آسمان پر از ستاره»؛ جهان هستی بسیار گسترده و پهناور است؛ ما و کره خاکی ما قطعاً کوچکی از این اقیانوس پهناور هستیم که اگر به عظمت خیره‌کننده جهان هستی از یک سو، و کوچکی و ناتوانی خود از سوی دیگر فکر کنیم هرگز مغرور و ناسپاس نخواهیم شد. یک جنگل بسیار بزرگ را در نظر بگیرید که هزاران هزاران درخت دارد و هر درختی هزاران برگ. کره زمین ما همچون یک برگ از یکی از شاخه‌های یکی از درختان آن جنگل پهناور است. خلاصه این که برج به عقیده برخی از مفسّران

۱. خداوند توفیق عنایت فرمود که تمام قسم‌های قرآن را، که نزدیک به ۵۰ قسم است در کتاب مستقلّی به نام

«سوگندهای پر بار قرآن» مورد بحث قرار دهیم.

۲. سوره بروج، آیه ۱.

به معنای ستاره است و خداوند در این آیه به آسمان پرستاره سوگند یاد کرده است. (ب) برخی دیگر از مفسران معتقدند: برج در این آیه شریفه به معنای صورت فلکی که جمع آن بروج به معنای صورت‌های فلکی است. توضیح این که ستارگان ثوابت که دور هم جمع می‌شوند، اشکال و صورت‌های مختلفی تشکیل می‌دهند. گاه به صورت شیر هستند، لذا هنگامی که خورشید مقابل این ستارگان قرار می‌گیرد می‌گویند خورشید در مقابل برج اسد است. و گاه به شکل خوشه گندمند، لذا هنگامی که خورشید مقابل این دسته از ستارگان قرار گیرد گفته می‌شود خورشید در مقابل برج سنبله است. و گاه به شکل ماهی هستند، بدین جهت زمانی که خورشید مقابل آنها قرار می‌گیرد می‌گویند خورشید در برج حوت است. این اجرام آسمانی دوازده عدد هستند و دوازده برج را تشکیل می‌دهند. خلاصه این که طبق تفسیر، خداوند به آسمان و برجهای دوازده‌گانه آن، که همان صورت‌های فلکی هستند، قسم خورده است.

۲. «وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ»؛ و سوگند به آن روز موعود.^۱ دومین قسم، سوگند به روز قیامت است. روزی که به حساب همه رسیدگی خواهد شد. روزی که نامه اعمال مردم به آنها تحویل داده می‌شود. روزی که نیکوکاران با دریافت کارنامه قبولی خود به آن مباهات کرده، و آن را به همگان نشان می‌دهند، و بدکاران شرمنده و غمگین گشته، و آن را از دیگر پنهان کرده، و آرزو می‌کنند که ای کاش نامه اعمالشان به آنها داده نمی‌شد.

۳. «وَشَهِيدٍ وَمَشْهُودٍ»؛ و سوگند به شاهد و مشهود [= پیامبر و اعمال امت].^۲

آن‌گونه که در تفسیر المیزان^۳ آمده مفسران حدود سی تفسیر برای «شاهد»

۱. سورة بروج، آیه ۲.

۲. سورة بروج، آیه ۳.

۳. تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۵۰.

و «مشهود» ذکر کرده‌اند، که به دو مورد آن - که مهمتر است - اشاره می‌کنیم:

الف) شاهد به معنای گواهان اعمال؛ دست، پا، زبان، چشم، گوش، پوست بدن، فرشتگان کاتب اعمال، زمینی که بر روی آن اطاعت و معصیت خدا می‌شود، و حتی زمانی که در آن گناه و ثواب صورت می‌گیرد، همگی شاهد و گواهان اعمال ما هستند. و «مشهود»، اعمال انسان‌هاست.

ب) شاهد پیامبر اکرم ﷺ است. همان‌گونه که خداوند متعال خطاب به پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً»؛ ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و بیم‌کننده.^۱

بنابراین یکی از القاب پیامبر اکرم ﷺ «شاهد» است. و منظور از مشهود اعمال ماست. یعنی پیامبر ﷺ گواه اعمال ما در روز قیامت است.

قرآن می‌فرماید: «از هر امتی در روز قیامت گواهی می‌آوریم و پیامبر اسلام گواه گواهان است».^۲

تفاوت مهم پیامبران و دشمنانشان

در میان پیامبران خدا ﷺ و دشمنانشان تفاوت‌های زیادی وجود داشت. یکی از مهمترین آنها این بود که انبیا بر منطق و استدلال و عقل تکیه می‌کردند، ولی دشمنانشان بر تهدید، ارباب، زور و شکنجه تکیه داشتند؛ که نمونه‌های فراوانی از آن در قرآن مجید و تاریخ انبیا به چشم می‌خورد.

مثلاً حضرت ابراهیم علیهِ السلام خطاب به بت پرستان می‌فرماید:

«مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ»؛ این مجسمه‌های بی‌روح چیست که شما

۱. سوره احزاب، آیه ۴۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

همواره آنها را پرستش می کنید؟»^۱

«هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ؟» آیا هنگامی که آنها را می خوانید صدای شما را می شنوند؟»^۲

«أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ؟» یا سود و زیانی به شما می رسانند؟»^۳

بت پرستان در پاسخ گفتند: «وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»؛ ما پدران خود را یافتیم که چنین می کنند!»^۴

حضرت فرمود: شما و پدرانتان همگی در گمراهی هستید و تقلید جاهل از جاهل جایز نیست. تنها یک نوع تقلید معقول و منطقی است و آن تقلید جاهل از عالم است، اما بقیه انواع تقلید از جمله تقلید جاهل از جاهل نه با عقل سازگار است و نه منطقی می باشد.

مشرکان و بت پرستان که در مقابل منطق قوی و نیرومند حضرت ابراهیم علیه السلام واستدلال های ساده و در عین حال عمیق و متقن آن حضرت سخنی برای گفتن نداشتند، گفتند: «ابراهیم را در آتش بیفکنید و خدایانتان را یاری کنید»؛ آری انبیا تکیه بر منطق دارند و دشمنان تکیه بر زور و تهدید.

حضرت موسی علیه السلام به سراغ فرعون رفت و او را به خداپرستی دعوت کرد. فرعون گفت: اگر دلیل روشن و مدرک قاطعی بر ادعای خویش داری ارائه کن. حضرت موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین افکند، ناگهان ازدهای آشکاری شد، (سپس) دست خود را از گریبان بیرون آورد همچون ماه درخشید.^۵

۱. سورة انبیا، آیه ۵۲.

۲. سورة شعرا، آیه ۷۲.

۳. سورة شعرا، آیه ۷۳.

۴. سورة شعراء، آیه ۷۴.

۵. برگرفته شده از آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸ سورة اعراف می باشد.

به فرعون گفت: این دلیل و معجزه من است. فرعون در مقابل این دلیل آشکار و معجزه حیرت آور گفت: «لَئِنْ اتَّخَذْتُ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»؛ اگر معبودی غیر از من برگزینی، مسلماً تو را از زندانیان قرار خواهم داد!^۱ حضرت موسی علیه السلام تکیه بر معجزات الهی می کند، اما فرعون او را تهدید به زندان می نماید. در عصر و زمان ما نیز، شیعه در مقابل وهابی های سلفی، استدلال هایی معقول، منطقی، متقن و قوی دارد، اما آنها دست به تهدید، انفجار، کشتار و انواع و اقسام تبلیغات بی پایه و اساس می زنند و به ما می گویند: «چرا ضریح پیامبر و امامان علیهم السلام را می بوسید، این کار شرک است» می گوئیم: «شما چرا حجرالاسود و جلد قرآن را می بوسید» اگر این کار را به قصد احترام به قرآن و خانه کعبه می کنید ما هم به قصد احترام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام ضریح آن بزرگواران را می بوسیم» آنها در پاسخ، مسجد شیعیان یا محل عزاداری عزاداران شیعه را منفجر کرده و علاقه مندان به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را به قتل می رسانند. داستان مسیحیان و اصحاب اخدود نیز از همین قبیل است؛ حضرت مسیح علیه السلام برای حقانیت خویش به اذن پروردگار مرده را زنده کرده، و بیماران را علاج را شفا می بخشد، اما پادشاه ستمگر یمن که از منطق و انصاف بیگانه است گودال های عظیمی از آتش آماده کرده، و به وسیله آن طرفداران حضرت مسیح علیه السلام را تهدید نموده، و آنهایی که تسلیمش نمی شدند را شکنجه می کرد.

ادامه تفسیر آیات اصحاب الاخدود

خداوند متعال پس از آن که سوره بروج را با سه سوگند بسیار مهم آغاز کرد، به داستان اصحاب الاخدود به صورت خلاصه اشاره می کند. توجه فرمایید:

۱. سوره شعراء، آیه ۲۹.

«فُقِتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ * إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ * وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ»؛ مر بر (شکنجه گران و) صاحب گودال (آتش)، آتشی عظیم و شعله‌ور! هنگامی که در کنار آن نشسته بودند، و آنچه را با مؤمنان انجام دادند (با خونسردی و قساوت) تماشا می کردند!.^۱

راستی این سنگدلان به چه بهانه‌ای با آن مردم مظلوم چنین برخورد خشن و غیر انسانی داشته، و دست به این جنایت زدند؟ آیه بعد پاسخ این سؤال را می‌دهد. توجّه فرمایید:

«وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ * الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»؛ آنها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند جز این که به خداوند توانا و شایسته ستایش ایمان آورده بودند؛ همان خدایی که حکومت آسمان‌ها و زمین از آن اوست و خداوند بر همه چیز گواه است.^۲ آری جرم آنها ایمان آوردن به پروردگار و پاسخ دادن به ندای فطرت و پیامبر درون و برون بود.

عاقبت شکنجه‌گران!

طبق آنچه در روایات اسلامی آمده یکی از مسیحیان نجران که منطق زور پادشاه یمن را نپذیرفت، موفق شد خود را از چنگال مأموران ذنوناس نجات داده و به سمت روم فرار کند. هنگامی که نزد قیصر روم رفت، گفت: چگونه این جا آرام نشسته‌ای در حالی که هم‌کیشان تو را در نجران شکنجه کرده و در گودال‌های آتش می‌سوزانند؟! سپس داستان اصحاب الاخدود را برای قیصر روم بیان کرد. قیصر گفت: منطقه من از یمن دور است و نمی‌توانم به آن جا

۱. سوره بروج، آیات ۴-۷.

۲. سوره بروج، آیات ۷-۹.

لشکرکشی کنم، اما نامه‌ای به پادشاه حبشه می‌نویسم تا وی به کمک مسیحیان نجران بشتابد. نجاشی پادشاه حبشه با دریافت نامه قیصر روم لشکر انبوهی آماده و به سمت نجران حرکت کرد و با ذونواس و لشکریانش درگیر شد و آنها را نابود کرد. این سرانجام آنها در دنیا بود. و اما آنچه در آخرت در انتظار آنهاست در آیه زیر ترسیم شده است. توجه فرمایید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ﴾؛ کسانی که مردان و زنان با ایمان را شکنجه دادند سپس توبه نکردند، برای آنها عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان است! ^۱ آری! اصحاب الاخدود هم در دنیا گرفتار شده و با ذلت و خواری به قتل رسیدند و خداوند انتقام مظلومان شکنجه شده را از آنها گرفت، و هم در آخرت به عذابی به مراتب سخت‌تر و دردناک‌تر که همان آتش سوزان است گرفتار خواهند شد.

در ضمن در این آیه شریفه نکته جالب و امیدوارکننده‌ای وجود دارد و آن این که: هیچ کس نباید از لطف و رحمت خداوند مأیوس و ناامید شود، چرا که در توبه به روی همه باز است، حتی اگر شکنجه‌گران گودال‌های آتش حقیقتاً توبه کرده، و اعمال زشت گذشته خود را جبران نموده، و با قلب و دلی خالص به درگاه پروردگار می‌رفتند خداوند توبه آنها را می‌پذیرفت.

هدف از بیان داستان اصحاب الاخدود

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد ذکر این قطعه‌های تاریخی، و بیان این داستان‌های واقعی به منظور امید دادن به اصحاب پیامبر ﷺ و همه کسانی که در طول تاریخ در پیمودن مسیر حق در مقابله با ظالمان و ستمگران دچار سختی‌ها

۱. سوره بروج، آیه ۱۰.

و مشکلات و آزارهایی می‌شوند می‌باشد، که اگر شما با شکنجه و تهدید و آزار و اذیت دشمنان روبه‌رو هستید مؤمنان پیشین با شکنجه‌هایی سخت‌تر و دردناک‌تر مواجه بودند و صبر کردند، اگر شما هم صبر و استقامت را پیشه خود سازید، ان شاء الله پیروز خواهید شد و نصرت خدا به کمکتان خواهد آمد. در داستان اصحاب الاخدود آمده که مادر مؤمنی را به همراه نوزاد شیرخوارش به نزدیکی گودال آتش برده و از او خواستند که از آیین حضرت مسیح بیزاری بجوید. زن با خود گفت: اگر این کار را نکنم و مرا به آتش بیفکنند سرنوشت نوزاد شیرخوارم چه می‌شود؟ چه کسی او را بزر خواهد کرد؟ از جمله نوزادهایی که در شیرخوارگی سخن گفت همین کودک خردسال بود. او به فرمان خداوند به سخن آمده و خطاب به مادر عرض کرد: «مادر! مقاومت کن و نگران من مباش، خداوند نگهدارم خواهد بود!» مادر بچه‌اش را به زمین گذاشت و تسلیم شکنجه گران نشد. شکنجه گران او را همچون سایر مؤمنین و مؤمنات در آتش افکندند! برخی می‌گویند: در مقابل این همه عوامل فساد و فحشا که از در دیوار می‌بارد چگونه مقاومت کنیم؟ می‌گوییم: دنیا همواره قرین با مشکلات و سختی‌ها بوده و هست و خواهد بود. اگر خیال کنید که انسان به مقامی می‌رسد که دیگر مشکلی نخواهد داشت اشتباه می‌کنید انسان اگر بخواهد گلی بچیند باید سوزش خار آن، را تحمل کند و اگر اراده کند قاشقی عسل از کندو بردارد، چاره‌ای از نیش زنبور نخواهد داشت. بنابراین، باید در مقابل مشکلات زندگی مقاومت کرد تا به نتیجه رسید.

صبر از دیدگاه امام علی (ع)

حضرت علی (ع) می‌فرماید: شما را نسبت به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای به دست آوردن آن، شتران راهوار را سوار شوید و در اطراف بیابان‌ها

گردش کنید سزاوار و شایسته است:

۱. «لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ؛ جز خداوند به هیچ کس امید نداشته باشید».
 ۲. «وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ؛ و تنها از گناهانتان بترسید».
 ۳. «وَلَا يَسْتَحِينَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ؛ و اگر در مورد چیزی از شما سؤال کنند که نمی دانید حیا نکنید و بگویید نمی دانم».
 ۴. «وَلَا يَسْتَحِينَ أَحَدًا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ؛ و اگر چیزی را نمی دانید از فراگیری و یاد گرفتن آن خجالت نکشید».
 ۵. «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ؛ و صبر و استقامت را در هر کاری پیشه خود سازید، چرا که نسبت صبر به ایمان همچون نسبت سر است در مقابل بدن، تن بی سر فایده ای ندارد و ایمان بی صبر نیز بی نتیجه است».^۱
- مقامات دنیا، شهوات، پول و ثروت حرام، رشوه و رومیزی و زیرمیزی و مانند آن به انسان هجوم می آورد. اگر بر ستون صبر و استقامت تکیه نکنیم، همان قدم اوّل چاره ای جز تسلیم نخواهیم داشت. بنابراین، باید در برابر همه ناملازمات صبر و تحمل را پیشه خود سازیم.

شکنجه اختصاص به یمن نداشت!

سؤال: آیا گودال های آتش به منظور شکنجه مخالفان اختصاص به یمن داشت و فقط ذونواس پادشاه آن کشور از این روش استفاده می کرد، یا این کار بسیار زشت در کشورهای دیگر نیز رواج داشت؟

جواب: از روایات^۲ استفاده می شود که این پدیده شوم و زشت، اختصاص به

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۸۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۵۲.

یمن نداشت و اساساً شکنجه در زمان‌های قدیم بسیار معمول و متعارف بوده است. دربارهٔ حجاج بن یوسف ثقفی (مرد جلّاد و بی‌رحم تاریخ اسلام که برخی از وهابی‌ها بر او سلام و درود می‌فرستند!) نوشته‌اند که برای زندانیان، زندانی بدون سقفی ساخته بود و به آنها غذای مخصوصی که بخشی از آن خاکستر بود می‌داد، وقتی زندانیان از زندان آزاد می‌شدند، رنگ پوست آنها تغییر می‌کرد به گونه‌ای که گاه مادر فرزند خود را نمی‌شناخت! وی حتی مأمورانی بر فراز دیوارهای بلند زندان گمارده بود تا هر یک از زندانیان به سایهٔ دیوار پناه برد او را با سنگ مجبور به ترک سایه و نشستن در آفتاب کند.^۱

متأسفانه در دنیای امروز هم شکنجه وجود دارد، لکن در قالب‌های جدید. نمونهٔ آن زندان‌های ابوغریب در عراق و گوانتانامو، که متعلق به آمریکایی‌هاست. تفاوت زندان‌ها و شکنجه‌های بشر متمدن امروز با ظالمان و ستمگران زمان‌های گذشته، همچون تفاوت داروهای تلخ بدون لعاب گذشته، با داروهای لعاب شده امروزی است. در گذشته همهٔ داروها تلخ بود و بیماران مخصوصاً بچه‌ها به زحمت آن را می‌خوردند. اما امروزه همان داروهای تلخ را در یک پوستهٔ زیبا با لعاب شیرین ریخته‌اند و بیماران به راحتی از آن استفاده می‌کنند. بنابراین، امروز هم شکنجه وجود دارد ولی در قالب‌های نو و تحت عناوین فریبنده‌ای چون آزادی و حقوق بشر و مانند آن.

به عنوان مثال طبق افشاگری اروپایی‌ها (نه مسلمانان) اسرائیلی‌ها در غزه سینهٔ مسلمانان مجاهد و مبارز را می‌شکافتند و اعضای قابل پیوندشان را به سرقت می‌بردند! این نوع سرقت و این گونه شکنجه در کجای تاریخ سابقه دارد؟

۱. شرح این جنایات را در کتاب سخنان حسین بن علی علیه السلام ص ۱۱۸ به بعد مطالعه فرمایید.



اصحاب الجنة

واژه «اصحاب الجنة» در قرآن مجید زیاد تکرار شده، و غالب آنها به معنای بهشتیان است، اما در سوره قلم آیه ۱۷ به معنای صاحبان باغ است و همین آیه مورد بحث ماست. این داستان، که بسیار عبرت آمیز است، در ضمن ۱۷ آیه از آیه ۱۷ تا آیه ۳۳ سوره قلم مورد بحث قرار گرفته است. این گروه، که مورد آزمایش و امتحان الهی قرار گرفتند، از عهده امتحان سرافراز بیرون نیامده و سرنوشت شوم و تلخی پیدا کردند. قرآن مجید ضمن هشدار به دشمنان و مخالفان، سرگذشت اصحاب الجنة را بیان می‌کند.

تاریخ پیشینیان در قرآن مجید

قرآن مجید در مورد تاریخ گذشتگان زیاد بحث کرده و درس‌های عبرت فراوانی از اقوام مختلف بیان نموده است که می‌توان آنها را به سه قسم تقسیم کرد:

۱. تاریخ انبیا؛ قرآن به شرح حال تعدادی از پیامبران علیهم‌السلام، و چگونگی مبارزات و مجاهدات آنان، و مفاصدی که با آن درگیر بودند پرداخته است.

ابراهیم، قهرمان بت شکن با بت پرستی، موسی بن عمران علیه السلام با ظلم و بردگی، لوط پیامبر علیه السلام با مفسد اخلاقی و شهوت رانی، حضرت شعیب علیه السلام با مفسد اقتصادی و خلاصه هر پیامبری با مفسد موجود در عصر و زمان خود مبارزه کرده، و قرآن مجید تاریخ تعدادی از آنها را شرح داده است.

۲. تاریخ اولیاء الله؛ قرآن مجید گاه تاریخ کسانی از بندگان صالح خدا را که زندگی آنها دارای درس های عبرت آمیزی بوده نیز مورد توجّه قرار داده است. مثل اصحاب کهف که پیامبر نبودند ولی سرگذشت آنها عبرت آمیز است یا سرگذشت لقمان حکیم که پیامبر نبود اما حکیم و دانشمند بود و لذا خداوند سخنان عبرت آمیز آن مرد بزرگ و مطالبی که بین او و فرزندش ردّ و بدل شده را نقل کرده است.

۳. در مورد اشخاص بد و ناشایست که نمونه های متعددی دارد و اصحاب الجنّة یک نمونه از آنهاست؛ شرح حال آنها خواندنی و عبرت آموز است.

محلّ باغ کجا بود؟

در مورد محلّ اصحاب الجنّة در میان مفسّران اختلاف نظر وجود دارد. عده ای معتقدند در نزدیک صنعا «پایتخت یمن» بوده است و عده ای دیگر محلّ آن را «شامات» گفته و صاحبان آن را از بنی اسرائیل دانسته اند.

گروه سوم «طایف» در سرزمین عربستان را ترجیح داده اند و «حبشه» نظریه چهارمی است که طرفدارانی دارد. اما این مطلب تأثیری در بحث ما ندارد، زیرا مهم اصل جریانی است که قرآن مجید آن را نقل فرموده، نه محلّ آن.

خلاصه داستان

اجمال داستان اصحاب الجنّة مطابق آنچه از کتب تفاسیر، روایات و تاریخ

استفاده می شود به شرح زیر است: «در زمان های بسیار دور مرد نیکوکاری وجود داشت که با ایمان و بسیار با سخاوت بود. او باغ بزرگ و پرباری داشت. در فصل میوه همه مستمندان و نیازمندان آن منطقه به باغ او می آمدند تا از سخاوتش بهره ای ببرند. صاحب باغ به اندازه نیاز خود و خانواده اش برمی داشت و بقیه را در میان نیازمندان تقسیم می کرد. سال ها به همین شکل عمل می کرد و سال به سال میوه های باغ پربارتر و بابرکت تر می شد تا این که این مرد نیکوکار از دنیا رفت و باغش به ارث به فرزندانش رسید. فرزندانی که چیزی از سخاوت پدر به ارث نبرده بودند. آنان جلسه ای گرفته و با یکدیگر گفتند: چه معنایی دارد که محصول باغ ما را عده ای فقیر و مستمند بدون آن که متحمل زحمتی شوند، ببرند و بخورند. پدر اشتباه کرد که آنها را چنین عادت داد! امسال میوه ها را صبحگاهان می چینیم و در جعبه های از پیش آماده شده می ریزیم و قبل از آن که مستمندان بیایند همه میوه ها را برای فروش به بازار منتقل می کنیم. مقدمات کار را فراهم کردند، صبح زود با تمام امکانات به همراه کارگران برای چیدن میوه ها، آهسته و بدون سر و صدا به سمت باغ حرکت کردند تا مبادا کسی متوجه حرکت آنها به سمت باغ شود؛ هنگامی که با باغ رسیدند در کمال تعجب و ناباوری، نه از درختان خبری دیدند و نه از میوه ها. بلکه جز تلی خاکستر چیزی باقی نمانده بود. گویا شب گذشته صاعقه ای آمده و تمام باغ را تبدیل به خاکستر کرده بود و اکنون به جای درختان و میوه ها چشم آنها به خاکستر و آتش و دود افتاده است. متوجه خطا و اشتباه خود شدند، و بدین وسیله نتیجه بخل را با چشمان خود مشاهده کردند. همان گونه که در زمان حیات پدر سالیان درازی نتیجه سخاوت و کمک به نیازمندان و فقرا را دیده بودند.

اهمیت قلم

همان‌طور که گذشت، آیات مربوط به اصحاب الجَنَّة در سورهٔ قلم آمده، و سورهٔ قلم با قسم به قلم و آنچه می‌نویسد شروع می‌شود. توجّه فرمایید:

«إِنِّ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»؛ ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسد» در مورد «ما یسطرون» دو تفسیر گفته شده است:

۱. چیزی که می‌نویسند، یعنی قسم به قلم و نوشته‌ها، سوگند به قلم و محصول قلم، سوگند به قلم و کتاب‌ها و نوشته‌جات، سوگند به قلم و کتابخانه‌ها.

۲. چیزی که به سطرها و خط‌ها نظم می‌بخشد. توضیح این که: در زمان‌های گذشته که دفترها و کاغذها خط‌کشی شده نبود، و به همین جهت نوشته‌ها معمولاً کج و غیر مستقیم نوشته می‌شد، برای تنظیم سطور و جلوگیری از اعوجاج در نوشتار، مقوّا یا فلزی به اندازهٔ صفحهٔ کاغذ تهیه می‌کردند، که بر روی این صفحه کاغذ یا فلز به اندازهٔ سطور لازم بر روی کاغذ که می‌خواستند روی آن بنویسند سوراخ وجود داشت، و نخ‌هایی را بر روی این سوراخ‌ها از بالا به پایین می‌کشیدند، سپس کاغذ مورد نظر را روی این وسیله می‌گذاشتند و بر اثر فشار بر روی آن صفحه خط‌های نامرئی روی صفحهٔ کاغذ ایجاد می‌شد. سپس بر روی آن خط‌ها می‌نوشتند، و بدین صورت نوشته‌ها مستقیم و بدون اعوجاج می‌شد اسم آن لوح «مسطر» بود، یعنی چیزی که به سطرها نظم می‌بخشد.

سوگند به قلم و قسم به مسطر که جلوی کجی و اعوجاج قلم را می‌گیرد و نمی‌گذارد قلم بی‌حساب و کتاب بر روی کاغذ بنویسد.

نکته جالب این که قرآن مجید زمانی به قلم و آنچه در ارتباط با قلم است سوگند خورده، که نام و نشانی از علم و دانش در مکه و حجاز نبود و مردم

اهمیتی برای قلم و علم و دانش قائل نبودند، اما قرآن مجید با این سوگند عظمت و اهمیت قلم را بیان کرد. پیامبر اکرم ﷺ با محصول قلم که قرآن مجید است و توسط تعدادی از کاتبان وحی نوشته می‌شد، انقلاب خود را آغاز نمود و در زمان کوتاهی، دینش را به اقصی نقاط عالم صادر کرد.

امام خمینی رحمه الله با قلم و بیانیه‌هایش انقلاب را به ثمر نشاند. ایشان یک اطلاعیه می‌نوشت و یاران وفادارش آن را در مدت کوتاهی در سراسر کشور، اعم از شهرها و روستاها پخش می‌کردند. خلاصه قلم‌ها هستند که دنیا را می‌چرخانند. خداوند متعال پس از سوگند به قلم و آنچه در ارتباط با قلم است بحث را ادامه می‌دهد و درباره منافقان، کافران، مشرکان و آزاردهندگان مسلمانان سخن می‌گوید، تا به آیه ۱۷ می‌رسد که داستان اصحاب الجنة آغاز می‌گردد. به شرح و تفسیر این آیات توجه فرمایید:

شرح و تفسیر

آیات اصحاب الجنة

«إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِفُنَّهَا مُصْبِحِينَ؛ ما آنها را آزمودیم، همان‌گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند خوردند^۱ که میوه‌های باغ را صبحگاهان بچینند»^۲.

مسأله امتحان الهی از جمله مسائلی است که به‌طور گسترده در قرآن مجید

۱. سؤال: آیا قسم خوردن بر انجام کار ناپسند و زشت صحیح و الزام‌آور است؟

جواب: بی‌شک چنین قسمی اعتبار ندارد. قسم در صورتی صحیح است که انجام آن کار، واجب یا مستحب یا مباح و مطلوب باشد، در غیر این صورت چنان قسمی اعتباری ندارد.

۲. سوره قلم، آیه ۱۷.

و روایات اسلامی مطرح شده است. آزمایشات الهی با دیگر امتحانات سه تفاوت مهم دارد:

۱. زمان امتحانات دیگر محدود است؛ در طول یک روز، دو روز، یک هفته یا یک ماه و مانند آن به انجام می‌رسد.

اما امتحانات الهی از لحظه بلوغ انسان آغاز می‌شود و تا پایان عمرش ادامه دارد؛ البته در جوانی به شکلی و در پیری به شکل دیگر، برای ثروتمندان به گونه‌ای و برای فقرا به گونه‌ای دیگر، برای رؤسا به نوعی و برای زیردستان به نوع دیگر. خلاصه این که دامنه امتحانات الهی از نظر زمانی بسیار گسترده است و پس از بلوغ تا آخر عمر انسان ادامه دارد.

۲. در امتحانات دیگر موادّ امتحانی نیز محدود است، اما در امتحانات الهی این محدودیت وجود ندارد. گاه به ثروت امتحان می‌کند، گاه به فقر؛ گاه به دادن پست و مقام، گاه به گرفتن آن؛ گاه به سلامتی، گاه به بیماری؛ گاه به آزادی، گاه به زندانی شدن؛ گاه به امنیت و گاه به ناامنی. خلاصه این که امتحانات الهی از نظر موادّ امتحانی نیز بسیار وسیع و گسترده است.

۳. تفاوت دیگر در امتحان‌شوندگان است؛ در امتحانات الهی هیچ استثنایی وجود ندارد، همه مردم بدون استثنا امتحان می‌شوند. حتی انبیا، اولیا، امامان و معصومین علیهم‌السلام نیز مستثنا نیستند. نتیجه این که امتحانات الهی از نظر زمان و موادّ امتحانی و امتحان‌شوندگان بسیار گسترده و اجتناب‌ناپذیر است، لذا حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنْ أَسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ؛ هیچ یک از شما نگوید: «خداوندا! به تو پناه می‌برم از امتحان شدن» زیرا هیچ کس نیست مگر این که امتحانی دارد. ولی کسی که می‌خواهد به خدا پناه ببرد، از «امتحانات

گمراه کننده» به خدا پناه ببرد.^۱

«وَلَا يَسْتَشْنُونَ»؛ و هیچ از آنها استثنا نکنند^۲ این جمله که حتی به یک نفر از فقرا و نیازمندان هم کمک نخواهیم کرد و او را در میوه‌ها سهیم نمی‌کنیم، نهایت بخل و ضعف ایمان آنها را می‌رساند.

«فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ * فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ»؛ اما عذابی فراگیر از سوی پروردگارت بر باغ آنها فرود آمد در حالی که آنان در خواب بودند، و آن باغ (سرسبز) همچون شب تاریک، سیاه و ظلمانی شد.^۳

بلاهای الهی خیلی سریع و ساده است. اگر یک صاعقه، یا زلزله، یا سونامی، یا طوفان، یا گردباد، مأموریت یابد همه چیز را نابود می‌کند، و آنچه باغ مذکور را سیاه و ظلمانی کرد ظاهراً صاعقه آسمانی بود.

«فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ * أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَارِمِينَ * فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ * أَن لَّا يَدْخُلُهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ * وَغَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ»؛ صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند، که اکنون به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید. آنها حرکت کردند در حالی که آهسته باهم می‌گفتند: «مواظب باشید امروز حتی یک فقیر در آن باغ بر شما وارد نشود» (آری) آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند.^۴

صفت رذیله بخل چه می‌کند و انسان را به کجا می‌کشاند؟! البته چنین اشخاصی عذر و بهانه‌هایی برای خود می‌تراشند. مثل این که «ما باید به فکر

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۹۳.

۲. سوره قلم، آیه ۱۸.

۳. سوره قلم، آیه ۱۹ و ۲۰.

۴. سوره قلم، آیات ۲۱-۲۵.

آینده خود و فرزندانمان باشیم!»! اگر ذخیره کافی نداشته باشیم، ممکن است در آینده با مشکل مواجه شویم!» یا «کمک کردن به فقرا باعث رواج تن‌پروری و شیوع روحیه گدایی در جامعه و تضعیف روح کار و فعالیت می‌شود!» و بهانه‌هایی از این قبیل که برای توجیه بخل به آن تمسک می‌جویند.

«فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ»؛ هنگامی که آن را دیدند گفتند: «حقاً ما گمراهیم» بلکه ما محرومیم».^۱

سه نقطه ضعف و یک نقطه قوت در اصحاب الجَنَّة به چشم می‌خورد: اما نقاط ضعف آنها عبارت است از: «بخل»، «غرور» و «کفران نعمت»، و نقطه قوتشان که باعث عاقبت به خیری آنها شد این بود که لجوج نبودند. وقتی فهمیدند راه را اشتباه رفته و گرفتار مجازات الهی شده‌اند از خواب غفلت برخاسته و تصمیم به بازگشت گرفتند. آنها فهمیدند که روش درست و صحیح همان روش پدر بود، که همه چیز را برای خود نمی‌خواست.

«قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ * قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»؛ آن که از همه عاقل‌تر بود گفت: «آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی‌گویید؟! گفتند: «منزه است پروردگار ما، به یقین ما ستمکار بودیم».^۲

سؤال: تسبیح چه خصوصیتی دارد که برادر عاقل، دیگران را به خاطر ترک آن سرزنش کرد، و از آنها خواست که خداوند را تسبیح کنند؟ این مطلب در داستان حضرت یونس علیه السلام نیز به چشم می‌خورد؛ آن حضرت بعد از گرفتار شدن در شکم ماهی خطاب به خداوند عرض کرد: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ

۱. سوره قلم، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲. سوره قلم، آیه ۲۸ و ۲۹.

الظَّالِمِينَ»؛ (خداوند!) جز تو معبودی نیست؛ منزهی تو، من از ستمکاران بودم».^۱

خلاصه این که: چرا بعد از گناه تسبیح گفته می شود؟

جواب: علتش این است که شخص گناهکار، گاه خداوند را از حال خود غافل می داند، و گاه نیز او را عاجز می شمارد. بدین جهت دستور داده شده خدا را از تمام عیوب، از جمله عیوب مذکور تسبیح و تنزیه کند و او را قادر، عالم و دانای مطلق بداند، که این اولین گام توبه و بازگشت به سوی اوست.

«فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتْلَوْنَ * قَالُوا يَا وَلَدَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ»؛ سپس رو به یکدیگر کرده به سرزنش هم پرداختند، و (فریادشان بلند شد) گفتند: «وای بر ما که طغیانگر بودیم!».^۲

با توجه به نقطه قوتی که داشتند (که همان عدم لجاجت بود) نفس لوامه آنها به کار افتاد و شروع به سرزنش یکدیگر کردند هم خود را سرزنش کردند و هم دیگر صاحبان باغ را که چنین نقشه زشت و شوم و غیر منصفانه ای کشیده بودند و قصد داشتند بخل را در حد اعلا اعمال کنند و حتی یک دانه از میوه ها را به فقیری ندهند.

سؤال: چرا انسان طغیان می کند؟ علت طغیان آدمیان چیست؟

جواب: آدم های کم ظرفیت وقتی به جایی می رسند دست و پای خود را گم کرده و طغیان می کنند. آیه شریفه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» اشاره به همین مطلب دارد. افراد کم ظرفیتی را می شناسیم که وقتی به پست و مقامی رسیدند همه چیز را به فراموشی سپردند و گاه دوستان چندین ساله را هم نشناختند. گاه ظرفیت ها آن قدر کم است که در برابر خداوند هم طغیان می کنند

۱. سورة انبیا، آیه ۸۷.

۲. سورة قلم، آیه ۳۰ و ۳۱.

و دستورات الهی بلکه اصل وجود خود را نیز منکر می‌شوند در مقابل، افرادی هستند که ظرفیت وجودی آنها از اقیانوس هم بیشتر است اگر ظرف آبی به آب اقیانوس اضافه شود اثری برای آن ندارد همان‌گونه که اگر ظرف آبی هم از آن برداشته شود اثری ندارد.

حضرت علی علیه السلام از جمله این افراد است، آن‌قدر دریا دل است که وضعیت زندگیش پس از خلافت تفاوتی با دوران خانه‌نشینی‌اش ندارد. خوشا به حال انسان‌های پر ظرفیت که آمد و رفت دنیا آنها را تکان نمی‌دهد. به هر حال، یاران باغ پس از توجّه به خطا و توبه از آن و اعتراف به گناه، دست به درگاه پروردگار بلند کرده و تقاضای جبران کردند. توجّه فرمایید:

«عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ»؛ امیدواریم پروردگارمان (ما را بیخشد) و بهتر از آن به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به سوی پروردگارمان روی آوردیم.^۱

بی‌شک اعتراف به گناه در نزد پروردگار، و توبه از خطاها و اشتباهات، و جبران آن با اعمال صالح، علاوه بر بخشش الهی آثار دیگری نیز در پی دارد. در روایت آمده است: «چیزی نگذشت که خداوند متعال باغی بهتر از باغ قبلی، به خاطر توبه و پشیمانی، به ایشان واگذار کرد و آنها همچون پدر شروع به انفاق و بذل و بخشش به نیازمندان کردند!» بنابراین، هر زمان انسان خطا و اشتباهی کرد نباید لجاجت کند، همان‌گونه که اصحاب الجنّه لجاجت نکردند و نتیجه گرفتند.

اما فرعونیان بر اثر لجاجت و سماجت مشمول عذاب الهی شدند خداوند

آنها را در رود نیل غرق کرد و تمام کاخ‌ها و املاک و اموال آنها به بنی اسرائیل رسید.

لجاجت صفت بسیار بدی است؛ مخصوصاً در امور اجتماعی و سیاسی. انسان هر زمان پی به اشتباه خود برد، باید برگردد و با لجاجت راه خطا را ادامه ندهد.

در مسائل خانوادگی نیز هر یک از زن و شوهر اشتباه کردند با یک عذرخواهی اختلاف را خاتمه دهند و کار خود را توجیه نکنند و از خود لجاجت نشان ندهند. این امور درس‌های عبرتی است که از داستان اصحاب الجنة می‌آموزیم.

«كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ این‌گونه است عذاب (خداوند در دنیا)، و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می‌دانستند.^۱
صاعقه‌ای که آن باغ بزرگ را تبدیل به تلی از خاکستر کرد یک جرعه دنیوی بود و این در مقایسه با عذاب آخرت بسیار ناچیز، و عذاب آخرت بسیار بزرگتر است.

چهار نکته:

۱. فلسفه مطالعه تاریخ گذشتگان

سؤال: از فرمایشات حضرت علی علیه السلام استفاده می‌شود که مطالعه تاریخ گذشتگان باعث طول عمر انسان می‌شود. آیا منظور حضرت این است که اگر عمر کسی پنجاه سال باشد با مطالعه تاریخ گذشتگان صد ساله می‌شود، یا اگر عمرش ۱۰۰ سال باشد، دویست ساله می‌شود؟

۱. سوره قلم، آیه ۳۳.

جواب: قطعاً منظور حضرت این مطلب نیست، بلکه منظور این است که: محصول زندگی و عمر انسان‌ها تجربیات آنهاست. بنابراین، شما اگر بتوانید از پنجاه سال تجربه دیگری استفاده کنید مثل این که پنجاه سال بر عمر شما افزوده شده است اگر تاریخ هزار ساله گذشتگان را با دقت مطالعه کنید، عوامل پیروزی، ترقی و تکامل و همچنین اسباب شکست، انحطاط و عقب ماندگی آنها را به دقت بررسی نمایید، گویا هزار سال بر عمر شما افزوده شده است. زیرا تجربه محصول زندگی انسان است.

لذا امام علی علیه السلام در وصیت‌نامه مفصل و ارزشمندی که برای فرزند دلبندش امام حسن مجتبی علیه السلام نوشته و به تمام اسباب سعادت دنیا و آخرت در آن اشاره کرده، می‌فرماید: همراه گذشتگان و در بین آنها نبودم ولی حالات و تاریخ آنها را مطالعه کردم و خوب و بد آنها را دیدم و تلخ و شیرینشان را چشیدم، به گونه‌ای که بر اثر مطالعه تاریخ آنان، گویا از ابتدای خلقت آدم تا به امروز عمر کرده‌ام. سپس خلاصه و فشرده مطالعاتش را در آن وصیت‌نامه برای فرزند عزیزش بیان می‌کند، که مطالعه آن را به همه خوانندگان محترم، مخصوصاً جوانان عزیز توصیه می‌کنم. بنابراین علّت و فلسفه تأکید قرآن مجید بر بیان سرگذشت گذشتگان استفاده از تجربیات تلخ و شیرین آنهاست.

۲. موانع انفاق

تمام آن چیزهایی که خداوند در اختیار انسان قرار داده، متعلّق به خود او نیست، بلکه گاه ممکن است روزی دیگران نیز توسط تو داده شود. مگر یک انسان برای زندگی راحت و ساده چقدر مال و ثروت و مسکن و سرمایه می‌خواهد، اگر اضافه بر نیازت داری بدان که برای دیگران است و تو واسطه

این فیضی، سعی کن واسطهٔ امینی باشی اگر خدا و عقل و هوش یا نفوذ زیادی به تو داده، اجازه بده دیگران هم از این نعمت سرشار الهی که اضافه بر نیاز توست استفاده کنند. متأسفانه سه صفت زشت است که مانع انفاق به دیگران می شود.

الف) بخل

انسان بخیل حاضر نیست دیگران از او بهره مند شوند. بعضی به قدری بخیل هستند که نه تنها خودشان از کمک به دیگران بخل می ورزند، بلکه اگر دیگری هم بخواهد به نیازمندی کمک کند برایشان سخت است. بخیل طبق روایات از خدا و بهشت و مردم دور است^۱ و از آنچه که می ترسد بر اثر انفاق در آینده گرفتارش شود، اکنون آلودهٔ آن شده است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ، وَيَقُوْتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ، وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ؛ از انسان بخیل تعجب می کنم که فقر و ناداری را که از آن گریزان است به سوی خود می کشاند و توانگری و ثروت که در پی آن است را از دست می دهد. او در دنیا مانند تهیدستان و فقرا زندگی می کند و در آخرت همچون ثروتمندان حساب پس می دهد».^۲

ب) انحصار طلبی

انسان های انحصار طلب همه چیز را برای خود می خواهند و لذا از کمک به دیگران استنکاف می ورزند. اروپایی ها و آمریکایی ها که ثروت و حکومت

۱. میزان الحکمة، باب ۳۲۲، ح ۱۵۹۵.

۲. همان، ح ۱۵۹۸.

و علم و دانش و اختراعات و ابتکارات و انرژی هسته‌ای و خلاصه همه چیز را برای خود می‌خواهند و دوست دارند ملل دیگر در خدمت آنها باشند انسان‌های انحصارطلبی هستند.

ج) دنیاپرستی

یکی دیگر از موانع انفاق دنیاپرستی است. کسی که آلوده دنیاپرستی شده هرگز سیر نمی‌شود. هر چه به او بدهند باز هم می‌خواهد. ثروتمندانی در دنیا بوده و هستند که مطالب عجیبی در مورد آنها گفته می‌شود. قارون در زمان حضرت موسی علیه السلام فوق‌العاده ثروتمند بود و به‌طور دوام طمع زیاد کردن آن را داشت، آن قدر ثروت داشت که به تعبیر قرآن مجید چند نفر انسان قوی‌پیکر فقط کلید انبارهای مختلف او را حمل و نقل می‌کردند! هم اکنون در آمریکا ثروتمندان دنیاپرستی هستند که اموالشان به قدری زیاد است که انسان را به وحشت می‌اندازد. از جمله این‌که بعضی از آنها هواپیماهای غول‌پیکر اختصاصی دارند که در داخل آن هواپیما انواع و اقسام امکانات، اعم از استخر و... وجود دارد.

در مورد ثروتمندی گفته شد که قصد اصلاح موهایش را داشت، پیرایشگری را خبر کردند به کاخ او آمد تا وقت خالی برای اصلاح موهایش پیدا شود. یک هفته هر روز صبح می‌آمد و غروب بر می‌گشت. تا این‌که بالاخره وقتی پیدا شد و سر و صورت ثروتمند را اصلاح کرد. آن ثروتمند به خاطر معطلی یک هفته‌ای این پیرایشگر ده هزار دلار به او داد! این‌جا چه خبر است و در گوشه دیگر دنیا در آفریقا چه خبر؟ آن‌جا مردم از گرسنگی می‌میرند اما ثروتمندان آمریکا و اروپا و جاهای دیگر نمی‌دانند با ثروت کلانشان چه کنند!

۳. امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) الگوی انفاق

انفاق وجود و کرم را باید از خاندان جود و کرم حضرات معصومین (علیهم السلام) آموخت.

مرد عرب فقیری خدمت امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) رسید و عرض کرد: هر چه داشتم هزینه زندگیم کردم و اکنون هیچ چیز ندارم تا شکم گرسنه زن و فرزندانم را سیر کنم. تنها چیزی که برایم باقیمانده و آن را به هر کس نمی فروشم، اما شما را شایسته عرضه آن دانستم آبرویم است. آن را در معرض فروش گذاشته ام تا با پول حاصل از آن شکم زن و بچه ام را سیر کنم. امام (علیه السلام) صندوق دار خود را فرا خواند و فرمود: چقدر پول داریم؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: آن را به این مرد فقیر بده که من از او خجالت می کشم. عرض کرد: چیز دیگری برای هزینه های خانه باقی نمی ماند. فرمود: آن را بیاور تا به این نیازمند بدهیم و نسبت به خداوند حسن ظن داشته باش، جبران خواهد کرد. صندوق دار دوازده هزار درهم را به امام (علیه السلام) داد. امام آن مرد فقیر را طلبید و پول را به او داد و از او عذرخواهی کرد و فرمود: ما حق تو را ندادیم، لکن به مقداری که در اختیار داشتیم دادیم، سپس فرمود:

فَخَذِ الْقَلِيلَ وَكُنْ كَأَنَّكَ لَمْ تَبِعْ مَا صُنَّتُهُ وَكَأَنَّنا لَمْ نَشْتَرِ

این مال کم را بگیر و این طور فکر کن که آنچه را (برای روز مبادا) ذخیره کرده بودی نفروختی و گویا ما هم چیزی از تو نخریدیم.^۱

اظهار ادب به محضر بزرگان دین، و توسل به ذیل عنایات حضرات معصومین (علیهم السلام) کار خوبی است، اما کافی نیست. باید از اعمال و رفتارشان سرمشق بگیریم و به نیازمندان از اقوام و فامیل و دوستان و آشنایان و همسایه ها

۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۶۵.

کمک کنیم. کسانی که توانایی دارند دست زندانیان بی گناه، تصادفی‌های غیر عمدی، ورشکستگان، بیماران، محصلان و دانشجویان نیازمند، دختران دم بخت معطل جهیزیه و مانند آن را بگیرند، تا این‌شاءالله خداوند متعال نیز در روزی که هیچ چیز جز اعمال صالح به درد انسان نمی‌خورد دست ما را بگیرد.

۴. آثار زیانبار گناه

از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می‌شود که گناهان آثار زیانبار متعددی دارند و این گونه نیست که اگر خدای ناکرده یک گناه دسته‌جمعی یا فردی انجام شود و سپس توبه و استغفار کنند تمام آثار آن از بین برود. حضرت علی علیه السلام در دعای روح‌بخش و دلنواز کمیل به پنج گروه از گناهان و آثار زیانبار آن گناهان اشاره کرده است؛ توجّه فرماید:

۱. گناهانی که پیوندها را قطع می‌کند؛ حضرت در یکی از فقرات دعای مذکور می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ؛ بارخدا یا! آن گناهانی که باعث قطع پیوندها شده را بر من ببخش».^۱ اگر در خانه‌ای گناه نگاه به عکس‌های مستهجن، استفاده نامشروع از ماهواره، تماشای فیلم‌ها و برنامه‌های خلاف عفت آن و تماشای فیلم‌های زشت و کثیف ویدیویی رواج پیدا کند، این گناهان باعث پاره شدن رشته‌های ارتباط خانوادگی می‌گردد، و ثمره شوم آن سرد شدن روابط زناشویی، طلاق و بچه‌های طلاق خواهد بود. برخی از گناهان ممکن است پیوندهای اجتماعی را قطع کند. دروغ، شایعه‌پراکنی، پرونده‌سازی از

۱. در روایتی از امام سجّاد علیه السلام می‌خوانیم: «گناهانی که باعث پرده‌داری می‌شود عبارتند از: ۱. شرابخواری

۲. قماربازی ۳. انجام کارهای بی‌هوده و شوخی‌های بیجا برای خندانیدن مردم ۴. بیان عیوب مردم

۵. همنشینی با متهمین به گناه و بدکاری» (معانی الاخبار، ص ۲۶۹ به نقل از شرح دعای کمیل، ص ۱۳۴).

جمله گناهانی است که پیوند وحدت و اتحاد را می‌گسلد و اعتماد، که یکی از مهمترین نعمت‌های پروردگار و ارزشمندترین نوع پیوندهاست، را از بین می‌برد.

۲. گناهانی که درد و رنج به دنبال دارد؛ حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در فراز دیگری از دعای کمیل می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النَّقَمَ؛ بار خدایا! آن دسته از گناهانی که باعث نزول غم و درد و رنج و ناراحتی شده را بر من ببخشای». ^۱ «نَقَمٌ» جمع «نَقَمَت» به معنای درد و رنج و مصیبت و گرفتاری است. اگر در اجناس تَقَلَّب کنیم، یا مبتلا به گناه رشوه‌خواری گردیم، درد و رنج به سراغ ما خواهد آمد. در روایت تکان‌دهنده‌ای از حضرت رضا (علیه السلام) می‌خوانیم که: «هر زمان مردم مرتکب گناه جدیدی شوند (گناهانی که تازه ابداع و اختراع شده و سابقه نداشته است) خداوند هم بلاهای جدیدی بر آنها نازل می‌کند». ^۲ اگر امسال (۱۳۸۸ هـ.ش) بیماری جدیدی به نام آنفلوآنزای نوع A شیوع پیدا کرده و دنیا را تکان داده و باعث شده سفر بسیاری از حجاج به عربستان لغو شود تا آن‌جا که ۵۰٪ ظرفیتها خالی گردد و عده‌ای از عشاق خانه خدا از عمره ماه رمضان محروم شوند، به خاطر آن است که برخی انسان‌ها گناهان و معصیت‌های جدیدی را ابداع کرده و مرتکب آن می‌شوند.

«ایدز» بلای بشر در قرن بیستم از جمله بیماری‌های جدیدی است که خداوند به عنوان مجازات بشر در برابر اختراع گناهان تازه، آنها را مبتلا کرده،

۱. امام سجاد (علیه السلام) نه گناه را سبب نزول عقوبت‌ها می‌شمرد: ۱. بغی و تعدی از حدود الهی ۲. تعدی و تجاوز به حقوق مردم ۳. مسخره کردن بندگان خدا ۴. شکستن عهد و پیمان ۵. معصیت و کارهای زشت آشکار ۶. رواج دروغ ۷. قضاوت بر خلاف احکام خدا ۸. خودداری از پرداخت زکات ۹. کم‌گذاشتن پیمان و کیل (معانی الاخبار، ص ۲۶۹، به نقل از شرح دعای کمیل، ص ۱۴۳).

۲. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۴۳، ح ۲۶.

و غوغایی در دنیا به پا کرده است.

۳. گناهانی که نعمت‌ها را تغییر می‌دهد؛ در جمله دیگری از دعای کمیل می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ؛ بارخدایا! گناهان و معاصی‌ای که باعث تغییر نعمت‌های شده را بر من ببخش»^۱ گناهانی که آبسالی را به خشکسالی، سلامت را به بیماری، امانت را به ناامنی، وحدت و اتحاد را به اختلاف و پراکندگی، و دوستی و محبت را تبدیل به عناد و دشمنی و... می‌کند؛ خداوندا این گناهان را بر ما ببخش.

۴. گناهانی که جلوی استجاب دعا را می‌گیرد؛ در قسمت دیگری از دعای کمیل آمده است:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ؛ بارخدایا! گناهانی که باعث عدم اجابت دعا شده را بر من ببخش»^۲ بعضی از مردم دعا می‌کنند و از خداوند طلبکارند که چرا دعای ما به هدف اجابت مقرون نشد؟ این عزیزان باید ببینند چه گناهانی مرتکب شده‌اند که باعث حبس دعا و مانع از بالا رفتن آن گردیده است.

یکی از گناهانی که مانع اجابت دعا می‌شود خوردن مال حرام است.

۱. امام سجاده علیه السلام گناهانی همچون ستم به مردم، از دست دادن روحیه عادت در خیر، کناره گرفتن از نیکوکاری، کفران نعمت و ترک شکرگذاری را از جمله گناهانی شمرده‌اند که باعث تغییر نعمت‌ها می‌شود. (معانی الاخبار، ص ۲۶۹، به نقل از شرح دعای کمیل، ص ۱۶۱)

۲. امام سجاده علیه السلام هفت گناه را مانع استجاب دعا می‌داند: ۱. نیت بد ۲. صفات پنهانی زشت ۳. دورویی و نفاق با برادران دینی ۴. باور نداشتن اجابت دعا ۵. به تأخیر انداختن نمازهای واجب تا آن که قضا شود ۶. ترک نیکی و صدقه ۷. آلوده بودن زبان به کلمات زشت و رکیک و فحش و ناسزا. (معانی الاخبار، ص ۲۶۹ به نقل از شرح دعای کمیل، ص ۱۶۵).

رباخواری، رشوه‌خواری، اموال حاصل از قمارهای کهنه و نو مانند سودهای کلان شرکت‌های هر می (نظیر گلدکوئست و مانند آن) و بازار فارکس، و مضاربه با سودهای کلان و نامعقول و خلاصه هر گونه درآمد حرام و نامشروع دعا را حبس می‌کند.

خوانندگان گرامی، مخصوصاً جوانان عزیز باید بسیار مراقب باشند که در دام شرکت‌های اقتصادی رنگارنگ اینترنتی که غالباً توسط غربی‌ها هدایت و حمایت می‌شوند نیفتند، که غربی‌ها به فروختن کالاهایشان به چندین برابر قیمت به شرقی‌ها قناعت نمی‌کنند و از طرق مختلف دیگر نیز درصددند سرمایه شرقی‌ها را به غارت ببرند.

۵. گناهان نازل کنندهٔ بلا؛ در بخش دیگری از دعای ارزشمند کمیل می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ الْبَلَاءَ؛ بارخدایا! گناهی که باعث نزول بلا شده را بر من ببخش»^۱ صاعقه، زلزله، سونامی، سیل، بیماری‌های عام و فراگیر، خشکسالی، جنگ، مصیبت‌های اجتماعی و مانند آن از جمله بلاهایی است که ممکن است بر اثر برخی از گناهان دامنگیر جامعه شود.

حضرت علی علیه السلام به صورت اجمالی و سربسته برخی از گناهی که عامل نزول بلا و مانند آن است را معرفی کرده، ولی نام مصادیق آن را بیان نکرده است. اما از جمله گناهی که باعث نزول بلا می‌شود ظلم است. در روایتی می‌خوانیم: «تأثیر کارهای بد (از جمله ظلم) در نزول سختی‌ها و بلاها از تأثیر کارد بر روی گوشت سریع‌تر و نافذتر است»^۲.

۱. گناهی که سبب نزول بلا می‌شود سه چیز است: ۱. بی‌توجهی به فریادخواهی محزون دل سوخته ۲. ترک کمک به ستم‌دیده ۳. ضایع کردن امر به معروف و نهی از منکر (شرح دعای کمیل، ص ۱۹۲).

۲. محاسن، ج ۱، ص ۲۹۵؛ کافی، ج ۲، ص ۲۷۲.

یکی دیگر از گناهان نازل‌کنندهٔ بلا قطع رحم است. متأسفانه گاه برادران و خواهران بر سر ارثیهٔ پدر یا مادر اختلاف پیدا کرده و به جان هم افتاده و سال‌ها با هم قهر می‌کنند و از انجام صلۀ رحم غافل می‌شوند.

در روایت داریم که عمر قطع‌کنندهٔ رحم کوتاه می‌شود،^۱ بنابراین هر چه مدت قهر طولانی‌تر شود عمر انسان کوتاه‌تر می‌گردد.

خلاصه این که گناهان آثار تخریبی فراوانی دارند که نمی‌توان به سادگی از کنار آن گذشت.

۱. روایات متعددی در این زمینه در کتاب میزان الحکمه، ج ۴، باب ۱۴۶۴ وجود دارد.

اصحاب الفیل

«یاران فیل» چهارمین گروهی است که در این سلسله مباحث موضوع بحث قرار می‌گیرد. آنها کسانی بودند که از سرزمین یمن برخواسته، و بنا به دلایلی که خواهد آمد به قصد ویران کردن کعبه به سمت مکه لشکرکشی کرده، و به فرمان خداوند همه آنها نابود شدند.

بدین جهت نام آن سال را عام الفیل گذاشتند و جزء مبادی تاریخ عرب شد. اتفاقاً آن سال، سال ولادت حضرت محمد ﷺ نیز بود.

درباره کعبه

قبل از پرداختن به داستان اصحاب الفیل و با توجه به این که موضوع این داستان، خانه خدا می‌باشد، لازم است درباره کعبه مطالبی مطرح گردد و به سؤالاتی پاسخ داده شود. از جمله: چرا خانه خدا این همه عظمت و احترام دارد؟ چرا به سوی کعبه نماز می‌خوانیم؟ چرا کعبه در مکه واقع شده است؟

۱. اهمیت و قداست کعبه از نظر قرآن

قرآن مجید در آیات متعددی پیرامون قداست و اهمیت کعبه سخن گفته

است، که به سه مورد آن اشاره می‌شود:

آیه اول: خداوند متعال در آیه شریفه ۹۶ سوره آل عمران می‌فرماید:
 ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ﴾؛ نخستین خانه‌ای که
 برای مردم (و نیایش خداوند) بنا نهاده شد، همان است که در سرزمین مکه
 است؛ که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است».

چند نکته در این آیه قابل توجه است:

الف) نخست این که طبق آیه فوق، کعبه اولین عبادتگاه بشر بوده است
 حضرت آدم علیه السلام آن را بنا کرد، و در طوفان نوح علیه السلام ویران شد، و حضرت
 ابراهیم علیه السلام به کمک فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام آن را تجدید بنا کرد؛ یعنی از
 زمان حضرت آدم علیه السلام این خانه بوده است. بنابراین، قدیمی‌ترین معبد جهان
 بشریت است.

ب) از واژه «لِلنَّاسِ» استفاده می‌شود که این معبد برای خداوند فایده‌ای ندارد
 و اساساً خداوند برای جلب منفعت خود آن را نساخته، بلکه برای استفاده مردم
 آن را بنا کرده است. برای اسلام، ایمان، وحدت، اتحاد و یکپارچگی مردم
 ساخته شده است.

ج) سومین مطلب این که: این خانه، خانه مبارکی است زیرا مایه هدایت،
 همبستگی، اتحاد، قرب الی الله و دیگر آثار و فواید عالی است.

آیه دوم: در آیه شریفه ۹۷ سوره مائده آمده است:

﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا
 أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ خداوند کعبه - بیت
 الحرام - را وسیله‌ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده؛
 و همچنین ماه حرام، و قربانی‌های بی‌نشان، و قربانی‌های نشاندار را؛ این گونه

احکام به خاطر آن است که بدانید خداوند آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است را می‌داند؛ و بدانید خدا بر هر چیزی داناست».

سؤال: منظور از قیاماً للناس در آیه فوق چیست؟

جواب: منظور سامان بخشیدن به زندگی انسان‌هاست، که شامل زندگی مادی و معنوی (هر دو) می‌شود. زیرا فلسفه و اسراری که برای حج گفته شده در حقیقت به منظور سامان بخشیدن به زندگی انسان‌هاست، به این اسرار توجه فرمایید: **الف)** بُعد اخلاقی؛ اگر حجاج واقعاً به فکر حج و اعمال و مناسک آن باشند و به فلسفه آن بیندیشند و پیام‌های آن را دریافت دارند و فقط به فکر سوغات و تهیّه اجناس نباشند، حج یک دوره تهذیب و پالایش اخلاق و تولّد ثانوی است.

ب) بُعد سیاسی؛ حج باعث قوّت و قدرت مسلمین است. اگر نمایندگان تمام کشورهای اسلامی و غیر اسلامی که سکنه مسلمان دارد جمع شوند و در مورد نقاط ضعف و قوّت مسلمانان بحث و گفتگو کنند و نقاط قوّت خویش را تقویت و نقاط ضعف را جبران نمایند، پشت دشمنان را شکسته، و باعث استوار شدن سیاست اسلامی خواهد شد.

ج) بُعد اقتصادی؛ برخی تصوّر می‌کنند که در مراسم حج جای کار اقتصادی نیست، در حالی که یکی از اسرار و فلسفه‌های حج - طبق برخی روایات^۱ - کار اقتصادی است. اگر اقتصاددان‌های مسلمان در ایام حج جمع شوند و برنامه اقتصادی مشترکی بریزند و کشورهای مختلف اسلامی پیمان‌های اقتصادی با یکدیگر امضا کنند، اقتصاد مسلمانان شکوفا می‌شود بنابراین، حج زندگی مسلمانان را از نظر اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و جهات دیگر سامان می‌بخشد. **د)** در آیه شریفه ۱۲۷ سوره بقره به بُعد دیگری از اهمیّت قدیمی‌ترین معبد

جهان اشاره شده است. توجّه فرمایید:

«وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛

و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند؛ (و می‌گفتند): «پروردگارا! از ما بپذیر که تویی شنوا و دانا».

حضرت ابراهیم و فرزندش علیه السلام پس از آن که بازسازی کعبه را به انجام رسانیدند، دست به دعا برداشته و ۵ دعای بسیار با ارزش برای کعبه کردند:

۱. «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا»؛ پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده!

اولین مطلبی که برای هر کشوری لازم است امنیت است. اگر امنیت باشد بقیه نعمت‌ها هم خواهد بود، و اگر امنیت نباشد همه چیز ویران می‌شود.

۲. «وَازْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ»؛ و اهل آن را - آنها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌اند - از ثمرات (گوناگون)، روزی ده!

علّت این که حضرت برای سامان یافتن اوضاع اقتصادی ساکنان مکه دعا می‌کند این است که اگر زندگی مادی سامان یابد زندگی معنوی بهتر سامان می‌یابد؛ زیرا آدم گرسنه ایمان ندارد^۱ به دنبال سرقت و قاچاق موادّ مخدر و مانند آن می‌رود و حتّی ممکن است - نعوذ بالله - دست به خودفروشی بزند. به هر حال آن حضرت دعا کرد که خداوند از میوه‌های گوناگون روزی مردم مکه کند.

و این دعا عجیب به هدف اجابت نشست به گونه‌ای که اکنون در هر فصل از سال هر نوع میوه‌ای در آن سرزمین خشک و بی‌آب و علف یافت می‌شود، به علاوه داخل مکه درختان زیبای فراوانی کاشته شده است. و در صحرای عرفات دیگر خبری از آن بیان خشک و سوزان نیست، بلکه تبدیل به باغ بزر و سرسبزی شده است.

۱. میزان الحکمه، ج ۸، باب ۳۲۲۰، ح ۱۵۹۸۴-۱۵۹۸۶.

۳. «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ»؛ پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند، تو دلهای گروهی از مردم را متوجه آنها ساز؛ و از ثمرات به آنها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را بجا آورند!.^۱

از این دعا معلوم می‌شود که مسأله مهم، حکومت بر دلهاست و با زور و اجبار نمی‌توان برای مدت طولانی جایی را اداره کرد. مسئولین حکومت‌ها باید دل‌ها و قلب‌های مردم را تسخیر کنند.

۴. «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ»؛ پروردگارا! ما را تسلیم (فرمان) خود قرار ده! و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمان (تو) باشند، به وجود آور!.^۲ حضرت ابراهیم علیه السلام پس از دعا برای بهبود بخشیدن به اقتصاد و امنیت مکه و جلب قلوب مردم، از خداوند می‌خواهد که جوانان و فرزندان صالح و شایسته‌ای نصیبش شود. و این، نقش مهم جوانان را در سرنوشت یک جامعه می‌رساند. اگر مملکتی همه چیز داشته باشد، اما دشمن فرزندان و جوانانش را به وسیله ماهواره‌ها، رسانه‌های فاسد و مفسد، نشریات ضالّه، و کتاب‌های گمراه کننده، فاسد کرده باشد، همه چیز را از دست خواهد داد. اما اگر نیروی جوان سالم و کارآمدی داشته باشد، بقیّه نارسایی‌ها جبران شده، و سرانجام کامیاب و پیروز می‌گردد.

۵. «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ پروردگارا! پیامبری در میان آنها از خودشان برانگیز، تا

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۸.

آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)!»^۱

پنجمین دعای حضرت ابراهیم علیه السلام انتخاب رسولی از جنس خود مردم به منظور تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش آنهاست.

دعاهای پنجگانه حضرت ابراهیم علیه السلام، یعنی امنیت، اقتصاد، محبوبیت مردمی، نیروی انسانی سالم و تعلیم و تربیت، ارکان اصلی هر ملت و کشوری است، که اگر در این زمینه‌ها موفق باشند عزیز و سرافراز خواهند بود. و بدون آن، چیزی جز ویرانی و خرابی و ذلت نصیب آن کشور نمی‌گردد.

از مباحث نسبتاً مفصلی که پیرامون آیات سه‌گانه گذشت، اهمیت و قداست خانه کعبه از نظر قرآن روشن شد.

۲. اهمیت کعبه و مراسم حج در روایات

خانه کعبه به قدری اهمیت دارد که حضرت علی علیه السلام در بستر شهادت در ضمن سفارش به چند مسأله بسیار مهم، فرمود:

«وَاللَّهِ اَللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تُحْلُوهُ مَا بَقِيتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَاطَرُوا؛ خدا را خدا را (در نظر داشته باشید) در مورد خانه کعبه، تا آن هنگام که (زنده) هستید آن را خالی نگذارید که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی‌شوید (و بلای الهی بر شما نازل می‌گردد)»^۲.

در روایات اسلامی آمده است که «اگر زمانی افراد مستطیع به اندازه کافی برای زیارت خانه خدا وجود نداشته باشد بر حکومت اسلامی لازم است از بودجه

۱. سورة بقره، آیه ۱۲۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

بیت المال عدّه‌ای را به زیارت خانه خدا بفرستد، تا اطراف خانه خدا هرگز خلوت نشود».^۱

۳. اهمیت کعبه در سخنان دشمنان

گلاستون سیاستمدار کهنه کار انگلیسی خطاب به نمایندگان مجلس عوام انگلیس گفت: تا سه چیز در میان مسلمانان است ما در خطریم:

۱. مادام القرآن یقرأ؛ تا زمانی که قرآن قرائت و تلاوت و حفظ و تفسیر می شود.
 ۲. و مادام الکعبة تطاف، و تا زمانی که مسلمانان به حج رفته، و مناسک حج را بجا آورده، و بر گرد خانه کعبه چرخیده و با فلسفه و اسرار حج آشنا می شوند.
 ۳. و مادام محمد ﷺ یذکر اسمه علی المآذن، و تا زمانی که صبح و شام نام محمد بر فراز مأذنه‌ها برده می شود، و مردم فوج فوج برای اقامه نماز به سوی مسجدها هجوم می برند، و متحد و یک پارچه به سمت قبله واحد نماز می خوانند.
- او پس از بیان مشکل، به راه درمان نیز اشاره می کند. توجّه فرمایید: «علیکم بالقرآن فاحرقوه وعلیکم بالکعبة فانهدموه؛ و باید قرآن را آتش زد و کعبه را ویران ساخت و نام محمد را از ذهن‌ها پاک کرد».^۲

منظور از آتش زدن قرآن، به فراموشی سپردن معارف و مضامین بلند آن و قناعت کردن به قرائت و روخوانی و ترتیل و مانند آن است. و منظور از خراب کردن کعبه، سوق دادن اعمال حج به سوی یک سفر سیاحتی و تجارتي است، تا فلسفه و اسرار حج محقق نشود. و منظور از به فراموشی سپردن نام پیامبر، جایگزین کردن نام‌های دیگر به جای نام آن حضرت است که کم و بیش بعضی

۱. وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۱۵، باب ۵، ج ۱ و ۲.

۲. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۵۵۰، ذیل آیه ۵۷ سوره مائده؛ مجله رساله التقریب، شماره ۱، اسفند ۱۳۷۱.

از مسلمانان ناخواسته مجری دستور این سیاستمدار کهنه کار انگلستان شده و نام‌های دیگر را بر نام پیامبر ترجیح می‌دهند. «هر چند هنوز هم نام محمد برای پسرها، و فاطمه برای دختران، بالاترین آمار را به خود اختصاص داده است.

۴. نماز به سمت قبله چرا؟

سؤال: بعضی از جوانان می‌پرسند: چرا باید به سمت قبله نماز بخوانیم؟ مگر خداوند در همه جا حاضر نیست، پس نماز به سمت قبله چه سرّی دارد؟

جواب: قبله نشانه وحدت و اتحاد مسلمین است. توضیح این که: به هنگام نماز، خانه کعبه مرکز دایره و تمام صفوفی که نماز می‌خوانند دایره‌هایی هستند که در اطراف کعبه تشکیل می‌شوند. بنابراین مسلمانان در هر جای کره خاکی که هستند به سمت کعبه می‌ایستند تا همگام و متحد با سایر مسلمانان باشند و بر خلاف اتحاد و همبستگی آنها حرکت نکرده باشند. اگر بنا باشد هر کس به هر سمتی که مایل است نماز بخواند صحنه بسیار بدی در مساجد و نمازخانه‌ها و نماز جماعت‌ها رخ می‌دهد. و پیامبر ﷺ بر همین اساس فرمود: «اهل قبله را تکفیر نکنید».^۱

از آن چه در بالا گفته شد پاسخ سؤال دیگر نیز روشن می‌شود که: چرا باید نماز را به عربی بخوانیم؟

زیرا انتخاب زبان واحد برای نماز نیز رمز وحدت و اتحاد است. اگر در ایام حج، مخصوصاً جمعه قبل از عرفات که بزرگترین نماز جماعت تشکیل می‌شود، هر کس اذکار نماز را به زبان خود بگوید چه وضعیتی نابسامانی رخ می‌دهد. اما زمانی که همه مسلمانان یک صدا الله اکبر می‌گویند، یا همه با هم بقیه

۱. تفسیر کنز العمال، ج ۱، ۸ و ۱۰۷۷؛ تفسیر مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۰۷.

اذکار نماز را به زبان می‌آورند، شکوه و عظمتی پیدا می‌کند که قابل توصیف نیست، در ضمن جوانان عزیز می‌توانند با صرف نیم ساعت وقت، ترجمه نماز را فرا گرفته و برای یک عمر از آن استفاده کنند. بنابراین، نماز خواندن به زبان واحد و به سوی قبله واحد رمز وحدت است و به مسلمانان پیام می‌دهد که با یکدیگر متحد و یک پارچه باشند. اما متأسفانه امروزه وهابی‌های سلفی در مرکز توحید، وحدت و اتحاد، قهرمان ایجاد اختلاف، نفاق و تنش شده‌اند و هر کجا اختلافی در بین مسلمانان دیده می‌شود جای پای آنها به چشم می‌خورد. عجیب‌تر از همه این که برای نابودی پیروان مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) حاضر به اتحاد با کثیف‌ترین و بی‌آبروترین کشورها و گروه‌ها، نظیر رژیم اشغال‌گر صهیونیستی و حزب بعث عراق می‌شوند هر چند اتحاد با این کشورها و گروه‌ها لااقل برای حفظ ظاهر هم که شده خلاف عقاید و خواسته‌های آنها باشد و این مطلب جداً جای تأسف دارد!

۵. چرا کعبه در مکه واقع شد؟

سؤال: چرا خداوند متعال خانه کعبه را در این منطقه خشک و بی‌آب و علف قرار داد؟ چرا خداوند خانه‌اش را در لابه‌لای تعدادی کوه و در دره‌ای خشک که اثری از آب و آبادی در آن نبود (به جز چشمه زمزم که در عصر حضرت ابراهیم (علیه السلام) نمایان شد) قرار داد؟ سنگ‌های کوه‌های اطراف کعبه به گونه‌ای است که گویا آنها را در آتش سوزانده و آن‌جا نصب کرده‌اند. چرا چنین محیط خشنی برای خانه خدا در نظر گرفته شده است؟ چرا خداوند بندگانش را برای مراسم حج و زیارت خانه‌اش به چنین منطقه خشک و سوزانی خوانده است؟ با توجه به سختی‌ها و مشکلات طاقت‌فرسای مسافرت در زمان‌های گذشته، قرار دادن

کعبه مقدّس در مکه، چه فلسفه‌ای دارد؟

جواب: پاسخ این سؤال را از زبان حضرت علی (علیه السلام)، که باب علم پیامبر ﷺ است،^۱ بشنویم. حضرت در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه) می‌فرماید: «وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَأَنْهَارٍ وَسَهْلٍ وَقَرَارٍ، جَمَّ الْأَشْجَارِ، دَانِي الثَّمَارِ، مُلْتَفِّ الثُّبْنِ، مُتَّصِلِ الْقُرَى، بَيْنَ بَرَّةٍ سَمَرَاءَ وَرَوْضَةٍ خَضْرَاءَ، وَأَرْيَافٍ مُحْدِقَةٍ، وَعِرَاصٍ مُعْدِقَةٍ، وَرِيَاضٍ نَاضِرَةٍ، وَطُرُقٍ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الثَّلَاءِ؛ اگر خداوند خانه محترمش و مکان‌های انجام وظایف و مناسک حج را در میان باغ‌ها و نهرها و سرزمین‌های هموار و پردرخت و پرثمر، مناطق آباد دارای خانه و کاخ‌های بسیار و آبادی‌های به هم پیوسته؛ در میان گندم‌زارها و باغ‌های خرّم و پرگل و گیاه، در میان بستان‌های زیبا و پرطراوت و پرآب، در وسط باغستانی بهجت‌زا و جاده‌های آباد قرار می‌داد، به همان نسبت که آزمایش و امتحان ساده‌تر بود، پاداش و جزا نیز کمتر بود».

آری در این صورت مکه آن حالت معنوی خود را از دست می‌داد و به جای آن که عبادتگاه و مرکز پرستش باشد، به تفریح‌گاه و گردشگاه تبدیل می‌شد. حضرت در ادامه می‌فرماید: «وَلَوْ كَانَ الْأَسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا، وَالْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ زُمْرَةِ خَضْرَاءَ، وَيَاقُوتَةِ حَمْرَاءَ، وَتُورٍ وَضِيَاءٍ، لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ، وَلَوْضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَلَنَفَى مُعْتَلَجَ الرِّيبِ مِنَ النَّاسِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتِيرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَيَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَيَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَإِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي نَفْسِهِمْ. وَلِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ، وَأَسْبَابًا ذُلًّا لِعَفْوِهِ؛ و اگر بی و بنیان خانه کعبه و سنگ‌هایی که در بنای

۱. روایت معروف «انا مدينة العلم وعلی بابها» به طور گسترده در منابع روایی آمده است، تنها در جلد

چهلیم بحار الانوار، دوازده بار ذکر شده است!

آن به کار رفته از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنایی بود شک و تردید دیرتر در سینه‌های (ظاهربینان) رخنه می‌کرد و کوشش ابلیس بر قلب‌ها کمتر اثر می‌گذاشت و وسوسه‌های پنهانی از مردم منتفی می‌گشت؛ اما خداوند بندگان را با انواع شدائد می‌آزماید و با انواع مشکلات دعوت به عبادت می‌کند و به اقسام گرفتاری‌ها مبتلا می‌نماید، تا تکبر را از قلب‌هایشان خارج سازد و خضوع و آرامش را در جان آنها جایگزین نماید. و دروازه‌های فضل و رحمتش را به رویشان بگشاید و وسایل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد».

نتیجه این که علت انتخاب مکه برای مکان خانه خدا، تحمّل بیشتر سختی‌ها و دریافت پاداش و اجر فزون‌تر، و فلسفه ساخت کعبه با وسایل بسیار ساده بالا بردن معنویت و روحانیت این خانه با عظمت است.

علی علیه السلام کیست؟

راستی علی علیه السلام با این اقیانوس علم و دانش کیست؟ آیا بشر واقعاً او را شناخته است؟ باید اعتراف کنیم که او را نشناخته است و گرنه او را با دیگران مقایسه نمی‌کرد. از ابن عباس دانشمند بزرگ اسلامی که مورد احترام و قبول شیعه و اهل سنت است و از او به «حبر الامّه» (دانشمند امت اسلامی) تعبیر شده روایت زیر مکرّر نقل شده است. توجه فرمایید:

«عِلْمُ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَعِلْمُ عَلِيٍّ مِنْ عِلْمِ النَّبِيِّ ﷺ وَعِلْمِي مِنْ عِلْمِ عَلِيٍّ ﷺ، وَمَا عِلْمِي وَعِلْمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ فِي عِلْمِ عَلِيٍّ إِلَّا كَقَطْرَةٍ فِي سَبْعَةِ أَبْحُرٍ؛ علم پیامبر ﷺ نشأت گرفته از علم خداست (علم خدا بی پایان است بنابراین علم رسول خدا ﷺ نیز فوق العاده است) و علم حضرت علی علیه السلام از علم پیامبر ﷺ نشأت گرفته است (بدین جهت او را باب مدینه علم النبی نامیده‌اند) و علم من از

علم علی علیه السلام گرفته شده است (ولی) علم من و علم همه اصحاب پیامبر در مقابل علم حضرت علی علیه السلام همچون قطره‌ای در برابر هفت اقیانوس پهناور است»^۱ دلیل برگفتار ابن عباس همین نهج البلاغه‌ای است که در دسترس همه ماست اگر نبود جز همین نهج البلاغه برای شناخت مقام علمی علی علیه السلام کافی بود. چه کسی می‌تواند همچون خطبه «اشباح»^۲ یا متقین،^۳ یا قاصعه^۴ و مانند آن بیاورد؟ این که در روایت آمده است: «اول مظلوم عالم علی علیه السلام است»^۵ سرش همین است.

داستان ابرهه

مقارن تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله داستان اصحاب الفیل رخ داد. گویا خداوند می‌خواهد هشدار دهد که در آینده نزدیک شخصی از سرزمین مکه ظهور خواهد کرد و این خانه مقدّس را احیا نموده، و جهان را مملوّ از ایمان و محبّت و دوستی می‌کند. داستان اصحاب الفیل به‌طور فشرده در سوره‌های فیل و قریش آمده، که خلاصه این ماجرای عبرت‌آموز به شرح زیر است:

همان گونه که در داستان اصحاب الاخدود اشاره شد ذونواس پادشاه ستمگر یمن که یهودی شده بود مردم را اجبار به پذیرش آیین یهود می‌کرد و به همین منظور به نجران آمد و گودال‌هایی از آتش آماده ساخت، و هر کس در برابرش مقاومت می‌کرد را روانه آتش می‌کرد. یک نفر از مسیحیان به روم نزد قیصر رفت و ماجرا را گزارش داد و قیصر به نجاشی پادشاه حبشه دستور سرکوبی ذونواس

۱. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۴۷ و ج ۹۲، ص ۱۰۵؛ الغدير، ج ۲، ص ۴۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۵. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۳۷ و ۲۹۴ و ۲۶۵.

را صادر کرد. نجاشی لشکری به فرماندهی اریات به نجران اعزام کرد که ابرهه یکی از فرماندهان ردهٔ پایین آن لشکر بود.

لشکریان نجاشی بر ذونواس حمله کرده و او را کشته و لشکریانش را شکست داده و بر نجران حاکم شدند و آیین مسیحیت جایگزین آیین یهودیت شد. ابرهه که فردی جسور بود و داهیۀ سلطنت داشت با کمک عده‌ای از لشکریان، اریات را کشت و اعلان حکومت کرد. خبر به نجاشی رسید. بسیار ناراحت شد و تصمیم گرفت لشکری برای سرکوبی ابرهه به نجران بفرستد. ابرهه موهای خود را تراشید و آن را به همراه مقداری از خاک نجران برای نجاشی فرستاد. یعنی من سرسپرده و همچون خاک تسلیم تو هستم. نجاشی وقتی دید ابرهه تسلیم اوست او را رها کرد و وی سلطان یمن شد.

ابرهه به منظور این که خدمت چشم‌گیری به آیین مسیحیت کند کلیسای بزرگ و مهمی ساخت و مبلغین فراوانی به اطراف فرستاد تا مردم را به آیین مسیحیت دعوت کنند و کلیسای مذکور را ترویج نمایند. وی کم‌کم به این فکر افتاد که کعبه را تعطیل نموده و همهٔ مردم را به سمت کلیسای خود جذب نماید. عرب‌های حجاز از این تصمیم ابرهه بسیار ناراحت شدند؛ زیرا آبرو و شرف خود را در گروی کعبه می‌دیدند، به همین جهت، توسط عده‌ای کلیسای مورد نظر را آتش زدند تا ابرهه از تصمیم خود منصرف گردد. اما پادشاه یمن بسیار عصبانی شد و بر تصمیمش استوارتر شد. او با این کار سه هدف را دنبال می‌کرد:

۱. انتقام
۲. انتقال مرکزیت سیاست جزیرهٔ العرب از مکه به یمن
۳. جلب و جذب درآمدهای سرشار اقتصادی ناشی از سفر زوار خانهٔ خدا به مکه مکرمه.

بدین منظور لشکر عظیمی تشکیل داد و هر کس که می‌توانست را با خود همراه کرد و چند عدد (یک یا هشت یا ده عدد) فیل نیز همراه خود آورد تا به

وسیله آنها ساکنان مکه و حجاز که فیل ندیده بودند را به وحشت بیندازند و به اصطلاح امروزی ها جنگ روانی ایجاد کند. آنها به سمت مکه حرکت کردند تا به نزدیکی مکه رسیدند. در نزدیکی مکه گله شتری را مشاهده کردند که بالغ بر ۲۰۰ شتر بود آنها را برای تغذیه لشکریان مصادره کردند. سپس ابرهه شخصی را به شهر مکه فرستاد تا بزرگ شهر و رئیس مردم مکه را با خود بیاورد. او به همراه عبدالمطلب^۱ بازگشت. عبدالمطلب مردی درشت اندام، نورانی، بالهت، شجاع و سخنور بود. هنگامی که ابرهه او را دید تحت تأثیر جذبه و ابهت وی قرار گرفت و از تخت فرود آمد و بر زمین نشست و عبدالمطلب را در کنار خود نشاند و خطاب به وی گفت: آیا تو بزرگ مکه ای؟ فرمود: چنین می گویند. گفت: قصد ما ویران کردن کعبه است اما کاری با مردم مکه نداریم و نمی خواهیم خون آنها را بریزیم. به مردم بگو از شهر خارج شوند تا آسیبی نبینند. سپس اضافه کرد: آیا حاجت و درخواستی نداری؟ فرمود: لشکریانت شتران مرا مصادره کرده اند، دستور بده آنها را به من بازگردانند. ابرهه از این درخواست متعجب شد و گفت: در ابتدای ملاقات تو را انسان بزرگوار و باشخصیتی یافتم، اما با این درخواست در نظر من کوچک شدی. زیرا تصوّر کردم از من خواهی خواست که از تخریب کعبه خودداری کنم! عبدالمطلب در پاسخ سخنان ابرهه سخنی گفت که او را تکان داد. فرمود: «أَنَا رَبُّ الْإِيلِ وَلِهَذَا الْبَيْتِ رَبُّ يَمْنَعُهُ؛ من صاحب شترانم، و کعبه

۱. عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد مناف بزرگ خاندان قریش در زمان جاهلیت و از بزرگان عرب بود. وی مردی عظیم الشان و رفیع المنزله و دارای صفات حمیده و مشهور به اعمال پسندیده بود. او جد پدری حضرت رسول ﷺ و علی بن ابیطالب علیه السلام بود. در روضه الصفا آمده که به هنگام تولد موهایی سفید بر سر داشت بدین جهت او را شبیه خواندند. پسرانش حارث، ابوطالب، زبیر، حمزه، ابولهب، غیداق، مقوم، ضرار، عباس، قشم، عبدالکعبه، حجل، عبدالله، و دخترانش صفیه، عاتکه، بیضاء، بره، میمه و اروی نام داشتند (لغتنامه دهخدا، ج ۳۲، ص ۸۲).

صاحبی دارد که آن را حفظ می‌کند».^۱ سپس شترانش را تحویل گرفت و به مکه بازگشت و به مردم گفت: ما توان مقابله با لشکریان انبوه ابرهه را نداریم؛ آنها انسان‌هایی خشن و درصدد انتقام هستند. همه به کوه‌های اطراف پناه ببرید. سپس خود به کنار کعبه رفت و دست به دعا برداشت. آری در مشکلات باید دعا کرد، که دعا کلید حل مشکلات است. مخصوصاً در زمان‌ها و مکان‌هایی که مظان اجابت دعاست مانند ماه مبارک رمضان، و در جوار خانه خدا، و در شب‌های قدر و مانند آن، باید برای مشکلات فردی و اجتماعی و داخلی و خارجی جهان اسلام از قدرت لایزال الهی استمداد جست. عبدالمطلب نیز به همین منظور در کنار خانه خدا دست به دعا برداشت و اشعار معروفش را خواند:

«لَا هُمْ إِلَّا الْمَرْءُ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَاَمْنَعُ رَحَالَكَ

لَا يَغْلِبُنَّ صَلَيبُهُمْ وَ مِحَالُهُمْ أَبَدًا مِحَالَكَ!

جَرُّوا جَمِيعَ بِلَادِهِمْ وَ الْفِيلَ كَيْ يَسْبُوَا عِيَالَكَ

لَا هُمْ إِلَّا الْمَرْءُ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَاَمْنَعُ عِيَالَكَ

وَ أَنْصُرُ عَلَى آلِ الصَّلِيبِ وَ عَابِدِيهِ الْيَوْمَ آلَكَ»^۲

«خداوند! هر کس از خانه خود دفاع می‌کند، تو (هم) خانه‌ات را حفظ کن! هرگز نباید روزی که صلیب آنها و قدرتشان بر نیروهای تو غلبه کنند. آنها تمام نیروهای بلاد خویش و فیل را با خود آورده‌اند تا ساکنان حرم تو را اسیر کنند.

خداوند! هر کس از خانه خود دفاع می‌کند، تو (هم) خانه‌ات را حفظ کن. و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت‌کنندگانش یاری فرما».

۱. تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۷۶۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۳۳.

سپس عبدالمطلب یکی از پسرانش را فرا خواند و به او فرمود: «ما به همراه مردم در شکاف کوه‌ها پنهان می‌شویم. تو بر فراز کوه ابوقبیس برو و از اقدامات لشکریان ابرهه به ما گزارش بده» او طبق فرمان پدر به محلّ مأموریت رفت تا گزارش دهد. به ناگاه ابر سیاهی را مشاهده کرد که از سمت دریای احمر به سوی مکه در حرکت بود. این مطلب را به پدر گزارش داد. عبدالمطلب از شنیدن این خبر خوشحال شد و تبسمی کرد و گفت: «نشانه‌های امداد الهی و پیروزی نمایان شد».

آری آن سیاهی، ابر سیاه نبود بلکه انبوهی از پرندگان بودند که از سوی پروردگار برای نابودی سپاه ابرهه مأموریت داشتند.

شرح و تفسیر آیات

ابرهه فرمان حمله به مکه جهت تخریب خانه کعبه را صادر کرد. خداوند هم به لشکریانش دستور داد تا لشکریان ابرهه را نابود کنند. قرآن مجید در سوره فیل می‌فرماید:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ؟» آیا ندیدی پروردگارت با فیل‌سواران [= لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند] چه کرد؟.

«أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ؟» آیا نقشه آنها را در ضلالت (و تباهی) قرار نداد؟!.

«وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ؟» و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد». برخی تصوّر می‌کنند که نام آن پرندگان «ابابیل» بود، در حالی که ابابیل - به معنای گروه گروه - و صف آنهاست نه اسم آنها. به هر حال ابرهه و لشکریانش ناگهان با تعداد فراوانی از پرندگان روبه‌رو شدند که جثه هر کدام به اندازه یک پرستو بود

و این مطلب باعث ترس و وحشت آنها شد.

«تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ»؛ که با سنگ‌هایی از گل متحجر آنان را هدف قرار می‌دادند.

هر پرنده‌ای سه سنگ کوچک هر کدام به اندازه نخود همراه داشت یکی در منقار و دو تا در چنگال‌ها، و نشانه‌گیری دقیقی نیز داشتند هر سنگی برای نابودی یک سرباز کافی بود بنابر این هر پرنده‌ای مأمور نابودی سه نفر بود! در ضمن سنگ‌های مذکور علاوه بر کوچکی، سفت و محکم هم نبود بلکه چیزی بین سنگ و خاک بود، اما اثر تخریبی عجیبی داشت که در آیه بعد به آن اشاره شده است. توجّه فرمایید:

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصِفٍ مَّا كُوِلٍ»؛ سرانجام آنها را همچون کاه خورده شده (ومتلاشی) قرار داد.

سنگ‌های پرندگان مذکور روی سر هر کس می‌افتاد آن را سوراخ می‌کرد و وارد بدنش می‌شد و گویا آن را منفجر و متلاشی می‌کرد.

این صحنه، وحشت عجیبی بر لشکریان ابرهه مسلط کرد، آنها هدف اصلی را رها کرده و هر کس به منظور نجات جان خود پا به فرار گذاشت؛ اما پرندگان فراریان را نیز تعقیب و به مجازات عملشان می‌رساندند. همه سپاهیان جز تعداد اندکی، که باید زنده بمانند و خبر این حادثه معجزه‌آسا را برای دیگران ببرند، کشته شدند. ابرهه نیز از سنگ‌های پرندگان در امان نماند قسمتی از بدنش متلاشی شد اما خداوند او را نیز زنده نگه داشت.

پادشاه یمن با بدن مجروح سوار بر مرکب شد. عجیب این که مرکب‌ها به سمت کعبه حرکت نمی‌کردند اما در مسیر خلاف جهت کعبه با سرعت راه می‌رفتند. چرا که پرنده‌ها، سنگریزه‌ها و حتی مرکب فیل سواران همگی مأموران

الهی هستند. ابرهه به صنعا پایتخت یمن رسید و داستان را برای اطرافیان خود نقل کرد تا همگان عبرت بگیرند و در مقابل ارادهٔ پروردگار قد علم نکنند.

چند نکته:

۱. حقیقت است یا افسانه؟

آنچه در مورد اصحاب الفیل گفته شده یک افسانه نیست، بلکه یک واقعیت تاریخی مسلم است که حتی مشرکان عرب و بت پرستان مکه نیز آن را قبول داشتند و لذا پس از آن که قرآن مجید سرگذشت آنها را در سورهٔ فیل بیان کرد هیچ یک از مشرکان عرب آن را انکار نکردند.

۲. دعا‌های مستجاب

در داستان اصحاب الفیل گذشت که عبدالمطلب با دلی شکسته، دست در حلقهٔ در کعبه کرد و در ضمن اشعاری به پیشگاه خداوند دعا کرد و خداوند نیز دعایش را اجابت نمود. آری دل‌های شکسته دعاها را به آسمان می‌فرستند، باید دست به دامان پروردگار زد و از گناهان توبه کرد، و با اعمال صالح آینده گذشته را جبران نمود و با خداوند آشتی کرد. و از کسانی که دعایشان مستجاب است کمک گرفت. راستی دعای چه کسانی رد نمی‌شود؟

امام صادق علیه السلام فرمود: دعای سه گروه هرگز رد نمی‌شود و حتماً خداوند دعای آنان را به هدف اجابت مقرون می‌سازد:

۱. «دُعَاءُ الْوَالِدِ لِوَلَدِهِ إِذَا بَرَّهُ، وَدَعْوَتُهُ عَلَيْهِ إِذَا عَفَّه؛ دعای پدر در حق فرزند به هنگامی که فرزند کار نیکی در حق پدر می‌کند و نفرین پدر در حق فرزند زمانی که فرزند مورد عاق پدر قرار می‌گیرد».

جوانان عزیز! احترام پدر و مادر را فوق العاده نگهدارید، زیرا دعای والدین بسیار کارساز، و نفریشان نیز بسیار خطرناک است. خوشا به حال آنها که سایه پدر و مادر بر سرشان است و می توانند در سختی ها و مشکلات از آنها بخواهند تا برایشان دعایی کنند، آنها منبع سعادتند و امثال ما که آنها را از دست داده ایم باید برای نداشتن این نعمت تأسّف و افسوس بخوریم؛ هر چند می توان با خیرات و مبرّات به نیّت آنها، امید به دعایشان در عالم برزخ داشت.

۲. «دُعَاءُ الْمَظْلُومِ عَلَى ظَالِمِهِ، وَدُعَاؤُهُ لِمَنْ انْتَصَرَ لَهُ مِنْهُ؛ نفرین مظلوم بر کسی که به او ظلم کرده، و دعای مظلوم در حقّ کسی که به یاریش شتافته است». این دعا نیز بی شک مستجاب خواهد شد و از درگاه پروردگار رد نمی شود.

۳. «وَرَجُلٌ مُؤْمِنٌ دَعَا لِأَخٍ لَهُ مُؤْمِنٍ وَاسَاهُ فِينَا، وَدُعَاؤُهُ عَلَيْهِ إِذَا لَمْ يُوَاسِهِ مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهِ وَاضْطِرَّارُ أَخِيهِ إِلَيْهِ؛ دعای مرد مؤمنی که از برادر مؤمنش تقاضای کمک کرده و او اجابت نموده و به خاطر محبّت به اهل بیت کمکش کرده است، و نفرین مؤمنی که از کسی تقاضای کمک کرده و قادر بر کمک وی بوده و به کمکش نشتافته است».^۱

۳. ابزار مرگ در دل عوامل حیات

قدرت نمایی خداوند به این نیست که در مقابل لشکر یکصد هزار نفری ابرهه، ۲۰۰ هزار فرشته با شمشیرهای آتشین صف آرایی کنند بلکه قدرت نمایی خدا این است که با ابزاری کوچک آن لشکر بزر را نابود سازد. بدین جهت، خداوند متعال مأموریت نابودی فیل سواران سپاه ابرهه را به پرنده گان کوچکی (به اندازه پرستو) سپرد که سلاح آنها قطعه کوچکی (به اندازه یک نخود) از

۱. میزان الحکمه، ج ۳، باب ۱۲۰۳، ح ۵۶۹۳.

سنگ نرم بود که هر پرنده یکی به منقار، و دو تا در چنگال داشت و هر کدام از سنگ‌ها برای نابودی یکی از سربازان ابرهه کافی بود.

آنچه گفته شد اختصاص به داستان اصحاب فیل ندارد، بلکه از سنت‌های الهی است که در مورد مجازات امت‌های گذشته نیز به چشم می‌خورد، که به عنوان نمونه به چهار مورد آن اشاره می‌شود. ولی قبل از بیان موارد مذکور، مقدمه کوتاهی لازم است. توجه فرمایید:

زندگی بشر وابسته به چهار چیز است: آب، هوا، خاک و آتش که در قدیم از آن به عناصر اربعه یاد می‌شد و بعد معلوم شد هیچ کدام عنصر نیست، بلکه دارای اجزایی است. نکته عجیب این که وقتی تاریخ امت‌های گذشته را مورد مطالعه قرار می‌دهیم مشاهده می‌کنیم که خداوند مر آنها را در دل همین عوامل حیات و زندگی قرار داده است. یعنی ای انسان! به خود مغرور مشو، اگر خداوند اراده کند عامل حیات و سیله مرگ خواهد شد. با این مقدمه کوتاه به سراغ چهار مورد از مجازات امت‌های گذشته می‌رویم:

۱. خداوند متعال در آیه ۶ سوره حاقه در مورد چگونگی نابودی و مجازات قوم عاد می‌فرماید:

«وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا بَرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ * سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَایَةِ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ؛ و قوم «عاد» با تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند، (خداوند) این تندباد (بنیان‌کن) را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آنها مسلط ساخت، و (اگر آن‌جا بودی) می‌دیدى که آن قوم مانند تنه‌های پوسیده نخل در میان این تند باد روی زمین افتاده‌اند!».

آری، خداوند به هوایی که عامل حیات و زندگی است - که اگر برای چند دقیقه به انسان نرسد خواهد مرد -، دستور داد با سرعت بیشتری حرکت کند

و تبدیل به بادی طغیانگر شود و انسان‌های قوی پیکر قوم عاد را نابود سازد.

۲. در آیه ۷۸ سوره طه در مورد نابودی فرعون و فرعونیان آمده است:

«فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ يَجْنُودُهُ فَعَشِيَهُمْ مِّنَ اللَّيْلِ مَا عَشَوُا»؛ (به این ترتیب) فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند؛ و (امواج خروشان) دریا آنان را به طور کامل پوشانید!.

آب نیل که مایه برکت، و به منزله موتور اقتصادی مصر بود تا آن جا که برخی از مردم آن را می پرستیدند، مأمور مجازات فرعون و فرعونیان شد و جان آنها را گرفت. ۳. در مورد چگونگی مجازات قارون، ثروتمند مغرور در آیه ۸۱ سوره قصص می خوانیم:

«فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ»؛ سپس ما، او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خودش نیز نمی توانست خویشتن را یاری دهد.

خداوند به زمین و کره خاکی که گاهواره انسان و مایه آرامش اوست دستور داد تکانی بخورد و دهان باز کند و قارون و تمامی ثروت و دارایی اش را در کام خود فرو برد، سپس دهان خود را ببندد، زمین مطابق دستور پروردگار عمل کرد به گونه‌ای که گویی اصلاً قارون با آن همه ثروت وجود نداشته است.

این حادثه در عصر و زمان ما نیز رخ داده است به این شکل که در برخی زلزله‌ها زمین دهان باز کرده و روستایی را با همه اهالی آن در کامش فرو برده و هیچ اثری از آن روستا و اهالی آن باقی نمانده است. این جا خاک مأمور عذاب الهی است.

۴. خداوند متعال برخی از اقوام گذشته را به وسیله صاعقه‌های آسمانی که

یک جرقهٔ بزرگ آتش است نابود کرده است. صاعقه آنقدر داغ و سوزان است که گاه شدت حرارت آن به ۱۵۰۰ درجه سانتیگراد می‌رسد! آری آتشی که ابزار حیات و زندگی است عامل مجازات آن اقوام شد.

این سنت الهی اختصاص به زمان‌های گذشته ندارد، بلکه در زمان ما نیز جاری است. به عنوان نمونه، بانک‌های رباخوار عامل رونق اقتصاد اروپا و آمریکا شدند. آنها اموال و سرمایهٔ مردم جهان را از شرق و غرب جمع کردند و در اختیار اروپا و آمریکا گذاشتند و اقتصادشان را رونق دادند، اما خداوند به وسیلهٔ همین بانک‌ها اقتصاد آنها را فلج کرد تا آن‌جا که بسیاری از مردم کارتون‌نشین و بسیاری از بانک‌ها نیز ورشکسته شدند.



اصحاب السبب

امتحانات الهی

امتحانات الهی از بندگان برای کشف مجهولات نیست؛ بنابراین، اگر کسی تصوّر کند که خداوند از باطن افراد آگاه نیست و به قصد اطلاع و آگاهی از باطن انسان‌ها آنها را آزمایش می‌کند این تفکر اشتباه است و خداوند عالم بر همه چیز است. در نماز غفيله می‌خوانیم: هر برگي از هر درختي در هر نقطه‌ای از نقاط دنیا بیفتد خداوند از آن آگاه است. «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا»^۱ علاوه بر این، در زیر این زمین‌ها در صحراها و بیابان‌ها دانه‌های فراوانی است که در شرایط مناسب آب و هوایی گیاهان و درختان مختلفی از آن می‌روید، خداوند متعال نسبت به آن نیز آگاه است «وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ»^۲ خداوندی که چنین علم وسیع و گسترده‌ای دارد چیزی از او پنهان نیست، که با آزمایش و امتحان به آن پی ببرد. پس هدف از آزمایشات و امتحانات الهی چیست؟

امتحانات پروردگار برای پرورش انسان‌هاست. معروف است که فولاد را زیر

۱. سورة انعام، آیه ۵۹.

۲. سورة انعام، آیه ۵۹.

فشار آتش با دمای بالا قرار می دهند تا آبدیده شود و تکامل پیدا کند. انسان ها نیز در کوره های آزمایشات الهی آبدیده می شوند و تکامل پیدا می کنند. حضرت علی علیه السلام در کلام معروفش می فرماید: «درخت بیابانی چوبش محکم تر و شعله اش فروزان تر است (ان الشجرة البریه اصلب عوداً و ابطاء خموداً) ولی درختانی که در لب جوی آب پرورش یافته اند و هیچ زحمتی متحمل نمی شوند و احساس تشنگی نمی کنند، چوب های سستی دارند و هیزم آن آتش قابل ملاحظه ای ندارد. آری، امتحانات الهی انسان را همچون فولاد آبدیده، و همانند درختان بیابان مقاوم، صبور و پرمفعت می کند. ولی همان طور که قبلاً اشاره شد امتحانات پروردگار سه تفاوت عمده با سایر امتحانات دارد: اولاً: از نظر زمانی بسیار گسترده است؛ از لحظه بلوغ تا دم مرگ. ثانیاً: ماده امتحانی خاصی ندارد و ممکن است خداوند انسان را به هر چیزی امتحان کند. ثالثاً: هیچ استثنایی ندارد، پیامبران و اولیاء الله نیز امتحان می شوند و امتحانات آنها به مراتب سخت تر است.

یاران روز شنبه

از جمله گروه هایی که مورد آزمایش پروردگار قرار گرفتند، اصحاب السبت هستند. امتحان سختی از آنها گرفته شد. عدّه زیادی از امتحان شوندگان مردود شده، و تعداد کمی سربلند و سرافراز شدند.

سرگذشت آنها در چند سوره قرآن آمده که مهم تر از همه، آیه ۴۷ سوره نساء و آیات ۱۶۳ تا ۱۶۶ سوره اعراف است.

خلاصه داستان آنها به شرح زیر است:

گروهی از یهودیان در کنار دریایی - ظاهراً دریای احمر - زندگی می کردند،

نام شهرشان ایله بود، که بعداً ایلات نامیده شد. یکی از مشاغل ساحل‌نشینان ماهی‌گیری است که برای تأمین نیازهای خانواده و کسب و کار و تجارت به آن می‌پردازند.

به آنها دستور داده شد که در روز شنبه، روز تعطیلی و عبادت قوم یهود، ماهی‌گیری را تعطیل کرده و بقیه هفته را به کار ماهی‌گیری بپردازند. ماهی‌ها حیوانات باهوشی هستند، به گونه‌ای که بعضی از ماهی‌های آزاد موقع تخم‌ریزی از یک اقیانوس حرکت کرده و چندین هزار کیلومتر را طی می‌کنند تا به محل تولدشان برسند، و در آن‌جا تخم‌ریزی کنند.

آری ماهی‌ها احساس کردند روزهای شنبه خبری از صیادها و ماهی‌گیرها نیست، لذا آزادانه بر روی آب ظاهر می‌شدند تا از اکسیژن و نور آفتاب استفاده کافی را ببرند. صیادان که می‌دیدند روز شنبه ماهی‌های فراوانی بر سطح آب ظاهر می‌شوند و سوسه شدند. عده‌ای در مقابل و سوسه‌های شیطان مقاومت کرده و تسلیم نشدند و هم‌چنان ماهی‌گیری را در روز شنبه تعطیل کردند. اما برخی دیگر متوسّل به کلاه شرعی شده، تا هم ماهی‌ها را از دست ندهند، و هم به خیال خود، با فرمان خدا مخالفت نکرده باشند و حرمت ماهی‌گیری در روز شنبه شکسته نشود. برخی از آنها در کنار ساحل گودال‌های وسیعی ایجاد کرده و روز شنبه ورودی آن را باز می‌نمودند و هنگامی که ماهی‌ها وارد آن گودال می‌شدند ورودی آب را می‌بستند و روزهای بعد ماهیان حبس شده در آن گودال‌ها را صید می‌کردند. عده‌ای دیگر تورهای ماهی‌گیری را شنبه در آب می‌گستراندند و ماهی‌های گرفتار شده در دام را روزهای دیگر از آب بیرون می‌کشیدند!

یهودیان شهر ایلات در برابر این امتحان الهی به سه گروه تقسیم شدند:

الف) گروه اوّل اکثریت گناه‌کار و خانواده‌هایشان.

ب) گروه دوم اقلیت ناهیان از منکر که اکثریت گناه کار را موعظه و نصیحت می کردند و می گفتند خداوند شما را با چیزی که دوست دارید آزمایش می کند، مراقب باشید از این امتحان سرافراز خارج شوید. هر چند اکثریت گناه کار به توصیه های ناهیان از منکر گوش نمی دادند اما آنها خسته و مأیوس نشده و به کار خود ادامه می دادند.

البته این درس عبرتی است برای همه ما که با یک بار گفتن و اثر نکردن مأیوس نشویم، بلکه آن را ادامه دهیم و مدامت داشته باشیم بالاخره تأثیر خواهد کرد. حضرت نوح علیه السلام در طول ۹۵۰ سال پیامبری خود موفق شد تنها حدود ۸۰ نفر را خداپرست کند.^۱ یعنی برای موحد کردن هر نفر تقریباً ۱۲ سال زحمت کشید! حال ما با یک بار نهی از منکر کردن، حتی نسبت به فرزندان و اعضای خانواده ناامید و مأیوس می شویم!

ج) گروه سوم بی طرف بودند. آنها به ناهیان از منکر می گفتند: چرا خودتان را به زحمت می اندازید؟ آنها را رها کنید، ما را در یک قبر که نمی گذارند! عیسی به دین خود موسی به دین خود! چرا سری که درد نمی کند دستمال می بندید! اما ناهیان از منکر در پاسخ آنها می گفتند: این کار ما دو فایده دارد: نخست این که ما به فریضه نهی از منکر که از واجبات مهم است عمل کرده ایم، و فردای قیامت مؤاخذه نخواهیم شد. دیگر این که شاید متنبه شوند و دست از کار خلاف خویش بردارند.

مدتی گذشت و عذاب الهی نازل شد. خداوند متعال در آیه ۱۶۵ سوره اعراف می فرماید:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ

۱. تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۱۰۵، ح ۵۰۹۳.

بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، (و لحظه عذاب فرا رسید؛) نهی‌کنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم؛ و کسانی را که ستم کردند، به خاطر نافرمانیشان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم».

در روایتی آمده: ناهیان از منکر به اکثریت آلوده و گروه بی تفاوت گفتند: ما نمی‌توانیم با شما در یک مکان زندگی کنیم، لذا دیواری میان خود کشیدند. ناهیان از منکر و خانوادهایشان این سوی دیوار، و آن دو گروه در سوی دیگر. بناگاه ناهیان از منکر سر و صدایی را از آن سوی دیوار شنیدند وقتی به آن‌جا نگرستند مشاهده کردند که تمام آنها به عذاب الهی گرفتار شدند، هم کسانی که دست به حيله شرعی زدند و هم گروهی که بی طرف بوده و با سکوت خود، کار گروه اول را تأیید کردند.^۱

کلاه شرعی!

همان‌گونه که در داستان «یاران روز شنبه» گذشت، عده‌ای از آنها اسیر هوا و هوس شده و دست به حيله شرعی زدند. بدین مناسبت، بحثی هر چند فشرده پیرامون حيله و کلاه شرعی لازم است؛ توجه فرمایید: حيله در اصل به معنای چاره‌جویی است، که گاه مثبت است و گاه منفی.

الف) حيله‌های منفی

حيله منفی در جایی به کار می‌رود که شخص می‌خواهد حقّی را باطل یا باطلی را حق جلوه دهد؛ مانند کاری که نمرود طغیانگر در برابر استدلال‌های

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۵۸، ح ۱۵۱.

قوی حضرت ابراهیم علیه السلام انجام داد. نمرود به حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: این خدایی که مردم را به پرستش او دعوت می‌کنی کیست؟

حضرت فرمود: خدای من کسی که جان انسان‌ها را می‌گیرد و به آنها جان می‌دهد **﴿يُحْيِي وَيُمِيت﴾** نمرود گفت: من هم جان می‌دهم و جان می‌ستانم.

سپس دستور داد دو زندانی محکوم به اعدام را حاضر کردند، یکی را آزاد کرد و دیگری را گردن زد! ^۱ نمرود برای این که حق را باطل جلوه دهد به این چاره‌جویی منفی و کلاه شرعی متوسل شد؛ هر چند حضرت ابراهیم پاسخ دیگری داد که او مات و مبهوت شد **﴿فبهت الذی کفر﴾** حضرت فرمود: خدای من کسی است که هر روز خورشید را از مشرق می‌آورد و در مغرب پنهان می‌کند. اگر راست می‌گویی که تو خدایی، کاری کن که فردا خورشید از مغرب طلوع و در مشرق غروب کند. نمرود با شنیدن این استدلال قوی، محکوم و منکوب و مبهوت شد. ^۲

خلاصه این که حیلۀ منفی در جایی به کار می‌رود که می‌خواهند حقی را باطل، یا باطلی را حق کنند.

ب) حیلۀ‌های مثبت

گاه حیلۀ‌هایی به منظور انجام حق و ابطال باطل به کار برده می‌شود؛ که این گونه حیلۀ‌ها مشروع است. مثلاً حضرت رسول صلی الله علیه و آله هنگامی که قصد داشت از محاصرهٔ مشرکان در مکه خارج شده و به مدینه هجرت کند دو کار انجام داد:

۱. نخست این که از حضرت علی علیه السلام خواست بجای او در بسترش بخوابد تا

۱. سورة بقره، آیه ۲۵۸.

۲. سورة بقره، آیه ۲۵۸.

دشمن متوجه خروج پیامبر ﷺ از خانه نگردد. علی علیه السلام عرض کرد: آیا با این کار شما به سلامت خواهید رفت؟ فرمود: بله؛ علی علیه السلام گفت: این کار را خواهم کرد و برای آن سجده شکر بجا آورد که جانش سپر بالای جان پیامبر ﷺ خواهد شد. این نوعی حيله و چاره‌جویی مثبت است.

۲. حضرت برای گم کردن رد پای خویش و گمراه کردن دشمن بجای این که به سمت شمال مکه، که مدینه در آن سمت قرار داشت، برود بر خلاف مسیر به سمت جنوب مکه حرکت کرد و در غار ثور پناه گرفت. این نیز نوعی چاره‌جویی برای فرار از دست دشمنان بود و در حقیقت برای ابطال نقشه‌های شوم و باطل دشمنان اسلام صورت گرفت و اشکالی ندارد.

کلاه شرعی چرا؟

بعضی افراد در پی کلاه شرعی هستند، چنین افرادی به دو منظور دست به این کار می‌زنند؟

۱. به قصد فریب مردم؛ همان‌گونه که نمرود می‌خواست مردم را بفریبد و همچنان بر گرده آنها سوار باشد. یا فرعون می‌خواست مردم را گول بزند و همچنان به عنوان خدا او را پرستش کنند. لذا در مقابل دعوت‌های حضرت موسی به یکتاپرستی، خطاب به وزیرش هامان گفت: برج بسیار بلندی بساز تا شاید خدای موسی را در آسمانها بیابم. در حالی که او به خوبی می‌دانست که این سخن اشتباه است، ولی برای فریب مردم دست به این حيله زد.

۲. به قصد فریب خود؛ شاید داستان زلیخا از همین قبیل باشد. زنان اشراف و بزرگان مصر را جمع کرد و به همه آنها ترنج و چاقویی داد و گفت: «هر زمان یوسف وارد شد ترنج‌ها را پوست بکنید» و آنها با ورود یوسف علیه السلام به جای

ترنج‌ها دستان خود را بریدند؛ زلیخا به این وسیله می‌خواست از عذاب وجدان رهایی پیدا کند. ولی در حقیقت خود را فریب داد و کوس رسوایی خویش را در سراسر مصر به صدا درآورد.

نمونه دیگر، بانک‌ها و صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ای است که سودهای نامشروع ۲۶٪ یا مقداری کمتر یا بیشتر را به عنوان کارمزد می‌گیرند در حالی که کارمزد ۲٪ و حداکثر ۴٪ است. اینها چون نمی‌توانند در کشور اسلامی صریحاً رباخواری کنند با این کلاه شرعی (که در حقیقت کلاهی بر سر خودشان می‌گذارند) زیرا اموال و دارایی خود را آلوده به حرام می‌کنند) گرفتار حیلۀ شرعی می‌شوند، و بدین وسیله باطلی را حق جلوه می‌دهند. چنین افرادی مرتکب دو گناه می‌شوند: یکی رباخواری و دیگری ریاکاری!^۱

پیش‌بینی پیامبر ﷺ درباره حیل‌های منفی آخرالزمان

حضرت علی علیه السلام در حال سخنرانی^۲ بود که شخصی برخاست و از حضرت پرسید: ای امیرمؤمنان! ما را از فتنه و مفهوم آن آگاه کن. آیا در این باره چیزی از پیامبر اسلام شنیده‌ای؟ حضرت فرمود: هنگامی که آیه شریفه ﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَبْرَأَ كُفْرًا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۳ نازل شد، دانستم تا زمانی که پیامبر ﷺ در بین ماست فتنه‌ای بر ما نازل نمی‌شود. سپس از حضرت رسول ﷺ پرسیدم: منظور از این فتنه که در آیه شریفه آمده چیست؟ حضرت فرمود: ای علی! امت من بعد از من در بوته آزمایش قرار می‌گیرند. از حضرت پرسیدم: ای پیامبر خدا!

۱. شرح بیشتر را در کتاب ما «حیل‌های شرعی و چاره‌جویی‌های صحیح» مطالعه فرمایید.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۱ و ۲.

مگر در جنگ اُحد، پس از آن که عده‌ای از مسلمانان (پاک‌باخته و خالص نظیر حمزه سیدالشهدا) به شهادت رسیدند و من از این که به فیض شهادت نایل نشده بودم ناراحت شدم به من فرمودی: «تو را به شهادت بشارت می‌دهم و تو سرانجام شهید خواهی شد؟» حضرت فرمود: آنچه گفتم صحیح است (و تحقق خواهد یافت) ولیکن بگو بدانم در آن لحظه چگونه صبر و تحمل خواهی کرد؟ عرض کردم: چنین موردی از موارد صبر نیست، بلکه بشارت محسوب می‌شود و جای شکر دارد (شهادت نعمت است نه مصیبت) سپس حضرت فرمود: «يَا عَلِيُّ إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمْنُونُ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنُّونَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمَنُونَ سَطَوَتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ؛ عَلِيُّ جَانِّ! این مردم بعد از من به وسیله اموال و ثروتشان آزمایش می‌شوند، و دیندار بودن را مَتّی بر خدا قرار می‌دهند و با این حال انتظار رحمتش را دارند، و از قدرت و خشمش خود را در امان می‌بینند. محرمات الهی را به وسیله شبهات دروغین و غیر واقعی و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌شمرند».

حضرت رسول پس از بیان مطلب کلی و اجمالی در مورد فتنه‌های آخرالزمان، به سه مصداق در مورد آن به صورت خاص اشاره می‌کند. توجّه فرماید:

۱. «فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالتَّبَيِّذِ؛ با نام «تبید» آلوده شراب‌خواری می‌شوند» زمانی که پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند، آب مدینه که سنگین‌تر از آب مکه بود با دستگاه گوارشی آنها سازگار نبود و آنها را اذیت می‌کرد. حضرت برای رفع این مشکل، دستور داد در هر ظرف بزر آبی چند عدد خرما بیندازند به گونه‌ای که آب مضاف نشود. سپس از آن آب برای نوشیدن و دیگر مصارف استفاده کنند، و با این کار سنگینی آب مدینه از بین رفت. اما

عده‌ای، از این چاره‌جویی مثبت حضرت رسول ﷺ سوء استفاده کرده و مقدار زیادی خرما در آب ریختند که پس از مدتی تبدیل به شراب شد و آن را به عنوان نبیذ خوردند. حضرت رسول ﷺ در حیات خویش پیش‌بینی کرد که مسلمانان بعد از وی گرفتار چنین کلاه شرعی منفی و ناپسندی شوند و در قالب نبیذ و مانند آن، آلوده شراب‌خواری شوند.

۲. «وَالسُّحْتِ بِالْهَدِيَّةِ؛ و رشوه را به نام هدیه حلال خواهند شمرد».

اکنون در گوشه و کنار جامعه با این پدیده شوم مواجه هستیم، که برخی از افراد ضعیف الایمان رشوه‌خوار یا رشوه‌دهنده، در پوشش «هدیه»، «کادو»، «زیرمیزی»، «حق و حساب» و مانند آن، آلوده این گناه بزر می‌شوند. اشعث بن قیس منافق^۱ در عصر حضرت علی علیه السلام از این نمونه افراد بود. به داستان او از زبان حضرت علی علیه السلام توجه فرمایید:

حضرت علی علیه السلام و هدیه شبانه!

اشعث بن قیس منافق، عامل بسیاری از مفساد و اختلافات دوران کوتاه خلافت حضرت بود. ظاهراً اشعث با کسی اختلافی داشت، و پرونده این اختلاف نزد حضرت علی علیه السلام بود، و قرار بود روز بعد در مورد آن قضاوت کند. حضرت می‌فرماید: «از سرگذشت عقیل شگفت‌آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سرپوشیده پر از حلوی خوش طعم و لذیذ به درب خانه ما آورد. ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم. گویا آن را با آب دهان مار، یا استفراغش خمیر کرده بودند! لذا نگاه تندی به او افکندم و گفتم: «آیا این کاسه

۱. شرح حال این شخص منافق را از زبان علی علیه السلام در خطبه ۱۹ نهج البلاغه مطالعه فرمایید.

حلوأ رشوه است؟ یا صدقه؟ یا زکات؟^۱ علی، نه اهل رشوه است تا به سبب رشوه بر خلاف حق قضاوت کند و نه اهل صدقه و زکات، که اینها بر بنی هاشم حرام است.

اشعث که از این برخورد قاطع و تند امیر زمامداران، دست و پای خود را گم کرده بود، گفت: نه، هیچ کدام نیست، بلکه هدیه است! هر مسلمانی حق دارد به مسلمان دیگر هدیه دهد.

حضرت که چهره هزار رنگ اشعث را می شناخت و به نیت واقعی او واقف گشته بود، فرمود: اشعث! آیا دیوانه شده‌ای؟! یا عقلت را از دست داده‌ای؟! یا هذیان می‌گویی؟! تو نیمه شب با این کاسه حلوا می‌خواهی علی را بفریبی و او را به ظلم دعوت کنی تا فردا به نفع تو حکم دهد! اشعث تو مرا با خود مقایسه کرده‌ای! بگذار تا خود را بشناسانم: اشعث این حلوا که سهل است چون این حلوایی که من دیدم، گویا با آب دهان مار مخلوط گشته [اگر چه ظاهری زیبا دارد؛ ولی باطنش بسیار کثیف است]. به خدا قسم اگر آسمانهای هفتگانه را به علی دهند تا بر مورچه‌ای ظلم کند، چنین نخواهد کرد.

حضرت پس از بیان این داستان عجیب، جمله‌ای بسیار زیبا و سرشار از عدالت می‌گوید که جز علی کسی نمی‌تواند به زبان آورد، و شایسته است این جملات با آب طلا نوشته و در تمام ادارات در مقابل چشمان مسئولان نصب شود. فرمود:

۱. به یقین زکات (مال و فطره) بر تمام بنی هاشم حرام است، و صدقه که اشاره به انفاق‌های مستحبی است و بنابر قول مشهور بر بنی هاشم حرام نیست ممکن است بر خصوص اهل بیت علیهم‌السلام حرام بوده باشد. بعضی نیز احتمال داده‌اند که صدقه اشاره به کفارات و صدقات واجبه غیر از زکات باشد که آن هم بر بنی هاشم حرام است (پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج ۸، ص ۴۱۷).

«وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْاَقَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا، عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِيْ نَمْلَةٍ اَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعْبَرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَ اِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِيْ لَآهُوْنٌ مِّنْ وَرَقَةٍ فِيْ فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا؛ به خداوند سوگند! اگر اقلیم‌های هفتگانه با آنچه در زیر آسمانهاست (همه جهان هستی) را به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جویی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم، هرگز چنین نخواهم کرد! (چراکه) دنیای شما، از بر جویده‌ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی‌ارزش‌تر است».^۱

۳. «وَ الرَّبَّاءُ بِالْبَيْعِ؛ و در پوشش بیع به رباخواری می‌پردازند».^۲ برای رهایی از ربا و در عین حال به دست آوردن سود مناسب، گاه می‌توان از حیلۀ مثبت استفاده کرد. مثلاً شما می‌خواهید مبلغ ۱۰ میلیون تومان وام به کسی بدهید که بعد از دو سال به شما بازگرداند و در عین حال ارزش پولتان حفظ شود. اگر ۱۰ میلیون بدهید و ۱۲ میلیون بگیرید ربا و حرام است اما می‌توانید معادل ۱۰ میلیون سکه طلا به طرف مقابل بدهید و بعد از دو سال همان مقدار سکه از او بگیرید. به این طریق ارزش پولتان بعد از دو سال حفظ شده و آلوده به رباخواری هم نشده‌اید. این حیلۀ مثبت است. اما آنچه که در میان بعضی مرسوم است که ۱۰ میلیون تومان به ضمیمه یک قوطی کبریت می‌دهند و بعد از مدتی ۱۲ میلیون می‌گیرند و دو میلیون را ارزش قوطی کبریت حساب می‌کنند همان رباخواری در پوشش بیع است و جزء حیلۀ‌های شرعی منفی و ناصحیح محسوب می‌شود. چراکه یکی از شرایط معامله جدی بودن آن است و در این جا قصد جدی وجود ندارد و در هیچ جای عالم یک قوطی کبریت به دو میلیون تومان خرید و فروش نمی‌شود. بنابراین، اگر چاره‌جویی در مسیر حق و به

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. همان، خطبه ۱۵۶.

صورت جدی باشد اشکال ندارد، اما آنچه به منظور باطل کردن حق و حق جلوه نمودن باطل و به صورت صحنه‌سازی و ظاهرسازی است، جایز نیست.

قرآن مجید که از سوی خداوند نازل شده هدفش این است که مردم را از ظلمت‌ها و تاریکی‌ها به سوی نور دعوت کند ﴿لَتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱ از ظلمت گناه، ظلمت جهل و نادانی، ظلمت نفاق و ظلمت اختلاف، به سوی نور توحید، حق، عدالت، اطاعت، وحدت و اتحاد دعوت نماید. قرآن برای رسیدن به این هدف، از روش‌های متفاوتی بهره گرفته، که می‌توان همه آنها را در دو روش خلاصه کرد: روش مستقیم، و روش غیر مستقیم.

۱. در روش مستقیم مردم را به اشکال مختلف مورد خطاب قرار داده است. مثلاً در مورد روزه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾؛^۲ ای افرادی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما مقرر شده» که در این جا مؤمنان مورد خطاب مستقیم پروردگار قرار گرفته‌اند. و گاه این خطاب مستقیم متوجه عموم مردم، اعم از افراد با ایمان و غیر آنهاست. مثلاً در آیه شریفه ۲۳ سوره یونس می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْتُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ﴾؛ ای مردم! ستم‌های شما به زیان خود شماست» خلاصه این که گاهی اوقات خداوند برای اخراج مردم از تاریکی‌ها به سوی نور از روش مستقیم بهره گرفته است.

۲. در روش غیر مستقیم حالات انبیای پیشین و امت‌های گذشته و سرنوشت ظالمان و عاقبت بدکاران را بیان می‌کند، تا به‌طور غیر مستقیم به ما بفهماند که اگر شما هم همین راه و روش را در پیش بگیرید همان سرنوشت را خواهید داشت، و از این جهت تفاوتی میان امت‌های پیشین و امروز نیست، و بیان سرگذشت

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

اصحاب السبت برای همین منظور است و یکی از درس‌های مهمی که باید از این داستان گرفت موضع‌گیری گروه بی تفاوت‌ها، و نتیجه آن است.

همان‌گونه که گذشت آنها برای این که خودشان را گول بزنند گفتند: «نهی از منکر تأثیر ندارد، بنابراین وظیفه‌ای نداریم» توضیح این که امر به معروف و نهی از منکر سه شرط دارد، که با حاصل شدن هر سه انجام آن واجب می‌شود: ۱. شناختن «معروف» و «منکر» از نظر موضوعی و حکمی. مثلاً اگر بخواهیم در مورد قمار نهی از منکر کنیم باید بدانیم قمار از نظر اسلام حرام است و نیز بدانیم کاری که این اشخاص انجام می‌دهند قمار است.

۲. احتمال تأثیر؛ بنابراین، اگر یقین داشته باشم امر و نهی من در فرد یا افراد مخصوصی هیچ اثری ندارد وظیفه‌ای در قبال آنها ندارم. حداقل احتمال تأثیر لازم است.

۳. امن از ضرر؛ انجام این فریضه برای مکلف ضرر مهمی نداشته باشد، اگر واقعاً ضرر و خطر مهمی داشته باشد واجب نیست.

کسانی که می‌خواهند از زیر بار این فریضه مهم شانه خالی کنند یکی از شرایط سه‌گانه را دستکاری می‌کنند، و بی تفاوت‌های اصحاب السبت به سراغ شرط دوم رفته و خطاب به ناهیان از منکر گفتند: «چرا کسانی را موعظه می‌کنید که (نهی از منکر در آنها تأثیری ندارد و) عاقبت آنها هلاکت و نابودی است» یا جملاتی از این قبیل که در موارد مشابه گفته می‌شود، مثل این که: «این کار مشقت بر سندان زدن، و آب در هاون کوبیدن است» که البته این کار به منظور گول زدن خود آنها بوده، اما ناهیان از منکر تسلیم نشدند، و گفتند ما احتمال تأثیر می‌دهیم و به وظیفه خود عمل کردند و پاداش آن را گرفتند. همان‌گونه که بی تفاوت‌ها مجازات شدند.

خوانندگان محترم! مراقب باشیم خود را فریب ندهیم، و اگر خود را گول بزنیم نمی‌توانیم خدا را فریب دهیم. امر به معروف و نهی از منکر چنانچه با زبان خوش و توأم با ادب و احترام انجام شود غالباً اثر می‌کند.

مراحل امر به معروف و نهی از منکر

این فریضه الهی از جهتی دو مرحله دارد؛ یک مرحله آن وظیفه عموم مردم است. و مرحله دیگر، بر عهده حکومت اسلامی است و مردم نباید در آن دخالت کنند.

قرآن مجید به هر دو مرحله اشاره کرده است:

۱. مرحله قلبی و زبانی؛ یعنی با دیدن یک منکر در قلب و روح از آن گناه و گناه‌کار بیزار شوم و این بیزاری سبب شود که با زبان خوش توأم با ادب و احترام نهی از منکر کنم.

آیه شریفه ۱۱۰ سوره آل عمران به این مرحله اشاره دارد. توجه فرمایید:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»؛

شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند، (چه این که) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

این آیه شریفه که امر به معروف و نهی از منکر را یک وظیفه همگانی اعلام می‌کند ناظر به مرحله قلبی و زبانی این فریضه بزرگ الهی است. ضمناً از آیه شریفه استفاده می‌شود که رمز برتری امت اسلامی بر سایر امت‌ها امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خداست.

۲. مرحله فیزیکی و اجرایی؛ مثلاً اگر در مکانی با عده‌ای برخورد کردیم که مشغول شراب‌خوری یا استعمال مواد مخدر هستند و تذکرات زبانی اثر نکرد،

عموم مردم نمی‌توانند با آنها درگیر شوند و برخورد فیزیکی ایجاد کنند بلکه لازم است حکومت اسلامی وارد عمل شده، آنها را دستگیر و بساط گناه را جمع کند. آیه شریفه ۱۰۴ سوره آل عمران به این مرحله اشاره دارد؛ توجّه فرماید:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (برای رسیدن به وحدت) باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و رستگاران آنها هستند».

این آیه شریفه که امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه گروه خاصی می‌داند، نه همه مردم، ناظر به مرحله فیزیکی و اجرایی این فریضة الهی است، که بر عهده حکومت اسلامی است و لذا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم بر اجرای امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از اصول مهم آن تصریح شده، هر چند متأسفانه درست به این قانون عمل نشده است و باید یک وزارتخانه به این نام تأسیس شود و این اصل به زمین مانده را احیا کند.

خلاصه این که مرحله قلبی و زبانی امر به معروف و نهی از منکر بر عهده همه مردم، و مرحله فیزیکی و اجرایی آن بر عهده حکومت اسلامی است.

سؤال: دنیای امروز این تقسیم‌بندی را قبول ندارد و معتقد است که همه مراحل بر عهده حکومت است و مردم عادی وظیفه ندارند در زندگی خصوصی دیگران دخالت کرده و با فساد مبارزه کنند.

کدام صحیح است: حرف دنیای امروز، یا آنچه اسلام مطرح کرده است؟

جواب: پاسخ این سؤال، با چند مثال شفاف و واضح، روشن می‌شود:

الف) اکنون آنفولانزای نوع A در سراسر جهان شایع شده و رو به گسترش است. اگر خدای ناکرده همه گیر شود و همه موظف به تزریق واکسن و رعایت نکات خاص بهداشتی شوند و عده‌ای این امور را مراعات نکنند و باعث

خساراتی به دیگران شوند آیا مردم عادی به آنها تذکر نمی دهند و آنها را وادار به رعایت سفارش های بهداشتی نمی کنند؟

ب) اگر یکی از اهالی یک کوچه راه فاضلابش را به داخل کوچه هدایت کند و با جریان فاضلاب در داخل کوچه باعث انتشار بوی نامطبوع و متعفن و شیوع میکروب بعضی از بیماری ها گردد، آیا همه همسایگان به وی اعتراض نمی کنند و او را به خاطر این کار زشت توبیخ و سرزنش نمی نمایند؟

ج) چنانچه در محله ای فردی مبتلا به مواد مخدری باشد، و خطر به انحراف کشیدن سایر جوانان محله نیز وجود داشته باشد، آیا اهالی محل او را نهی از منکر نمی کنند؟

بنابراین، سخن دنیای امروز، سخن صحیحی نیست و آنها گویا یک مطلب را فراموش کرده اند و آن این که اساس امر به معروف و نهی از منکر بر اساس زندگی اجتماعی بشر نهاده شده، و زندگی بشر مخصوصاً در عصر و زمان ما از هم جدا نیست تا آن جا که از آن به دهکده جهانی تعبیر می شود. کار به جایی رسیده که امروز دنیا به تولیدکنندگان گازهای گلخانه ای که لایه اُذن کره زمین را سوراخ کرده و خطر عبور اشعه ماورای بنفش از آن روزنه ها می رود و این تهدیدی برای بشر محسوب می شود، اعتراض می کند، آری عامه مردم اگر خطری حتی در آسمان زندگی آنها را تهدید کند ساکت نمی نشینند و عکس العمل نشان می دهند، چون سرنوشت همه به یکدیگر گره خورده است.

اگر در زندگی مادی حق اعتراض برای آحاد جامعه وجود دارد و این حق مختص حکومت ها نیست، در زندگی معنوی و آلودگی های مربوط به روح و روان افراد و جامعه نیز این حق وجود دارد شراب خواری و قماربازی و اعتیاد

و دیگر گناهان روح مردم را بیمار می‌کند و باعث سرایت به دیگران می‌شود. بنابراین، همه مردم حق دارند با قلب و زبان در برابر آن عکس‌العمل نشان داده، و کارهای عملی را به حکومت بسپارند. اسلام، این قانون مترقی و بسیار ارزشمند را بیش از ۱۴۰۰ سال قبل برای بشر به ارمغان آورد، ولی دنیای غرب هنوز فلسفه آن را درک نکرده است.

یکی از بزرگان می‌گوید: اگر در غرب عالم گناهی رخ داد و تو می‌توانی در شرق عالم نسبت به آن اعتراض کنی و این اعتراض تو تأثیری دارد، اعتراض کن و ساکت منشین و گرنه تو هم شریک گناه خواهی بود.^۱ چه تشبیه‌های زیبایی در روایات اسلامی دیده می‌شود، به عنوان نمونه در برخی روایات تمام مردم یک جامعه به مسافران یک کشتی تشبیه شده‌اند. اگر یکی از مسافران بگوید: مکانی که من نشسته‌ام و کرایه آن را داده‌ام تعلق به من دارد و می‌خواهم آن را سوراخ کنم، همه ساکنان کشتی به او اعتراض می‌کنند که ای آدم بی‌عقل و نادان! اگر کشتی را سوراخ کنی فقط خودت غرق نمی‌شوی، بلکه همه را غرق می‌کنی چون سرنوشت همه مسافران یکی کشتی به هم گره خورده است.^۲

بنابراین، همان گونه که بیماری‌های جسمی از شرق به غرب سرایت می‌کند، و مردم نسبت به آن عکس‌العمل نشان می‌دهند، بیماری‌های روحی، گناهان و منکرات نیز چنین هستند و همه مردم وظیفه دارند امر به معروف و نهی از منکر کنند، چرا که اگر این فریضه الهی ترک شود و مردم در مقابل ترک واجبات و ارتکاب گناهان و محرمات ساکت بنشینند، جامعه فاسد گشته و به تباهی کشیده می‌شود.

۱. شجره طوبی، ص ۴۹.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۶۸.

روش امر به معروف و نهی از منکر

اگر مردم با زبان خوش و روی گشاده و بدون عصبانیت و همراه با ادب و احترام دیگران را نهی از منکر کنند و در برخورد با هر کس از ادبیات متناسب با سن و سال و موقعیت و شخصیت و دیگر ویژگی‌های طرف مقابل استفاده نمایند، غالباً نتیجه خواهد داد، حتی اگر نهی کننده نوجوانی کم سن و سال و نهی شونده پیرمردی کهنسال باشد.

به داستان زیر توجه فرمایید:

روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام، که نوجوان کم سن و سالی بودند، مشاهده کردند پیرمرد کهنسالی در حال وضو گرفتن است، اما وضویش را صحیح انجام نمی‌دهد. به اتفاق هم نزد پیرمرد رفته، از او خواهش کردند که وضویشان را تماشا نموده، سپس قضاوت کند کدام بهتر وضو می‌گیرد. پیرمرد پذیرفت و آن دو یکی پس از دیگری وضو گرفتند و وضوی هر دو صحیح، بلکه هر کدام بهتر از دیگری بود. پیرمرد متوجه اشتباه خویش در وضو گرفتن شد و گفت: وضوی شما بسیار خوب بود، این من بودم که عمری غلط وضو می‌گرفتم. و اکنون از شما وضوی صحیح را تعلیم دیدم.^۱ آری، اگر این فریضه به صورت منطقی و مؤدبانه و دوستانه انجام شود مؤثر خواهد بود.

امر به معروف و نهی از منکر در روایات

روایات در این زمینه فراوان است، به عنوان نمونه به سه مورد آن اشاره می‌شود تا بدانیم اسلام برای این فریضه چه جایگاهی قائل است، و ما چه

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳ (فصل فی مکارم اخلاقهما علیهما السلام)، ص ۴۵۲.

می‌کنیم. توجّه فرمایید:

۱. حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَخَلِيفَةُ رَسُولِهِ؛ کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند خلیفه خدا بر روی زمین و جانشین رسول خداست».^۱

آیا مقام و منزلتی بالاتر از جانشینی خدا و رسول تصوّر می‌شود؟! علت این که امر به معروف و نهی از منکر خلیفه الله و الرسول می‌شود، این است که برخی عبادات مانند نماز و روزه را خداوند انجام نمی‌دهد اما امر به معروف و نهی از منکر را خداوند هم انجام می‌دهد، و پیامبر و امت هم باید بجا آورند، و لذا کسی که آن را انجام می‌دهد جانشین خدا و پیامبر می‌شود.

۲. حضرت علی علیه السلام فرمود: «قَوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ؛ اساس و ستون و پایه شریعت بر دو چیز استوار است: امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود درباره مجرمان».^۲

۳. در روایت دیگری از آن حضرت، که در بستر شهادت از وجود مبارکش صادر شده می‌خوانیم: «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوَلَّى عَلَيْكُمْ أَشْرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ؛ فریضه امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، اگر چنین کنید اشرار بر شما مسلط می‌شوند، آنگاه (اگر) خوبانتان (همه) دعا کنند (که شرّ آنها کوتاه شود) دعایشان اجابت نمی‌شود».^۳

از مجموع روایات مذکور اهمیّت فوق‌العاده انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و خطر فراوان ترک این دو فریضه الهی روشن شد.

۱. میزان الحکمه، ج ۶، باب ۲۶۸۴، ح ۱۲۶۸۶.

۲. همان، ح ۱۲۶۸۸.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۹۰، ح ۷۵.



اصحاب السّفینه

«یاران کشتی» اشاره به مؤمنانی است که همراه حضرت نوح علیه السلام سوار بر کشتی نجات شدند؛ که سوره عنکبوت به سرگذشت آنان اشاره نموده است. توّجه فرمایید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»؛ و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ و او در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد.^۱

مدّت ۹۵۰ سال، عمر حضرت نوح علیه السلام قبل از طوفان بود، اما این که چند سال دیگر پس از طوفان عمر کرد؟ در قرآن مجید نیامده است؛ و در مجموع در مورد مقدار عمر آن حضرت اختلاف نظر وجود دارد.^۲

«فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ»؛ سرانجام طوفان (عظیم) آنان را فرا گرفت، در حالی که ستمکار بودند.^۳

۱. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۲. مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹۱ می‌گوید: مورخان درباره عمر نوح علیه السلام اختلاف کرده و ۱۰۰۰، ۱۴۵۰، ۱۴۷۰ و نیز ۲۳۰۰ سال گفته‌اند. و البته در اخبار معتبر عمر آن حضرت ۲۵۰۰ سال ذکر شده است» (تاریخ انبیا، محلاتی، ص ۶۴).

۳. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

آنها هم به خود ظلم کردند، هم به دیگر مردم که ایمان آورده بودند و هم به حضرت نوح علیه السلام که برای هدایتشان بسیار زحمت کشید. و سرانجام ظلم و ستم، فنا و نابودی است.

«فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ»؛ ما او و همراهانش را که بر کشتی سوار بودند رهایی بخشیدیم، و آن را آیتی برای جهانیان قرار دادیم!.^۱ همان‌گونه که عاقبت ظلم و ستم فنا و نابودی است، سرانجام ایمان و تقوا نجات و رهایی است، و لذا مؤمنان به حضرت نوح علیه السلام به همراه آن حضرت نجات یافتند.

نکاتی در مورد زندگانی حضرت نوح علیه السلام

درباره نوح پیامبر علیه السلام سخن بسیار است، ولی پنج نکته مهم عبرت‌آمیز وجود دارد، که در این مباحث به آن اشاره می‌کنیم:

۱. مؤمنان به نوح پیامبر علیه السلام

قرآن مجید می‌فرماید: گروهی از جوانان کم درآمد و فقیر به آن حضرت ایمان آوردند. ولی ثروتمندان و اغنیا به حضرت نوح علیه السلام ایراد گرفتند و به او اعتراض کردند؛ به چگونگی اعتراض آنها توجه کنید:

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ»؛ اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز افراد پست ساده‌لوح مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما

۱. سوره عنکبوت، آیه ۱۵.

فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم، بلکه گمان می‌کنیم که شما دروغگو هستید!». ^۱
 حضرت نوح علیه السلام در پاسخ آنها فرمود: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ»؛ و من، کسانی را که ایمان آورده‌اند، (به خاطر شما) از خود طرد نمی‌کنم، چرا که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد؛ (اگر آنها را از خود برانم، در دادگاه قیامت، خصم من خواهند بود)، ولی شما را گروهی می‌بینم که جهالت به خرج می‌دهید!». ^۲

و در ادامه فرمود: «وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»؛ ای قوم من! چه کسی مرا در برابر (مجازات) خدا یاری می‌دهد اگر آنان را طرد کنم؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟!». ^۳

ایراد مذکور مخصوص حضرت نوح نبود!

آنچه در مورد پیروان حضرت نوح علیه السلام و مخالفانش گفته شد، اختصاص به آن حضرت نداشته، بلکه در مورد سایر پیامبران نیز چنین بوده است. اولین گروهی که به پیامبران ایمان می‌آوردند جوان‌های کارگر و کم‌درآمد و بااخلاص بودند و ثروتمندان نسبت به این مسأله اشکال کرده و نق می‌زدند. و همین ایراد بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز وارد شد. عده‌ای از اشراف و ثروتمندان مکه خدمت حضرت رسیده و عرض کردند: ما حاضریم به شما ایمان بیاوریم ولی این قماش افراد کم‌درآمد برخواسته از طبقات پایین اجتماع را که با ما ثروتمندان تناسبی ندارند از خود دور کن. خداوند در پاسخشان خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

۱. سوره هود، آیه ۲۷.

۲. سوره هود، آیه ۲۹.

۳. سوره هود، آیه ۳۰.

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»؛ با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است، اطاعت مکن!»^۱

این مطلب در مورد حضرت موسی علیه السلام نیز به چشم می خورد. آن حضرت به اتفاق برادرش هارون با لباس چوپانی برای هدایت فرعون به نزد او رفتند. حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه^۲ در این مورد چنین می فرماید:

موسی بن عمران با برادرش هارون بر فرعون وارد شدند، در حالی که لباس های پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی بود. با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان پروردگار شود حکومت و ملکش باقی خواهد ماند و عزت و قدرتش دوام یابد.

اما فرعون گفت: «آیا از این دو نفر تعجب نمی کنید؟ که با من شرط می کنند بقای ملک و دوام عزتم بستگی به خواست آنها داشته باشد، در حالی که فقر و بیچارگی از سر و وضعشان می بارد (اگر راست می گویند) چرا دستبندهایی از طلا به آنها داده نشده است؟!

۱. سورة كهف، آیه ۲۸.

۲. این خطبه، که معروف به خطبه قاصعه (به معنای کوبنده) است، در مورد تغییر سنت های عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گوید. زیرا در عصر آن حضرت افراد کم درآمد با ایمان در اطراف او بودند و نظام ارزشی بر اساس ایمان افراد بود نه ثروت آنها، اما در عصر عثمان این مطلب کاملاً معکوس شد و افراد ثروتمند و صاحبان جاه و مقام اطراف خلیفه را گرفتند. زمانی که حضرت علی علیه السلام به خلافت ظاهری رسید تصمیم گرفت نظام ارزشی را تغییر داده، به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بازگرداند.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ این ایراد فرعون می فرماید: اگر خداوند می خواست به هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش، درهای گنجها و معادن طلا و باغ های خرّم و سرسبز را به روی آنها بگشاید می گشود، و اگر می خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنها گسیل دارد، گسیل می داشت، اما اگر این کار را می کرد امتحان از بین می رفت و پاداش و جزا بی اثر می شد».

حضرت مطالب مفصّلی در ادامه خطبه فرموده که خلاصه آن این است.
«خداوند چنین کاری را با پیامبرانش نکرد تا ارزش در لباس فاخر و زیورآلات و پول و مقام خلاصه نشود، بلکه ارزش جای حقیقی خود را پیدا کند.

اهمّیت نظام ارزشی هر جامعه

یکی از مهم ترین چیزهایی که در سرنوشت اجتماع تأثیرگذار است، نظام ارزشی آن جامعه است. جامعه برای هر چیزی اهمّیت قائل شود و آن را ارزش قلمداد کند، مردم به سمت همان چیز می روند تا در جامعه ممتاز شوند. اگر در جامعه ای مقام و ثروت، ملاک ارزش شناخته شود، غالب مردم به سوی آن می روند و مسابقه مقام و ثروت برگزار می گردد. میلیاردها تومان هزینه می کنند تا پست مهم و مناسبی اختیار کنند. خانه ای می خرند که چندین میلیارد تومان در آن هزینه شده باشد؛ خانه ای در بهترین نقطه شهر، مجهّز به سیستم هوشمند که حتی اگر در خارج از کشور باشد و کسی به قصد سرقت وارد خانه اش شود، هم صاحب خانه مطلع می شود و هم پلیس در جریان قرار می گیرد! بنابراین، اگر معیار ارزشی جامعه ای پول و ثروت باشد همه مردم برای به دست آوردن بیشتر آن دو مسابقه می دهند. اما اگر در جامعه ای شخصیت در علم و تقوا و ایمان بود

مردم هم به سوی این ارزش‌های معنوی سوق پیدا می‌کند.

کار پیامبر اسلام ﷺ تغییر نظام ارزشی عصر جاهلیت بود. لذا هنگامی که قرآن بر آن حضرت نازل شد و پیامبر ﷺ اسلام را به مردم عرضه کرد، گفتند: «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»؛ چرا این قرآن بر مرد بزر (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است.^۱

علت این نوع برخورد مشرکان مکه، این بود که نظام ارزشی آنها پول و مقام بود. و لذا وقتی که از آن حضرت معجزه خواستند بر همین اساس و دیدگاه تقاضای خود را مطرح کردند. توجه فرمایید:

«وَقَالُوا لَنُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتَقْعِرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قِيبًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرِفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»؛ و گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی، یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد؛ و در لابه‌لای آن نهرها جاری سازی. یا قطعات (سنگ‌های) آسمان را آن چنان که می‌پنداری، بر سر ما فرود آوری؛ یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری. یا برای تو خانه‌ای پر نقش و نگار از طلا باشد، یا به آسمان بالا روی، و حتی اگر به آسمان روی ایمان نمی‌آوریم، مگر این که نامه‌ای (از سوی خدا) بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم!» بگو: «منزه است پروردگارم (از این سخنان بی‌معنا)! مگر جز انسانی فرستاده (از سوی خدا) هستم؟!»^۲

۱. سوره زخرف، آیه ۳۱.

۲. سوره اسراء، آیات ۹۰ - ۹۳.

پیامبر ﷺ مبعوث شد که این نظام ارزشی عصر جاهلیّت که محصول آن ابوسفیان‌ها و ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها بودند را عوض کند و نظام ارزشی اسلام را که محصول آن سلمان‌ها و ابوذر‌ها و مقداده‌هاست جایگزین آن کند.

شیخ بهایی و ترویج نظام ارزشی

شیخ بهایی رحمته الله از علمای بزرگ شیعه خدمات زیاد و کارهای مهمی انجام داد. شاه عباس تصمیم گرفت به عنوان تقدیر و تشکر از زحمات شیخ جایزه‌ای به وی تقدیم کند. در این زمینه با آن عالم جلیل القدر مشورت کرد. شیخ گفت: من هیچ توقّعی از شما ندارم، جز این که یک روز اسب مخصوص سلطنتی را در اختیارم بگذاری تا در خیابان چهار باغ سوار بر آن شوم و تو پیاده همراه من بیایی! شاه گفت: این چه درخواستی است و چه فایده‌ای برای تو دارد؟ شیخ گفت: بعداً آثار آن را خواهید دید! شاه عباس موافقت کرد و آن کار انجام شد، و مردم به ارزش و موقعیت علم و علما پی بردند و علم و دانش از ارزش‌های اصیل جامعه شد و اقبال مردم به حوزه‌های علمیّه زیاد شد.

پس از یک سال تمام مدارس علمیّه اصفهان مملوّ از طّلاب علوم دینیّه شد. آری هر چیزی که به عنوان ارزش در جامعه مطرح شود مردم به سوی همان چیز جذب می‌شوند. لذا باید نسبت به این مسأله مهم توجّه کافی و لازم را مبذول داشت که اگر ارزش‌ها از مسیر اصلی خود منحرف شوند جوان‌های جامعه نیز به انحراف کشیده می‌شوند.

تفاوت نظام ارزشی دنیای امروز با جمهوری اسلامی

نظام ارزشی دنیای امروز دلار و یورو و پست و مقام است، و اینها نباید نظام

ارزشی حکومت اسلامی باشد. گاه دیده می‌شود، که در بعضی موارد آهسته آهسته دنباله‌رو نظام ارزشی غرب می‌شویم. مثلاً در نظام ارزشی آنها اگر چند زن در کابینه دولت حضور نداشته باشند مشکل ایجاد می‌شود، ما هم به تبعیت از آنها چنین می‌کنیم! در حالی که تبعیت کردن از نظام ارزشی آنها ما را بیچاره خواهد کرد. ما نباید برای به دست آوردن رأی مردم در انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس شورای اسلامی یا دیگر انتخابات این همه پول خرج کنیم، بلکه مردم باید بر اساس معیارهای برخاسته از نظام ارزشی اسلام همچون تقوا، ایمان، علم، دانش، سابقه مبارزاتی، حضور در میدان‌های جهاد و شهادت و مانند آن، فرد مورد نظر خود را انتخاب کنند.

حضرت نوح پیامبر علیه السلام برای حفظ نظام ارزشی خود حاضر نشد به خواسته ثروتمندان و صاحبان قدرت تن در دهد و تسلیم آنها شود، ما نیز به تبعیت از پیامبران الهی باید در حفظ نظام ارزشی خود کوشا باشیم و اجازه ندهیم آن را دستخوش تغییر کنند، که آثار بد و پیامدهای شومی به جای خواهد گذاشت.

حضرت علی علیه السلام حتی در اوج قدرت و به هنگام رسیدن به خلافت و پس از آن، ساده‌ترین لباس (لباس کرباس) را می‌پوشد و از ساده‌ترین غذا (نان جو) استفاده می‌کند تا لباس گران‌قیمت و سفره رنگین ارزش محسوب نشود و مردم به ارزش‌های واقعی و حقیقی رهنمون شوند. آن حضرت بسیار تلاش کرد و خون دل خورد تا نظام ارزشی انحراف‌یافته عصر خلفای سه گانه را به نظام ارزشی زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر دهد، که متأسفانه به آن حضرت مهلت ندادند و شهیدش کردند و گرنه دوباره جامعه به سراغ افرادی همچون سلمان‌ها و ابوذر‌ها و مالک‌ها و رشیدها و مانند آنها می‌رفت، نه این که زمام امور خود را به جنایتکارانی همچون حجاج بن یوسف ثقفی و مانند آن بسپارد.

۲. روش تبلیغی حضرت نوح علیه السلام

می دانیم که حضرت نوح علیه السلام قبل از طوفان ۹۵۰ سال در میان قومش مشغول تبلیغ آیین خویش بود، همان گونه که اطلاع داریم در این مدّت طولانی، تنها حدود ۸۰ نفر به آن حضرت ایمان آوردند؛ تقریباً هر ۱۲ سال یک نفر هدایت شد. آری آن حضرت برای هدایت هر نفر ۱۲ سال زحمت کشید و وقت گذاشت. راستی حضرت نوح علیه السلام چگونه تبلیغ می کرد و از چه روش هایی سود می برد؟ امروزه برای تبلیغات ابزار و وسایل فراوانی در اختیار است. تریبون های مساجد، حسینیه ها، مجالس مذهبی، نمازهای جمعه، روزنامه ها، کتاب ها، مجلات رسانه های صوتی و تصویری نظیر صدا و سیما و ماهواره ها و اینترنت ها و حتّی موبایل ها و مانند آن کار تبلیغات را بسیار سهل و آسان کرده است، امّا هیچ کدام از اینها در عصر حضرت نوح علیه السلام نبود. بدین جهت هر جا مجلس عروسی یا عزا بود حضرت نوح علیه السلام شرکت می کرد و خطاب به مردم می گفت: «ای مردم! من پیامی از سوی خدای شما برای شما آورده ام. پیامی که سعادت و نجات و آبادی دنیا و آخرت شما را تضمین خواهد کرد و آن این که: «بت ها را کنار بگذارید و خدای یکتا را بپرستید». حضرت علاوه بر این تبلیغات گروهی، به تبلیغات فردی نیز می پرداخت، به این شکل که به در خانه مردم می رفت و در خانه ها را یکی پس از دیگری می زد و به صاحبخانه می گفت: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» قرآن مجید اجمالاً به این روش های تبلیغاتی حضرت اشاره کرده است. توجّه فرماید: «﴿ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا * ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا﴾؛ سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم، سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنها بیان داشتم»^۱.

در ضمن از این آیات و آیات مشابه، نهایت دلسوزی پیامبران خدا برای هدایت مردم استفاده می‌شود. به عنوان مثال پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مکه مملو از بت‌خانه و بت‌پرستی به طائف سفر می‌کند تا دین اسلام را در آن‌جا تبلیغ کرده و پیروان و همراهانی پیدا کند، اما حاصل تمام زحمات آن حضرت در این سفر که همراه با جراحت بدن مبارکش بود، تنها ایمان آوردن یک نفر بود. راستی ما برای نصیحت و ارشاد و راهنمایی خانواده و فرزندان خود چقدر وقت می‌گذاریم؟! بایک بار و دو بار و سه بار تذکر، ناامید شده و آنها را به حال خود رها می‌کنیم؛ در حالی که حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام برای هدایت هر نفر ۱۲ سال زحمات فوق‌العاده‌ای تحمل می‌کند.

ابزار هدایت و دعوت

پیامبران در دعوت‌های خویش هم بشارت می‌دادند و هم انذار می‌کردند؛ هم بشیر بودند و هم نذیر. و دیگران نیز برای هدایت باید هم تشویق کنند و هم توبیخ؛ که هر کدام بدون دیگری و به تنهایی کارایی لازم را ندارد. بنابراین، این که گفته می‌شود بچه‌ها را فقط تشویق کنید اشتباه است باید به هنگام انجام کارهای پسندیده تشویق، و در زمان ارتکاب کارهای ناپسند سرزنش و توبیخ شوند؛ دنیای امروز هم همین کار را می‌کند؛ برای خوبان بزرگداشت و لوح تقدیر و جایزه، و برای بدان مجازات و زندان و توبیخ در نظر می‌گیرد.

حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام نیز هم انذار کرد و هم بشارت داد. قرآن مجید انذار آن حضرت را چنین نقل می‌کند:

«قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا أَمْرًا» گفت ای قوم من! به یقین من برای شما انذارکننده آشکاری هستم که خدا را پرستش کنید و از

مخالفت او بپرهیزید و مرا اطاعت نمایید!»^۱

و در مورد بشارت، پنج مطلب از آن حضرت نقل شده است که یک مورد آن بشارت معنوی و چهار مورد دیگر بشارت مادی است: اما بشارت معنوی همان آمرزش گناهان است که در دهمین آیه سوره نوح آمده توجّه فرماید:

«فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا»؛ و گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است». این اولین جایزه و بشارت حضرت نوح علیه السلام به قومش بود که جنبه معنوی دارد. انسان هر زمان مرتکب خلاف و گناهی می شود باید استغفار کرده و به درگاه خداوند توبه کند. اگر یک عمر گناه کردی خالصانه به درگاه خدا بیا و به طور جدّی توبه کن و با اعمال صالح آینده گذشته را جبران نما، تا خداوند بر تمام اعمال قلم عفو بکشد.

و اما بشارت های مادی که در ضمن چند آیه به آن اشاره شده به شرح زیر است:

«يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُنْزِلُكُمْ بَأْمْوَالٍ وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا»؛ تا باران های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد، و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ های سرسبز و نهلهای جاری در اختیارتان قرار دهد»^۲.

قوم حضرت نوح علیه السلام از یک سو گرفتار خشکسالی بودند، از سوی دیگر چشمه ها و قنوات آنها خشکیده بود و در نتیجه باغ ها و مزارعشان از بین رفته بود، و از سوی دیگر مر و میر در میان فرزندان شان شایع گشته و زنان شان عقیم شده بودند. حضرت نوح علیه السلام بر اساس همین مشکلات به آنها بشارت هایی داد.

۱. سوره نوح، آیه ۲ و ۳.

۲. سوره نوح، آیه ۱۱ و ۱۲.

اولین بشارت مادی، نزول باران‌های پربرکت بود که آنها را از خشکسالی نجات می‌داد. بشارت دوم جبران اموال از دست داده، و بشارت سوم زیاد شدن فرزندان و نسل آنها بود. و بشارت چهارم باغ‌های سرسبز و نهرها و جویبارهای پرآب که زمین‌های کشاورزی و باغات آنها را سیراب می‌کرد.

سؤال: با وجود نهرهای جاری، باران‌های پی در پی برای چه؟

جواب: نهرها بر تمام زمین‌ها مسلط نیستند و نمی‌توانند زمین‌های مرتفع و کوه‌ها و تپه‌ها را سیراب کنند، اما باران تمام زمین‌های مرتفع و کوه‌ها و تپه‌ها را سیراب و سرسبز می‌کند.

خلاصه این که حضرت نوح علیه السلام کلید حل تمام مشکلات مادی و معنوی قومش را ایمان به خداوند بیان کرد. اما آنها سخن این پیامبر بزرگ را گوش نداده و تسلیم او نشدند. و ای کاش فقط گوش نمی‌دادند و از عکس‌العمل‌های زشت دیگر خودداری می‌کردند. به این عکس‌العمل‌ها از زبان حضرت نوح علیه السلام توجه فرمایید:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»؛ (نوح) گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم، اما دعوت من چیزی جز فرار (از حق) بر آنان نیفزود! و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تا تو آنها را پیامری، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند!». ^۱ آری! گاه انسان آن قدر بیچاره می‌شود که حتی حاضر نمی‌شود صدای حق را بشنود، در حالی که عقل حکم می‌کند به

سخنان مختلف گوش فرا دهد و بهترینش را برگزیند. اکنون نیز چنین لجاجت‌هایی در مقابل منطق و سخن حق وجود دارد، البتّه نه به شکل سنتی و پنبه در گوش کردن و لباس بر سر کشیدن، بلکه به صورت‌های مدرن مانع رسیدن سخن حق به تشنگان حق و حقیقت می‌شوند. آنها که با برنامه‌های فاسد و مفسد ماهواره‌ها، شبکه‌های تلویزیونی مختلف، اینترنت‌ها و مانند آن مردم را به انحراف می‌کشاند در حقیقت پنبه در گوش مردم نهاده و مانع رسیدن پیام حق به آنها می‌شوند.

حضرت نوح علیه السلام پس از آن که متحمّل زحمات طاقت‌فرسایی برای هدایت قومش شد و عدهٔ قلیلی به وی ایمان آوردند و از هدایت بقیّه ناامید شد، آنها را نفرین کرد؛ که در مباحث آینده شرح آن خواهد آمد.

۳. عمر طولانی حضرت نوح علیه السلام

سؤال: همان گونه که در مباحث پیشین گذشت حضرت نوح علیه السلام عمری طولانی داشت. چگونه یک انسان می‌تواند عمری چنین طولانی داشته باشد؟
جواب: اوّل در آن عصر و زمان عمر همهٔ مردم طولانی‌تر از امروز بود. و طول عمر اختصاص به حضرت نوح علیه السلام نداشت؛ همان گونه که قد و قواره و هیکل مردم آن زمان به مراتب درشت‌تر بود.

ثانیاً: دانشمندان معتقدند عمر انسان حدّ و مرز محدود و خاصی ندارد. بنابراین، اگر شرایط تغییر کند عمر انسان‌ها هم تغییر کرده و طولانی می‌شود. آنها این مطلب را روی برخی حیوانات و گیاهان آزمایش کرده، و توانستند با تغییر شرایط عمر آنها را تا ده برابر طولانی‌تر کنند. بنابراین، اگر شرایط زیستی انسانی که صد سال عمر می‌کند تغییر کند و طول عمر او ده برابر شود، می‌تواند ۱۰۰۰

سال عمر کند. حتی برخی از دانشمندان مدّعی هستند که در برخی از موارد قادرند در شرایط ایده‌آل عمر آن موجود را تا ۹۰۰ برابر افزایش دهند، که در صورت تحقّق چنین شرایطی یک انسان ۱۰۰ ساله، ۹۰/۰۰۰ سال عمر خواهد کرد. نتیجه این که عمر حدّ و مرز معینی ندارد، بلکه تابع شرایط محیطی است که اگر اصلاح شود طولانی می‌گردد. بنابراین، کسانی که به طول عمر مبارک حضرت مهدی علیه السلام ایراد می‌گیرند از این مسائل علمی بی‌اطلاعند. خداوند برای آن حضرت شرایطی مهیا ساخته که عمر آن حضرت به ده‌ها برابر افزایش یافته است.

ثالثاً: هرگاه خداوند اراده نماید مطلبی تحقّق پیدا کند بی‌درنگ واقع خواهد شد، هر چند رمز و رازش بر ما روشن نباشد. و عمر طولانی برخی از اولیای الهی از این طریق نیز قابل توجیه است، و معجزه امری است که در عصر پیامبران و امامان هر دو رخ داده است. پیامبر برای اثبات پیامبریش، و امام برای اثبات امامتش معجزه می‌کردند. به عنوان نمونه به یکی از معجزات مشهور امام هادی علیه السلام توجّه فرمایید: روزی حضرت هادی علیه السلام در مجلسی نشسته بود متوکّل و اطرافیان‌ش نیز حضور داشتند، مرد ساحری نیز در آن مجلس بود. هنگامی که حضرت دست به سمت ظرف غذا دراز کرد ساحر با توسّل به سحر و جادو ظرف مذکور را به سمت دیگر منتقل کرد، تا از دسترس امام خارج شود و امام را مسخره کند. امام دست به سمت ظرف دیگری دراز کرد و آن مرد هتّاک همان عمل زشت را تکرار نمود. امام به تصویر شیری که بر روی پرده صاحبخانه نقش بسته بود اشاره کرد و فرمود: «ای حیوان این ساحر را بخور!» متوکّل که با دقّت اوضاع را زیر نظر داشت به ناگاه مشاهده کرد شیر از پرده جدا شد و به سمت ساحر رفت و او را درید و خورد و به جای خود بازگشت!»^۱

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۶، ح ۳۰؛ شبیه این داستان در همین جلد، ص ۱۸۴، ح ۴۹ در مورد امام

رضا علیه السلام نیز نقل شده است.

بنابراین، امکان عمر طولانی هم از طریق علمی و عادی وجود دارد و هم از طریق اعجاز و به صورت غیر عادی، و عمر طولانی حضرت نوح علیه السلام و امام زمان علیه السلام امر غیر ممکن نیست.

جالب این که: مسیحیان که در مورد طول عمر امام زمان علیه السلام ایراد می کنند خودشان در مورد حضرت مسیح عمری به مراتب طولانی تر قائل هستند. طبق آنچه در انجیل های فعلی نوشته شده، آنها معتقدند حضرت مسیح بعد از به دار آویخته شدن دفن شد و پس از سه روز دوباره زنده شد و به آسمان ها رفت و هنوز زنده است و از آن زمان تاکنون بیش از دو هزار سال می گذرد! آنها که برای حضرت عیسی علیه السلام چنین عمر طولانی قائل هستند چطور عمر طولانی امام زمان علیه السلام مایه شگفتی و تعجب آنهاست.

به هر حال حضرت نوح علیه السلام از عمر طولانی خود در جهت هدایت مردم استفاده کرد؛ چرا که هدایت بشر بسیار مهم است، در روایتی از وجود مقدّس حضرت محمد صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام می خوانیم که: «اگر خداوند یک نفر از بندگانش را به دست تو هدایت کند از آنچه آفتاب بر آن می تابد ارزشمندتر است».^۱ آفتاب تنها بر کره زمین نمی تابد، بلکه بر تمام منظومه شمسی می تابد. در نتیجه هدایت یک نفر، ارزشمندتر از مجموعه منظومه شمسی است. بنابراین، باید مراقب همدیگر باشیم اگر برای دیگران مشکلی پیش آمد آنها را هدایت کنیم.

پروردگارا! توفیق هدایت دیگران را که بزرگترین سرمایه و افتخار است به ما مرحمت فرما.

زمانی که پیامبران ظهور می کردند مؤمنان به آنها محدود بودند، اما همان

تعداد محدود کیفیت بالایی داشتند. هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ قیام کرد عدّه کمی به وی پیوستند و تعداد مسلمانان حتّی زمانی که آن حضرت به مدینه هجرت کرد محدود بود و لذا در اوّلین برخورد نظامی اسلام با لشکر کفر و شرک، یعنی جنگ بدر، تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر و سپاه دشمن سه برابر آنها بود. تا آن جا که فرمانده سپاه دشمن باور نکرد این تعداد تمام سربازان اسلام باشد و لذا به یکی از فرماندهانش به نام عمیر بن سیف گفت: اطراف محل اسکان لشکر مسلمانان را جستجو کن، ببین تمام لشکر مسلمانان همین ۳۱۳ نفرند یا افراد دیگری در درّه ها و پشت تپه ها پنهان شده اند و می خواهند ما را غافلگیر کنند. عمیر رفت و جستجوی کاملی کرد و بازگشت و در گزارش مأموریت خویش چنین گفت: احدی در هیچ نقطه ای پنهان نشده و تمام لشکر مسلمانان همین ۳۱۳ نفرند، امّا از قیافه های آنها استفاده می شود که انسان های مصمّم و باراده ای هستند، زبان شان را که به گرد لبان شان می چرخانند همانند زبان افعی است که دور دهانش می چرخاند. گمان می کنم که آنها از مدینه برای ما سوغات مر آورده اند! ^۱

پیروان حضرت نوح ﷺ نیز هر چند به صد نفر نمی رسیدند، امّا بسیار مصمّم و باراده بودند و بخشی از حالات آنها در سوره نوح آمده است. خلاصه این که پیروان و یاران اوّلیه پیامبران از نظر کمّی کم، امّا از نظر کیفی در سطح بسیار بالایی بودند.

نفرین حضرت نوح ﷺ

همان گونه که گذشت علیرغم تلاش های پیگیر و شبانه روزی حضرت

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۲۴؛ به نقل از سید المرسلین، ج ۲، ص ۷۳.

نوح علیه السلام اکثریت مردم ایمان نیاوردند. خداوند خیال نوح را راحت کرد و دستور جدیدی به وی داد. توجّه فرماید:

«وَأُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»؛ به نوح وحی شد که: جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد. پس، از کارهایی که می‌کردند؛ غمگین مباش.^۱

این آیه در حقیقت پایان مرحله ارشاد و هدایت قوم، و آیه بعد آغاز مرحله دیگری از مأموریت حضرت نوح است. توجّه فرماید:

«وَأَصْنَعِ الْفُلَکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا وَلَا تَخَاطِبْنِي فِي الَّذِینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ»؛ و (اکنون) در محضر ما و طبق وحی ما، کشتی بساز. و درباره آنها که ستم کردند با من سخن مگو (و شفاعت مکن)، که (همه) آنها غرق شدنی هستند!^۲

کلمه «اعیننا» (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تمام تلاش‌ها و کوشش‌های تو در این زمینه در حضور ماست. بنابراین، با فکر راحت به کار خویش ادامه بده. طبیعی است این احساس که خداوند حاضر و ناظر است و محافظ و مراقب می‌باشد، هم به انسان توان و نیرو می‌بخشد و هم احساس مسئولیت بیشتر.

در ضمن از کلمه «وحنینا» استفاده می‌شود تمام صنایع ساخت بشر، اولین بار به وسیله وحی و با کمک پیامبران الهی ساخته شده است. سپس بشر آن را تکمیل کرده و توسعه می‌بخشد. لذا کشتی نوح که می‌بایست ظرفیت ۸۰ نفر انسان و موادّ غذایی لازم برای آنها را داشته باشد، و از هر حیوان یک جفت را در خود جای دهد همراه با غذای کافی برای حیوانات مختلف با کمک وحی الهی ساخته شد.

۱. سوره هود، آیه ۳۶.

۲. سوره هود، آیه ۳۷.

سومین مطلب قابل توجه در این آیه شریفه این که شفاعت حساب و کتاب دارد. کسانی مشمول شفاعت می‌شوند که حداقل ارتباط خود را با خداوند حفظ کرده باشند؛ بدین جهت خداوند به پیامبرش یادآور می‌شود که درباره ظالمان و کافران که دعوت را نپذیرفتند، شفاعت مکن و آنها باید همگی نابود شوند. به هر حال حضرت نوح علیه السلام به امر پروردگار در وسط خشکی و در شهر کوفه یا منطقه دیگری که از دریا دور بود شروع به ساخت کشتی کرد. قوم لجوج و عنود نوح با مشاهده این صحنه بسیار تعجب کرده و عکس العمل‌های متفاوتی نشان دادند. توجه فرمایید:

«وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنِّي فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ»؛ او مشغول ساختن کشتی بود؛ و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند؛ (ولی نوح) گفت اگر ما را مسخره می‌کنید، ما نیز شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد!.^۱

می‌گویند: هر دسته از گروه‌های اشراف، نوعی استهزا که مایه خنده و تفریح بود برای خود انتخاب کردند. یکی می‌گفت: ای نوح! مثل این که ادعای پیامبری نگرفت، آخر سر نجار شدی! دیگری می‌گفت: کشتی می‌سازی بسیار خوب، دریایش را هم بساز! آیا هیچ آدم عاقلی دیده‌ای در وسط خشکی، کشتی بسازد؟! بعضی دیگر شاید می‌گفتند: اوه، کشتی به این بزرگی برای چه می‌خواهی؟ لااقل کوچک‌تر بساز، که اگر بخواهی به سوی دریا بکشی، برای تو ممکن باشد!

کار آدم‌های نادان مغرور، مسخره کردن است و بی‌شک این کار نشانه نادانی است. تو چه می‌دانی؟ شاید کسی را که مسخره می‌کنی مقامش از تو بالاتر و برتر باشد و در نزد پروردگار اجر و قرب بیشتری داشته باشد.

اما حضرت نوح علیه السلام به استهزای آنها توجّهی نکرد و ضمن ادامه کار با جدّیت تمام، آنها را تهدید به مقابله به مثل کرد، که اگر شما بی جهت ما را مسخره می کنید، ما در آینده به حق شما را مسخره خواهیم کرد. و به زودی خواهید دانست که عذاب خوارکننده به سراغ چه کسی خواهد آمد، و مجازات جاودان از آن چه کسانی خواهد بود.

بالاخره حضرت نوح علیه السلام آن مردم مشرک کافر ناسپاس را نفرین کرد و فرمود: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»؛ پروردگارا! هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به دنیا نمی آورند!.^۱

سؤال: آیا نفرین نوح پیامبر علیه السلام از روی عصبانیت و انتقام بود، یا بر اساس حکمت و در راستای هدایت و ارشاد مردم صورت گرفت؟

جواب: از آیه دوم استفاده می شود که نفرین آن حضرت از روی خشم و غضب و کینه و انتقام نبود، بلکه از سر رحمت و حکمت بود، چرا که آنها هم خودشان فاسق بودند و هم نسلشان انسان های فاسقی می شدند و خداوند حکیم جمعیتی را زنده نگه می دارد که فایده ای داشته باشند و آنها هیچ فایده ای حتی برای خودشان هم نداشتند و لذا حضرت نوح آنها را نفرین کرد، و با این نفرین در حقیقت حکمت خدا را بیان نمود. ضمناً نفرین آن حضرت اختصاص به قومش ندارد، بلکه شامل هر جمعیتی و قومی که گمراه و فاسد شوند و سعی در گمراه ساختن بندگان خدا داشته باشند می شود. زیرا در کار خداوند تبعیض نیست، بلکه بر اساس حکمت است.

به هر حال خداوند نفرین پیامبرش را اجابت کرد و فرمان عذاب صادر شد، اما نه به لشکر زمین و آسمان، بلکه این مأموریت به آب که مایه حیات است داده شد. توجه فرمایید:

«فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ * وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ»؛ در این هنگام درهای آسمان را با آبی فراوان و بی وقفه گشودیم؛ و زمین را شکافتیم و چشمه‌های زیادی بیرون فرستادیم؛ و این دو آب برای هدفی که مقدر شده بود درآمیختند!.

هنگامی که نشانه‌های عذاب آشکار گشت نوح علیه السلام نگاه کرد دید از تنور هم چشمه‌ای ظاهر شده و آب فوران می‌کند. نزول باران‌های پی در پی آسمان از یک سو و جوشش تمام چشمه‌ها و آب‌های زیرزمینی از سوی دیگر، دریای عظیم و وحشتناکی را ایجاد کرد که برای نجات از آن چاره‌ای جز سوار شدن بر کشتی نبود. لذا خداوند متعال حضرت نوح علیه السلام و مؤمنان به وی را، از هر حیوانی یک جفت را سوار بر کشتی کرد و نجات داد و بقیه همگی گرفتار طوفان شده، و در آب غرق شدند.

سفارشات شیطان!

پس از آن که قوم حضرت نوح غرق شدند شیطان خدمت حضرت نوح علیه السلام رسید و گفت: تو خدمتی به من کردی من نیز می‌خواهم به تو خدمتی کنم! حضرت نوح با تعجب پرسید: چه خدمتی به تو کرده‌ام؟ گفت: این جمعیتی که نفرین کردی و نابود شدند و نسل آنها را، شب و روز می‌بایست و سوسه می‌کردم و تلاش و زحمت می‌کشیدم تا هدایت نشوند، اکنون که هلاک شده‌اند تا مدتی آسوده‌ام؛ زیرا کسانی که من بر آنها سلطه داشتم نابود شده‌اند و آنها که مانده‌اند

سلطه‌ای بر آنان ندارم! حضرت نوح با شنیدن این سخن ناراحت شد و گریست. سپس خطاب آمد که نصایح شیطان را بشنو از این روایت معلوم می‌شود که شیطان هم در گوشه وجدانش نقطه‌امیدی هست هر چند بیدار نمی‌شود. به هر حال خطاب به حضرت گفت: در سه جا مراقب من باش که حضور جدی دارم و به وسوسه می‌پردازم:

۱. «أَذْكَرُنِي إِذَا غَضِبْتُ؛ به هنگام خشم و غضب به یاد من باش (که بسیار به تو نزدیکم)».

بسیاری از قهرها، نزاع‌ها، طلاق‌ها، گناهان و مانند آن به هنگام خشم و غضب رخ می‌دهد و لذا توصیه شده به هنگام عصبانیت تصمیمی نگیرید و از آن محل خارج شوید.

۲. «وَأَذْكَرُنِي إِذَا حَكَمْتُ بَيْنَ اثْنَيْنِ؛ به هنگام قضاوت بین دو نفر (نیز) به یاد من باش».

که در چنین حالتی به تو نزدیکم و سعی می‌کنم تو را از مرز عدالت خارج کنم.

۳. «وَأَذْكَرُنِي إِذَا كُنْتُ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمْ أَحَدٌ؛ و به هنگامی که با زن بی‌مانعی خلوت کرده‌ای و هیچ کس غیر از شما دو نفر در آن جا نیست (نیز مراقب وسوسه‌های من باش)».^۱ در چنین مکانی نفر سوم شیطان است و لذا خلوت با اجنبیه را حرام شمرده‌اند.

روابط مادی و معنوی انسان‌ها

انسان‌ها دارای زندگی اجتماعی هستند، روابط مادی و معنوی مختلفی با هم

۱. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۱۸، ح ۲۰.

دارند. گاه رابطه، نسبی و خویشاوندی است؛ مثل رابطه پدر و فرزند، یا مادر و فرزند، یا خواهر و برادر، یا عمو و برادرزاده، یا پسر دایی و پسر عمه و مانند آن. و گاه رابطه، سببی است؛ مثل رابطه زن و شوهر، یا رابطه عروس و پدرشوهر، یا داما و مادرزن و مانند آن.

و گاه پیوند قبیلگی است؛ مثل این که فلان کس از فلان قبیله، و دیگری از قبیله دیگری است.

و گاه پیوند، گروهی و حزبی است؛ مثل این که فلان کس وابسته به فلان گروه، و دیگری عضو حزب و گروه دیگری است. که برخی از پیوندهای مذکور اختیاری و برخی غیر اختیاری است. آنچه گفته شد همه پیوندهای مادی است، و پیوندهای دیگری نیز وجود دارد که معنوی است. مثلاً پیوند اخوت و برادری که خداوند متعال در آیه ۱۰ سوره حجرات آن را برای مؤمنان مطرح کرده ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ یک پیوند معنوی است. و یا این جمله که حضرت رسول ﷺ فرمود: «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ مَنْ وَ عَلِيٍّ پدران این امت هستیم»^۱ یک پیوند معنوی میان پیامبر اسلام و علی علیه السلام و امت اسلامی است.

خلاصه این که انسان‌ها دارای پیوندهای مختلف مادی و معنوی هستند. و گاه در میان پیوندهای مادی و معنوی تضاد و تعارض ایجاد می‌شود و انسان‌ها مجبور به انتخاب می‌شوند. اگر بخواهند پیوند معنوی را حفظ کنند باید موقتاً از پیوند مادی چشم‌پوشند و اگر نتوانند از پیوند مادی چشم‌پوشند باید پیوند معنوی را رها کنند.

به دو نمونه از این قبیل تضادها، توجه فرمایید:

۱. خداوند متعال در آیه ۱۳۵ سوره نساء می‌فرماید:

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵ و ۳۶۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۳۵.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ نَعِرْضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگرچه به زیان شما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد! (چرا که) اگر او [= کسی که گواهی شما به زیان اوست] غنی یا فقیر باشد، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین، از هوا و هوس پیروی نکنید، که منحرف خواهید شد! و اگر حق را تحریف کنید، و یا از اظهار آن اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

در این جا رابطه نسبی در تعارض با روابط معنوی و ارزش‌های الهی قرار گرفته و خداوند دستور می‌دهد که از رابطه نسبی چشم‌پوشی کنید و به عدالت و شهادت بر حق بپردازید که نشانه ایمان است و اگر رابطه نسبی را مقدم داشتید و علیرغم این که در اختلاف بین (مثلاً) پدرتان و یک فرد غریبه می‌دانستید حق با غریبه است و به نفع پدرتان شهادت دادید، نشانه بی‌ایمانی است.

۲. در آخرین آیه سوره مجادله نیز می‌خوانیم:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تأیید فرموده و آنها را در باغ‌هایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است، جاودانه در

آن می مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها «حزب الله» اند؛ بدانید «حزب الله» پیروزان و رستگارانند».

در این آیه شریفه رابطه نسبی و قبیلگی با رابطه ایمان و تقوا در تعارض قرار گرفته و به مؤمنان دستور داده شده برای تقویت رابطه ایمان از رابطه نسبی و قبیلگی چشم پيوشند.

علاوه بر آیات قرآن - که دو نمونه آن گذشت - در روایات و سیره معصومین علیهم السلام نیز این مسأله به وضوح دیده می شود، که پیامبران و امامان علیهم السلام در گفتار و کردار عملاً روابط معنوی را بر روابط مادی، و اصول و ضوابط را بر روابط مقدم می دانستند؛ به عنوان نمونه می توان به داستان حضرت علی علیه السلام و برادرش عقیل از زبان آن حضرت اشاره نمود.

علی علیه السلام و تقاضای بی مورد عقیل

به خدا قسم «عقیل»^۱ برادرم را دیدم که به شدت فقیر شده بود، و از من می خواست که یک من از گندمهای شما را (برخلاف موازین) به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده، و بر اثر فقر رنگشان دگرگون

۱. حضرت ابوطالب علیه السلام چهار پسر داشت، که هر کدام با یکدیگر ۱۰ سال فاصله سنی داشتند. اسامی آنها به ترتیب سن عبارتند از: ۱. طالب. ۲. عقیل. ۳. جعفر. ۴. علی علیه السلام.

حضرت ابوطالب «عقیل» را بسیار دوست می داشت، و لذا پیامبر به عقیل می فرمود: «من از دو جهت تو را دوست دارم: یکی از نظر خویشاوندی، و دیگر به خاطر آنکه می دانم عمویم ابوطالب تو را سخت دوست می داشت».

عقیل در جنگ موته همراه برادرش جعفر شرکت داشت، و از «انساب» عرب و سرگذشت آنها در ایام جاهلیت از همه داناتر بود، و در مناظرات سخت حاضر جواب بود. در مورد اینکه قبل از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام نزد معاویه رفت یا پس از آن، در میان مورخان اختلاف نظر است. ولی محققان معتقدند پیش از شهادت نبوده است. (ترجمه گویا و شرح فشرده بر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۹۷).

گشته، و گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود!

«عقیل» باز هم اصرار کرد، و چند بار خواسته‌اش را تکرار نمود، من به او گوش فرا دادم! خیال کرد دینم را به او می‌فروشم! و به دلخواه او قدم بر می‌دارم، و از راه و رسم خویش دست می‌کشم! (اما من برای بیداری و هشدار به او) آهنی را در آتش گداختم، سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم (توجه کنید حضرت آهن را به بدن او نزد، بلکه آن را نزدیک بدنش برد) تا با حرارت آن عبرت گیرد، (ناگهان) ناله‌ای همچون بیمارانی که از شدت درد می‌نالند سر داد، و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: هان ای عقیل! زنان سوگمند در سو تو بگریند! از آهن تفتیده‌ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده ناله می‌کشد! اما مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته است. تو از این حرارت می‌نالی و من از آن آتش سوزان نالان نشوم؟!^{۱ و ۲}

۱. عقیل داستان خود را برای معاویه چنین نقل می‌کند:

«زندگی بر من سخت شده بود، فرزندانم را جمع کردم و به نزد برادرم علی ع رفتم. گرسنگی در قیافه فرزندانم هویدا بود، به من فرمود: «شب بیا تا چیزی به تو بدهم». شب یکی از فرزندانم دست مرا گرفت، و به سوی او برد. پس از نشستن، امام به فرزندم دستور داد از آن‌جا خارج شود. سپس به من گفت: «بگیر!» من خیال کردم کیسه‌ای از طلا است، دستم را دراز کردم، ناگاه احساس کردم که پاره آهن داغی است... صدایم بلند شد. به من فرمود: «مادرت برایت گریه کند. این آهنی است که آتش دنیا آن را داغ کرده است. من و تو چگونه خواهیم بود آنگاه که به زنجیرهای جهنم کشیده شویم؟» آنگاه این آیه را قرائت کرد: ﴿إِذِ الْأَعْلَالُ فِي أَغْثَاهِمُ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ﴾ (سوره غافر، آیه ۷۱).

سپس فرمود: «بیش از آنچه خداوند برای تو قرار داده، نزد من نیست».

عقیل می‌گوید: پس از نقل این جریان معاویه در شگفتی فرو رفت و گفت: «هیهات هیهات عقلت النساء ان یلدن مثله؛ دیگر زنان همانند علی نخواهند زایید». (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۵۳).

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

راستی علی چه می‌کند، و دیگران چگونه رفتار می‌کنند؟ ایمان علی به او اجازه نمی‌دهد مواد غذایی مختصری را به برادر فقیر و نیازمند و عیالمند و نابینایش برخلاف ضوابط بدهد، اما زمامداران بی‌ایمان دنیا را تماشا کن که چه رانت خواریهایی می‌کنند؛ واقعاً انسان از بیان آن شرم می‌کند. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

پسر نوح پیامبر

در داستان اصحاب السفینه نیز این تعارض دیده می‌شود. پسر حضرت نوح با بدان بنشست و خاندان نبوتش گم کرد. عذاب الهی نازل شد، ابرهای تیره و تار صفحه آسمان را سیاه و ظلمانی و صدای رعد و برق فضا را منقلب کرد. بارش باران‌های سیل آسا از آسمان، و جوشش آب‌های فراوان از زمین نشان از عذابی فراگیر و خطرناک می‌داد. حضرت نوح علیه السلام به یارانش دستور داد با یاد و نام خداوند سوار بر کشتی نجات شوند ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا﴾^۱ سپس خطاب به فرزندش گفت: «يَا بُنَيَّ اِزْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ»^۲ پسر! همراه ما سوار شو، و با کافران مباش! اما سوار شدن بر این کشتی مجوز و پاسپورت می‌خواهد و پاسپورت آن ایمان به خدا و جدا شدن از صف کفار است. ای انسان! دفع ضرر احتمالی لازم است، مخصوصاً ضرری که از مرز احتمال تجاوز کرده و به سرحد یقین رسیده و نشانه‌های آن آشکار شده است. بنابراین، صف خود را از صف بی‌ایمان‌ها جدا کن و با ترنم سرود ایمان بر کشتی نجات سوار شو. اما پسر نوح که بر لجاجت و سماجت خود اصرار می‌کرد پیشنهاد پدر را نپذیرفت و گفت:

۱. سورة هود، آیه ۴۱.

۲. سورة هود، آیه ۴۲.

«سَأَوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ»^۱؛ به زودی به کوهی پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند!» حضرت نوح علیه السلام که خطر غرق شدن فرزند را کاملاً درک می‌کرد فرمود:

«لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ»؛ امروز هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او رحم کند!» آری! امروز تنها راه نجات ایمان آوردن و سوار شدن بر کشتی نجات است.

همان طور که حضرت نوح علیه السلام با فرزندش مشغول گفتگو بود تا شاید بتواند او را متقاعد کند و ایمان بیاورد و از هلاکت نجات یابد، موجی میان آن دو حایل شد و فرزند نوح در آب غرق شد. «فَكَانَ مِنَ الْمَغْرِقِينَ»^۲ طوفان مأموریت خود را انجام داد و تمام کسانی را که بر کشتی سوار نشده بودند غرق کرد. در پی آن، فرمان قطع طوفان نازل شد. به آیه ۴۴ سوره هود توجه کنید:

«وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَبَا سَمَاءُ أَفْلَعِي وَغِيَضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ و گفته شد: ای زمین آبت را فرو بر! و ای آسمان (از بارش) خودداری کن! و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی پهلوی گرفت؛ و (در این هنگام) گفته شد: دور باد گروه ستمکار (از رحمت خدا!!).

در ادامه داستان، حضرت نوح علیه السلام در مورد فرزند غرق شده‌اش از خداوند سؤالی کرد، که در حقیقت نمونه‌ای از تعارض نسبت‌های مادی و معنوی است. توجه فرمایید:

«رَبِّ إِنِّي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»؛ پرودگارا! پسر من از

۱. سوره هود، آیه ۴۳.

۲. سوره هود، آیه ۴۳.

خاندان من است؛ و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است؛ و تو بهترین حکم کنندگانی! ^۱ خداوند متعال طبق آیه ۴۰ سوره هود دستور داده بود که حضرت نوح علیه السلام از هر جفتی از حیوانات و همچنین خاندانش (اهلک) را سوار بر کشتی کند و این در حقیقت وعده خداوند برای نجات اهل (و خانواده) حضرت نوح علیه السلام بود. و با توجه به این که فرزند نوح جزئی از خانواده اش بوده، این سؤال برای پیامبر خدا ایجاد شد که چطور او نجات نیافته و در طوفان غرق شده است؟!

خداوند در پاسخ فرمود:

«يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است [= فرد ناشایسته ای است]؛ پس آنچه را از آن آگاه نیستی از من نخواه؛ من به تو اندرز می دهم که از جاهلان نباشی». ^۲ یعنی چون فرزندت رابطه اش را با خداوند قطع کرده اهل تو محسوب نمی شود، و رابطه اش با خانواده ات نیز بریده شده است.

حضرت نوح علیه السلام که به اشتباهش پی برد خطاب به خداوند عرض کرد:

«رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ پروردگارا! من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم. و اگر مرا نیامرزی، و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود». ^۳

۱. سوره هود، آیه ۴۵.

۲. سوره هود، آیه ۴۶.

۳. سوره هود، آیه ۴۷.

ارتباط با خدا تنها راه نجات

از آنچه در مورد حضرت نوح علیه السلام و فرزندش گذشت استفاده می شود که تنها راه نجات، ارتباط با خداوند و عمل صالح است. اگر ارتباط انسان با خداوند قطع شود روز قیامت راه نجاتی نیست، هر چند فرزند پیامبر باشد و لذا ارتباط با خداوند باید هر چه بیشتر تقویت، و آنچه این ارتباط را تضعیف می کند برچیده شود.

متأسفانه امروز جوانان ما از هر زمانی بیشتر در معرض خطرند، چون چشمه های فساد از هر جایی می جوشد. اگر در گذشته فراهم کردن ابزار فساد کاری دشوار بود، امروزه تهیّه مقدمات آن بسیار سهل و آسان و در دسترس همگان است. و لذا جوانان باید به هوش باشند و خود را از لغزشگاه ها دور نگه دارند، همان گونه که مسئولین نیز باید احساس مسئولیت کرده و برای حفظ و تقویت ارتباط جوانان با خداوند نهایت کوشش خود را به کار گیرند. چون اگر نسل جوان از دست برود فقط جهان آخرت از دست نمی رود، بلکه دنیا نیز از دست می رود. زیرا همین جوانان دلاور هستند که لباس رزم بر تن می کنند و شجاعانه در مقابل دشمن می ایستند. البتّه جوانانی که به خدا و قیامت ایمان داشته و رابطه خود را با خداوند قطع نکرده باشند.

پدران! مادران! متولیان آموزش و پرورش! دانشگاه ها! رسانه های جمعی! همگی به هوش باشید، که دشمن از دو راه سعی دارد جوانان ما را به تباهی و فساد بکشد:

۱. فساد اخلاقی؛ این کار را از طریق رواج و اشاعه موادّ مخدر، مشروبات الکلی، فیلم های مستهجن و مانند آن انجام می دهد.

۲. متزلزل ساختن ایمان به خدا و معاد و امام زمان علیه السلام و مانند آن که از طریق

شبهه‌افکنی و ایجاد سؤال حاصل می‌شود.

حوزه‌های علمیّه، روحانیون، علما و مراجع معظم تقلید در این زمینه وظیفه سنگینی دارند؛ هر چند حل این مشکل تنها به وسیله یک گروه امکان‌پذیر نیست، بلکه همه باید دست به دست هم بدهند و این سرمایه با ارزش را حفظ کنند و آن را از آفات و خطرات دور نگه دارند، و با برنامه‌ریزی صحیح و عاقلانه به همراه منطق و محبت و عاطفه، ارتباط آنها را هر چه بیشتر با خداوند متعال تقویت نمایند.

مشکل دنیای امروز

دنیای امروز شعارهای جذّاب و فریبنده‌ای نظیر «حقوق بشر»، «دموکراسی»، «حمایت از کارگران»، «روز مادر» و حتی «حمایت از حیوانات» می‌دهد، اما به هنگام عمل رابطه‌ها و منافع شخصی بر ضوابط و منافع ملّی مقدّم می‌شود.

آمریکایی‌ها می‌گویند: «اسرائیل در خاور میانه حافظ منافع ماست و لذا، اگر در غزه جنایت کند او را محکوم نمی‌کنیم، زیرا محکومیت اسرائیل به مصلحت منافع ما نیست!» اخیراً هیأتی از سازمان ملل به سرپرستی یک یهودی صهیونیست مأمور مطالعه و تحقیق در مورد جنایات جنگی اسرائیل در غزه شد، و گزارش مفصّلی در بیش از ۵۰۰ صفحه به سازمان ملل ارائه کرده و خواستار محاکمه عوامل جنگی شده، اما آمریکایی‌ها هر گونه اقدامی بر علیه اسرائیل را در سازمان ملل و تو کردند، چون اسرائیل حافظ منافع آنها در خاور میانه است!

آری! مشکل اساسی دنیای امروز مقدّم داشتن روابط بر ضوابط است. دنیایی که امام زمان علیه السلام ان شاء الله بر آن حکومت خواهد کرد دنیای تقدّم ضوابط بر روابط خواهد بود، و ارزش‌ها حکومت خواهد کرد.

مبارزه با بت‌پرستی هدف اصلی پیامبران

طبق آنچه از تاریخ استفاده می‌شود و قرآن مجید نیز به آن گواهی می‌دهد، پیامبران الهی مردم را به خداپرستی دعوت نمی‌کردند بلکه دعوت به توحید و یکتاپرستی می‌کردند؛ زیرا همه مردم، حتی مشرکان، اصل وجود خدا را قبول داشتند. و لذا پیامبر اسلام ﷺ ۱۳ سال در مکه زحمات طاقت‌فرسایی متحمل شد تا مردم به توحید و یکتاپرستی روی آورند، و از شرک و بت‌پرستی رویگردان شوند، و خدایی جز «الله» را نپرستند. و شعار پیامبر اکرم ﷺ «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»^۱ در همین راستا بود. و علت این که همه انسان‌ها، حتی مشرکان و بت‌پرستان، اصل وجود خدا را قبول دارند دو مطلب است:

۱. خداپرستی جزء فطرت انسان است، و هر انسانی بالفطره در درون دل به خداوند ایمان دارد.

۲. هر کس کمترین بهره‌ای از عقل داشته باشد و به صفحه عالم آفرینش نگاهی بیندازد و این همه آثار خداوند را ببیند، بی‌شک پی به وجود او می‌برد. اگر انسان وارد موزه‌ای شود و یک تابلوی نقاشی بسیار زیبایی را مشاهده کند، که در کنار آن نام نقّاش و زمان زندگی او را که مثلاً مربوط به ۳۰۰ سال قبل است، نوشته باشند انسان به هنر و مهارت نقّاش نادیده آفرین می‌گوید، و هرگز احتمال نمی‌دهد که آن اثر بدیع و زیبا توسط کودک غیر ممیزی که با قلموی نقّاشی مشغول بازی بر روی بوم بوده به وجود آمده باشد. حال اگر انسانی تابلوهای فراوان و نامحدودی از خالق هستی در گوشه و کنار عالم ببیند که قابل مقایسه با تابلوهای نقّاشی بشر نیست، به وجود خداوند متعال پی نمی‌برد؟!

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲، ح ۳۲.

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
 بنابراین، وجود این همه آثار پروردگار در صفحه جهان آفرینش انسان را به
 سوی او هدایت می‌کند. حتی طبیعی مسلک‌ها، که اسم خدا را قبول ندارند، در
 عمل خداوند را قبول دارند. کسانی که قلبشان را جراحی می‌کنند و ناچارند چند
 ر مسدود قلب را تعویض نمایند، رگی از پشت ران تا ساق پایشان وجود دارد
 که آن را درآورده و قطعه قطعه کرده، و جایگزین رهای فاسد شده قلب
 می‌کنند و بدین وسیله مشکل قلب برطرف می‌شود. اگر از طیب طبیعی مسلک
 پرسیده شود: «چه کسی این ر را در بدن انسان برای چنین روزی ذخیره کرده
 است؟» می‌گوید: «طبیعت پیش‌بینی چنین مشکلاتی را برای بشر کرده، و لذا این
 ر را برای حل این مشکل احتمالی در پایش به ودیعت نهاده است» معنای این
 سخن این است که طبیعت موجودی است دارای شعور، علم و فهم بسیار بالا، که
 مشکلات آینده بشر، و راه حل آن را پیش‌بینی کرده است! او نام این موجود را
 طبیعت نهاده و ما آن را خدا می‌نامیم. بنابراین، همه خدا را قبول دارند و در
 نامش اختلاف کرده‌اند.

از منکران خدا و معتقدان به طبیعت می‌پرسیم: «مگر انسان دارای دو کلیه
 نمی‌تواند با یک کلیه زندگی کند؟ پس چرا دو کلیه در بدن وی نهاده شده است؟»
 می‌گویند: «طبیعت پیش‌بینی کرده که اگر یک کلیه فاسد شد زندگی انسان
 دستخوش مشکلاتی نشود و بتواند به حیات خود ادامه دهد، یا اگر هر دو کلیه
 انسانی فاسد شد و از کار افتاد شما بتوانید یک کلیه خود را در اختیار وی قرار
 داده و او را از مرگ نجات دهید؟»

ما این موجود باشعور حکیم آینده‌نگر را خدا نامیده و آنها طبیعتش می‌گویند،

پس اختلاف در نام است. کسانی که زخم معده می‌گیرند و با این بیماری دست به گریبان می‌شوند، بخشی و گاه نصف معده آنها را برمی‌دارند و چنین شخصی با نصف باقیمانده معده به زندگی خود ادامه می‌دهد. اگر پرسیده شود: «انسانی که با نصف معده می‌تواند زندگی کند چرا معده کامل در نهادش گذاشته شده است؟» جواب می‌دهند: «طبیعت پیش‌بینی بیماری‌ها و مشکلاتی که برای معده حاصل می‌شود را کرده و بیش از حدّ نیازش قرار داده است» بنابراین، طبیعی مسلک‌ها نیز خدا را قبول دارند، هر چند نام آن را طبیعت گذاشته‌اند.

نتیجه این که پیامبران آمده‌اند تا با بت‌پرستی مبارزه کرده و مردم را به یکتاپرستی دعوت کنند، وگرنه اصل وجود خدا را همه، حتی بت‌پرستان و مشرکان و طبیعی مسلک‌ها قبول دارند».

تاریخچه بت‌پرستی

سؤال: بت‌پرستی از چه زمانی شروع شد؟

جواب: دانشمندان معتقدند بت‌پرستی از زمان حضرت نوح پیامبر ﷺ آغاز شد. آیات قرآن مجید نیز همین مطلب را تأیید می‌کند. به آیات زیر توجه فرمایید:

«وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا * وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا * وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا»؛ و (این رهبران گمراه) مکر عظیمی به کار بردند، و گفتند: دست از معبودان خود برندارید (به خصوص) بت‌های «ودّ»، «سُواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید. و آنها بسیاری را گمراه کردند. خداوند استمکاران را جز گمراهی می‌فزا! ^۱

مفسران معتقدند^۱ «مکر بزر رهبران مخالف حضرت نوح علیه السلام ابداع آیین بت پرستی بود. آنها به بهانه یادبود پیامبران گذشته و صالحان از فرزندان حضرت آدم، مجسمه‌هایی ساختند، و به تدریج مسأله یادبود پیامبران پیشین از یاد رفت، و مردم به پرستش بت‌ها پرداختند. در میان بت‌ها پنج بت، که در آیات فوق نام آنها آمده، بسیار مهم بود. در جریان طوفان نوح همه این بت‌ها زیر خاک دفن شد. سپس شیاطین یا شیطان صفت‌ها این پنج بت را از زیر آوارها درآورده و در میان قبایل عرب تقسیم کردند، و آیین بت پرستی در میان عرب جاهلی رواج پیدا کرد. و پیامبران علیهم السلام برای مبارزه با این آیین خرافی مبعوث شدند.

مشکلات بت پرستی

سؤال: بت پرستی چه مشکلاتی داشت که پیامبران علیهم السلام با آن مبارزه می کردند؟

جواب: بت پرستی حداقل چهار مشکل دارد.

۱. شخصیت انسان را درهم می شکند، کرنش و تعظیم در برابر یک قطعه چوب یا سنگ، شخصیت انسان را لگه دار می کند وقتی شخصیت انسان خدشه دار گردد، تبدیل به یک حیوان درنده می شود و دست به هر خیانتی می زند.
۲. انسان را وارد مرحله خرافه پرستی می کند، چرا که بت پرستی خود خرافه و بی اساس است، و راه خرافه پرستی را به روی انسان باز می کند، تا جایی که عرب جاهلی بت پرست خرافه پرست فرزندان خویش را در برابر بت قربانی می کردند!^۲ عرب جاهلی کار خرافه پرستی را تا آن جا ادامه داد که به هنگام طواف خانه خدا کاملاً برهنه و عریان می شدند!^۳

۱. ترجمه تفسیر صافی، ج ۶، ص ۴۰۶ و ۴۰۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۵۱، ذیل آیه ۱۳۷ سوره انعام.

۳. همان، ج ۷، ص ۲۸۹، ذیل آیه ۳ سوره توبه.

و در توجیه این خرافه می‌گفتند: «چون در لباس‌هایم گناه کرده‌ایم آن را به هنگام طواف همراه خود نمی‌بریم و لخت و عریان برگرد خانه خدا طواف می‌کنیم». بنابراین، یکی از مشکلات و پیامدهای بت‌پرستی خرافه‌گرایی است.

۳. مقدمه ادّعی واهی خدایی است. افراد گردن‌کلفت همچون فرعون‌ها و نمرودها از رهگذر بت‌پرستی ادّعی خدایی کردند. فرعون نه تنها مدّعی خدایی بود که خود را خدای خدایان می‌دانست ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾^۱ او بت‌ها را خدایان کوچک و خود را خدای بزر می‌پنداشت. انسان‌ها وقتی در مقابل سنگ و چوب سجده کنند، در مقابل انسان هم سجده خواهند کرد. آری بت‌پرستی مقدمه انسان‌پرستی است.

۴. بت‌پرستی مروج بی‌بندر و باری است. بت امر و نهی ندارد، دستوری نمی‌دهد. بت‌پرست سجده‌ای در برابرش می‌کند و خود را آزاد می‌پندارد و دست به هر کاری می‌زند و حتّی جنایت می‌کند. اما خداپرستی امر و نهی و دستور و برنامه دارد و در مورد تمام برنامه‌های زندگی حکم صادر می‌کند.

پیامبران الهی علیهم‌السلام همگی به شدّت با بت‌پرستی مبارزه می‌کردند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وقتی مکه را فتح کرد و همه مشرکان تسلیم شدند، اولین کاری که کرد، بت‌های خانه کعبه را ویران کرد. خانه‌ای که حضرت ابراهیم علیه‌السلام بر اساس توحید و یکتاپرستی آن را تجدید بنا کرده بود، در زمان جاهلیّت محل جمع‌آوری بت‌ها شده بود. ۳۶۰ بت از قبایل مختلف عرب در آن نگهداری می‌شد.^۲ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد کعبه شد و همه بت‌ها را شکست و از خانه کعبه بیرون ریخت. برخی از بت‌ها از دسترس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خارج بود. حضرت، به علی علیه‌السلام فرمود: «بر روی

۱. سورة ذاریات، آیه ۲۶.

۲. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۷، ح ۱۵.

شانه‌های من برو و آن بت‌ها را نیز سرنگون کن» بعضی از مسلمانان از پیامبر ﷺ خواستند که این کار را به آنها واگذار کند. علی علیه السلام فرمود: «آنها که سابقه بت پرستی دارند نمی‌توانند بت شکن باشند».^۱ به هر حال، حضرت رسول ﷺ به کمک علی علیه السلام خانه کعبه را از لوث بت‌ها پاک کرد، و بدینسان بت پرستی از مکه و جامعه اسلامی رخت بر بست.

بت پرستی مدرن در عصر ما

اکنون در محیط جامعه اسلامی اثری از بت پرستی مرسوم در عصر جاهلیت نیست، ولی متأسفانه در درون دلها بت‌هایی ساخته شده که خطرش از آن بت‌های سنگی و چوبی کمتر نیست. علاقه به جاه و مقام، که برای رسیدن آن هر کاری صورت می‌گیرد، نوعی بت پرستی است. عشق به مال و ثروت، که از هر راهی حتی رباخواری و رشوه‌خواری و دزدی و رانت‌خواری بیاید، بت پرستی مدرن عصر ماست. و در یک کلام هر چیزی که تو را از ذکر و یاد خداوند غافل کند بت تو محسوب می‌شود «كلما شغلك عن الله فهو صنمك»^۲ آری هر چیزی که تو را از خدا دور کند و فاصله‌ات را با خدا بیشتر نماید نوعی بت است و شخص آلوده به آن بت پرست محسوب می‌شود.

ابن عباس می‌گوید: اولین درهم و دیناری که توسط بشر سکه زده شد شیطان آن را برداشت و روی چشمانش گذاشت سپس آن را روی سینه‌اش نهاد، و فریادی از شادی سر داد سپس گفت: «أَنْتُمْ قُرَّةُ عَيْنِي وَتَمَرَةُ فُؤَادِي، مَا أَبَالِي مِنْ بَنِي آدَمَ إِذَا أَحَبُّوكُمْ أَنْ لَا يَعْبُدُوا وَثَنًا، حَسْبِي مِنْ آدَمَ أَنْ يُحِبُّوكُمْ؛ شما نور چشم

۱. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۷۷.

۲. حکمت عملی مرتضوی، ج ۲، ص ۱۰؛ عبر المعارف، ج ۲، ص ۱۷؛ اعتقاد ما، ص ۲۲.

و میوه قلب من هستید. انسان‌ها اگر شما را (به صورت افراطی) دوست داشته باشند (و وابسته به شما شوند) غصّه‌ای نخواهم داشت اگر بت پرستی نکنند. برای من کفایت می‌کند که انسان‌ها شما را (به صورت افراطی) دوست داشته باشند».^۱

۱. سفینه البحار، ج ۳، ص ۴۱، واژه «درهم».



اصحاب الاعراف

همان‌گونه که گذشت قرآن مجید از گروه‌هایی به نام اصحاب یاد کرده، که آنها گاه یاران نیکند و گاه یاران بد. یکی از اصحاب نیک اصحاب الاعرافند که ضمن آیات ۴۶ تا ۴۹ سوره اعراف در مورد آنها بحث شده است. قبل از شرح حال اصحاب الاعراف شایسته است توضیح کوتاهی پیرامون فضیلت سوره اعراف داشته باشیم.

فضیلت تلاوت سوره اعراف

سوره اعراف از سوره‌هایی است که تمام آیات آن در مکه نازل شده، و تلاوت آن فضیلت بسیار دارد. در حدیثی از وجود مبارک امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «من قرأ سورة الأعراف في كل شهر كان يوم القيامة من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون؛ هر کس در هر ماه یک بار سوره اعراف را تلاوت کند، در روز قیامت (که حزن و غم و اندوه همه را فرا می‌گیرد) نه ترسی خواهد داشت، و نه حزن و اندوه و غصه‌ای».

نیز در ادامه همان روایت می‌خوانیم: «فان قرأها في كل يوم جمعة، كان ممن لا

یحاسب یوم القيامة؛ اگر این سوره را در هر روز جمعه تلاوت نماید، در روز قیامت (که به حساب همه رسیدگی می شود) چنین شخصی بدون حسابرسی وارد بهشت می شود.^۱

نکته مهمی که در مورد فضیلت تلاوت این سوره مبارکه و سایر سوره ها باید به آن توجه داشت این که در بعضی روایات آمده: «قرائتها و تلاوتها و القيام بها؛ (منظور از روایات فضیلت) قرائت و تلاوت این سوره ها و سپس عمل به محتوای آن است».^۲ ابتدا باید آیات آن را تلاوت کرد، و در پی آن، پیرامون مضمون و محتوای آیات آن عمیقاً اندیشید، و سپس آنها را در اعمال، رفتار و گفتار خود پیاده کرد.

بنابراین، به صرف تلاوت سوره مبارکه اعراف و بدون عمل به محتوای آن، کسی بدون حساب وارد بهشت نمی شود، بلکه ورود بی حساب به بهشت، و رفع حزن و غم و اندوه، نتیجه تلاوت و پس از آن تفکر در مضامین و محتوای آیات و سپس عمل به آیات سوره مبارکه اعراف است.

شرح و تفسیر آیات اصحاب الاعراف

«اعراف» به سرزمین های بلند و مرتفعی گفته می شود که به اطراف خود اشراف دارد. و در بعضی عبارات^۳، به تپه هایی بین بهشت و جهنم تفسیر شده که مشرف بر هر دوست. کسانی که روی این تپه ها قرار می گیرند هم اشراف بر جهنم دارند و هم مشرف بر بهشت هستند.

۱. مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۱۱؛ جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۲۵.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۱۵، ح ۳۷۷۸.

۳. سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۲۲.

دو گروه بر روی این تپه‌ها به سر می‌برند:

۱. افرادی که اعمال و اعتقادات آنها در دنیا به گونه‌ای بوده که نه استحقاق بهشت را دارند، و نه مستحق آتش دوزخند. اینها حیران و سرگردان در اعراف زندگی می‌کنند.^۱

۲. گروهی که نقش نظارتی دارند و سعی در نجات افراد متحیر و سرگردان دارند، این گروه تلاش می‌کنند که از طریق شفاعت، گروه اول را نجات داده و راهی بهشت کنند.^۲

با عنایت به مقدمه فوق به شرح و تفسیر آیات زیر توجه فرمایید:

«وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»؛ و در میان آن دو (بهشتیان و دوزخیان) حجابی است؛ و بر «اعراف» مردانی هستند که هر یک از آن دو گروه را از چهره‌هایشان می‌شناسند.^۳ همان‌گونه که گفته شد «اعراف» به معنای محل مرتفع و بلند است و این که به یال‌های اسب و پره‌های بلند پشت گردن خروس «عرف الفرس» یا «عرف الدیک» گفته می‌شود، به همین جهت است که در محل مرتفعی از بدن آنها قرار گرفته است.

«وَنَادَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ»؛ و (اعرافیان) بهشتیان را صدا می‌زنند که: «درود بر شما باد!» اما داخل بهشت نمی‌شوند، در حالی که امید آن را دارند.^۴ این افراد همان گروه اول و انسانهای متحیر و سرگردان بر تپه‌های اعرافند که از روی شوق و اشتیاق به گفتگو با بهشتیان

۱. سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۲۲.

۲. همان.

۳. سوره اعراف، آیه ۴۶.

۴. سوره اعراف، آیه ۴۶.

می‌پردازند و آرزوی ورود به بهشت را در سر می‌پرورانند.

آنها نیم‌نگاهی هم به جهنمیان دارند، اما نه نگاه اشتیاق و امید به ورود، بلکه نگاه ترس و حزن از ورود به آن و آرزوی دوری و نجات از جهنم. به این آیه توجه فرمایید:

«وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱ و (اما) هنگامی که چشمشان به دوزخیان می‌افتد می‌گویند: پروردگارا! ما را با جمعیت ستمگران قرار مده». ^۱ تعبیر به «إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ» اشاره به این حقیقت است که آنها از مشاهده جهنمیان تنفر دارند، و گویا نگاهشان به آنها، آمیخته با اکراه و اجبار است، نه از روی میل و اختیار. آیه فوق در مورد گروه اول از ساکنان اعراف بود که در آن جا متحیر و سرگردانند، اما آیات بعد در مورد گروه دوم است که در حقیقت ناظران بهشت و جهنمند.

در آیه بعد قرآن می‌فرماید:

«وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَّعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ»؛ اصحاب اعراف، مردانی (از دوزخیان) را که از سیمایشان آنها را می‌شناسند، صدا می‌زنند و می‌گویند: (که) نه جمع‌آوری (مال و ثروت) شما و نه تکبر و ورزیدن شما، به حالتان سودی نداد! ^۲ مثلاً خطاب به فرعون می‌گویند: چه شد آن همه مال و منال و ثروت؟ چه شد آن همه لشکر و سرباز و ساز و بر نظامی؟ چه شد آن همه ظلم و جنایت و کشتن زنها و جنین‌های معصوم و بی‌گناه؟ نتیجه آن همه تکبر و خود برتر بینی و لاف‌خداایی زدن چه شد؟ در آیه بعد ضمن اشاره به گروه متحیر و سرگردان در اعراف، خطاب به

۱. سورة اعراف، آیه ۴۷.

۲. سورة اعراف، آیه ۴۸.

جهنمی ها می فرماید: «أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَتَأَلَّهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ؛ آيا اينها (اين واماندگان بر اعراف) همانان هستند که سوگند ياد کرديد خداوند هرگز رحمتش را شامل حال آنها نخواهد کرد؟»^۱ در ادامه آيه، ناظران اعراف خود پاسخ اين سؤال را به صورت عملی داده و خطاب به گروه متحير و سرگردان می گویند: «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ»؛ (ولی خداوند به خاطر ايمان و کارهای نیکشان، آنها را بخشيد؛ هم اکنون به آنها گفته می شود: داخل بهشت شويد، که نه ترسی بر شماست و نه اندوهگين می شويد).^۲

از آنچه گفته شد، روشن می شود که منظور از افراد متحير و سرگردان بر تپه های اعراف، مؤمنان ضعيف الايمانی هستند که دارای حسنات و کارهای نيکی هست ولی بر اثر آلودگی ها و پاره ای از گناهان همواره مورد تحقير دشمنان حق قرار گرفته اند که چگونه ممکن است چنين افرادی مشمول رحمت الهی واقع شوند؟ اما سرانجام روح ايمان و حسناتی که انجام داده اند در پرتو لطف و رحمت الهی، کار خود را می کند و سعادت مند می شوند.

اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟

سوال: اصحاب الاعراف و آن گروه ناظر و نجات بخش چه کسانی هستند؟

پاسخ: روايات مختلفی در اين زمينه وارد شده است:

برخی از روايات آنها را مردمی گرامی معرفی می نمایند: «هم اکرم الخلق علی الله تبارک و تعالی؛ آنها گرامی ترین مردم در پیشگاه خداوند هستند».^۳

۱. سورة اعراف، آیه ۴۹.

۲. سورة اعراف، آیه ۴۹.

۳. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۵۲، ح ۱۲.

اما روایات زیادی که از ائمه اهل البيت عليهم السلام نقل شده می خوانیم: «نحن الاعراف؛ اصحاب الاعراف نجات بخش ما هستیم».^۱

در بخش دیگری از روایات، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان اصحاب الاعراف معرفی شده اند؛ (آل محمد هم الاعراف).^۲

البته هر سه گروه روایات به یک حقیقت باز می گردد و آن این که اصحاب الاعراف نجات بخش همان امامان اهل البيت عليهم السلام هستند که هم گرامی ترین مردم در پیشگاه خدایند و هم از خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محسوب می شوند.

آن بزرگواران به شیعیان و پیروان خود نظر دارند، به شرط آن که ما شیعیان رابطه خود را با آن بزرگواران قطع نکنیم. خدای ناکرده همانند آن جمعیتی نباشیم که ادعای شیعه بودن داشتند، اما هنگامی که حضرت علی عليه السلام به دقت به چهره های آنها نگریست فرمود: «ما لی لا اری علیکم سیماء الشیعة؟»؛ چطور است که در چهره های شما اثری از نشانه های شیعه بودن را نمی بینم؟^۳. باید سعی کنیم آن ارتباط حفظ شود و آن نشانه وجود داشته باشد. یعنی اگر لغزش و گناهی سر زد توبه کنیم و در نزد پروردگار اعتراف به گناه نماییم و از دریای بی کران لطف و رحمتش تقاضای عفو و بخشش کنیم.

بشارت امیرالمؤمنین علی عليه السلام به حارث همدانی^۴

چگونگی حفظ ارتباط با اهل بیت عصمت و طهارت را از حارث همدانی فرا

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۴۹، ح ۲.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۵۵۲، ح ۳۹۱۲.

۳. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۱، ح ۴.

۴. الحارث الاعور بن عبد الهمدانی در شمار اصحاب امیرالمؤمنین علی عليه السلام بود و مطابق نقل ابن داود، فقیه ترین مردم زمان خود بود و در سال ۶۵ هـ. ق فوت کرد. (سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۴۱).

بگیریم. مرد با شخصیتی که از شیعیان حقیقی امیر مؤمنان علی علیه السلام محسوب می‌شود. اصبع بن نباته^۱ می‌گوید: حارث همدانی به اتفاق جمعی از شیعیان که من هم جزء آنها بودم وارد بر امیر مؤمنان علی علیه السلام شدیم. حارث ضعیف و ناتوان و بیمار بود. حضرت به استقبال او آمد، زیرا حارث جایگاه خاصی نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام داشت. مولا خطاب به حارث فرمود: حالت چطور است؟ عرض کرد: مشاهده می‌فرمایید که روزگار با من چه کرده است. ولی سخت‌تر از ضعف و ناتوانی و بیماریم اختلافات جمعی از شیعیان شماست که مرا وادار کرده شکایت آنها را به محضر شما بیاورم! حضرت پرسید: اختلاف آنها در چیست؟ عرض کرد: در مورد مقام شما و سه خلیفه قبلی. عده‌ای از آنها درباره شما غلو می‌کنند و عده‌ای طرفدار آن سه نفرند و عده‌ای در این میان متحیر و سرگردانند. حضرت فرمود: «الا انّ خير شيعتي النّط الاوسط اليهم يرجع الغالي و بهم يلحق التّالي؛ بهترین شیعیان من کسانی هستند که در حدّ وسط و خطّ اعتدال حرکت می‌کنند، نه غلو می‌کنند و نه در حقّ ما کم می‌گذارند. غالیان باید به سوی آنها بازگردند و مقصّران باید به صف آنها بپیوندند».^۲

سپس حضرت فرمود:

ای حارث! در چند موقف همراه شما خواهم بود و مرا خواهید شناخت:

۱. به هنگام مرگ و در پایان زندگی این دنیا.
۲. هنگام عبور از پل صراط (که از شمشیر تیزتر و از موباریک‌تر و عبور از آن بسیار سخت است).

۱. اصبع بن نباته از یاران ویژه و خاص امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و در جنگ صفین حضور داشت و عهدنامه مالک اشتر را، او از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۷۸، ح ۷.

۳. کنار حوض کوثر که شما را از آب کوثر سیراب می‌کنم.

۴. به هنگام تقسیم بهشت و جهنم، زیرا بهشت و جهنم را باذن الله من تقسیم می‌کنم؛ دوزخیان را به دوزخ می‌فرستم و بهشتیان را به بهشت رهنمون خواهم شد».

مطالب دیگری نیز بین آن حضرت و حارث همدانی رد و بدل شد که حارث در پایان این ملاقات و گفتگو بسیار خوشحال بود و در حالی که عبایش به روی زمین کشیده می‌شد از جایش بلند شد و این جمله را با خود تکرار می‌کرد: «پس از این بشارت مولایم، چه ترسی از مر دارم!»^۱

باید همانند حارث ارتباط خود را با اهل بیت پیامبر ﷺ حفظ کنیم، که این ارتباط برای دنیا و مواقف مختلف جهان آخرت، برای ما سودمند و گره گشا خواهد بود.

تقاضای بهشت

از موسی بن بکر نقل شده که: خدمت امام صادق ﷺ بودیم. مردی که در آن مجلس حضور داشت گفت: «أَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ؛ از خدا می‌خواهم مرا بهشتی کند».

امام صادق ﷺ فرمود: «شما (شیعیان) هم اکنون در بهشت هستید! از خدا بخواهید که از بهشت بیرونتان نکند»، آن مرد با تعجب پرسید: «فدایت شوم، چگونه ما در این دنیا در بهشتیم؟!» امام ﷺ فرمود: «مگر شما امامت ما را قبول ندارید؟» همه حضار مجلس گفتند: «بله، قبول داریم»، امام ﷺ فرمود: «همین، سرچشمه بهشت است».^۲

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲. سفینه البحار، ج ۴، ص ۵۴۶؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۰۲.

خوانندگان محترم! سعی کنیم این ولایت را در الفاظ خلاصه نکنیم. برای رسیدن به آن، به دعای توسّل و زیارت عاشورا و دعای ندبه و مانند آن بسنده نکنیم، بلکه باید گام‌هایمان را جای گامهای علی و اولاد علی علیه السلام بگذاریم تا در لحظه جان دادن و در کنار صراط و حوض کوثر و به هنگام تقسیم بهشت و جهنم یاریمان نمایند.



اصحاب مدین

دسته‌ای دیگر از اصحاب و یارانی که قرآن مجید از آنها نام برده، اصحاب مدین هستند و خداوند متعال در دو جای قرآن نام اصحاب مدین را آورده است:

الف) خداوند در آیه ۷۰ سوره توبه می‌فرماید:

«أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ آیا خبر کسانی که پیش از آنها بودند، به آنان نرسیده است؟! «قوم نوح» و «عاد» و «ثمود» و «قوم ابراهیم» و «اصحاب مدین» [=قوم شعیب] و شهرهای زیر و رو شده [=شهرهای قوم لوط]؛ (همان‌ها که) پیامبران‌شان دلایل روشن برای آنان آوردند، (ولی نپذیرفتند؛) خداوند هرگز به آنها ستم نکرد، اما خودشان همواره بر خویشان ستم می‌کردند».

ب) و در آیه ۴۴ سوره حج فرموده است:

«وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَى فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ»؛ (ای پیامبر ما! اگر تو را تکذیب کنند امر تازه‌ای نیست، پیش از آنها قوم نوح و...) و اصحاب مدین (را تکذیب کردند) و نیز موسی (از سوی فرعونیان تکذیب

شد؛ اما من به کافران مهلت دادم، پس از آن، آنها را مجازات کردم. دیدی چگونه (عمل آنها را) پاسخ گفتم؟!».

خلاصه این که دو آیه از قرآن مجید «اصحاب مدین» را مطرح نموده، ولی اشاره‌ای به شرح حال آنها نکرده است. و اما با توجه به این که منظور از اصحاب مدین قوم شعیب پیامبر ﷺ است، می‌توان شرح حال آنان را در سوره هود مطالعه نمود. خداوند متعال در ضمن ۱۲ آیه (آیات شریفه ۸۴ تا ۹۵ سوره هود) به شرح حال آنها پرداخته است.

انبیاء ﷺ با چه چیزهایی مبارزه کرده‌اند؟

قبل از پرداختن به شرح و تفسیر آیات مربوط به قوم حضرت شعیب ﷺ توجه به این نکته لازم است که انبیای الهی با دو چیز به‌طور جدی مبارزه کرده‌اند؛ یکی از آنها مشترک بین تمام پیامبران الهی بوده، و دیگری چنین نبوده است. «شرک و بت پرستی» موضوعی است که همه پیامبران الهی با آن به مبارزه پرداخته‌اند، چرا که اقوام گذشته غالباً در وادی خطرناک بت پرستی گرفتار بوده‌اند. از آن‌جا که پرستش خدای نادیده برایشان مشکل بود، به سراغ بت‌ها به عنوان مظهر خدا می‌رفتند، یا غلوهایی که در حق انبیای الهی داشتند در نهایت آن‌ها را به بت پرستی سوق می‌داد.

بت پرستان گاه خورشید را می‌پرستیدند، گاه به سراغ پرستش ماه می‌رفتند، و گاه حتی حیوانات را به عنوان معبود خود انتخاب می‌کردند که این نوع بت پرستی حتی در عصر و زمان ما در بعضی نقاط جهان مانند هندوستان رواج دارد. تنوع بت پرستی و انواع بت‌هایی که در طول تاریخ مورد پرستش بت پرستان قرار گرفته به قدری زیاد است که طبق گفته یکی از مورخین هر چیزی که روی کره

زمین وجود دارد روزی مورد پرستش عده‌ای واقع شده است.^۱
انبیای الهی در طول تاریخ به‌طور جدی با انواع بت پرستی مبارزه کرده‌اند،
و این مبارزه مشترک بین تمام پیامبران بوده است.

دومین چیزی که انبیای الهی با آن به مبارزه برخاسته‌اند، انحرافات
اختصاصی قوم و جمعیت آنها بوده است. مثلاً قوم شعیب در مسائل اقتصادی
مشکل داشتند و انحراف آنها کم فروشی بود، و حضرت شعیب علیه السلام به‌طور جدی
با این انحراف خطرناک به مبارزه برخاست.

قوم لوط گرفتار مسائل شهوانی و به ویژه همجنس بازی بودند که پیامبرشان
حضرت لوط تمام نیروی خویش را برای دفع این مصیبت بزرگ به کار گرفت.
مردم عصر حضرت نوح علیه السلام جمعیتی دنیاپرست، وابسته به دنیا و متکبر
بودند، حضرت نوح علیه السلام وظیفه داشت علاوه بر بت پرستی با دنیا پرستی آنها نیز
مبارزه کند و آنها را از وابستگی به دنیا و تکبر برهاند.

فرعون و فرعونیان گروهی استعمارگر بودند که بنی اسرائیل را برده خود
کرده بودند. آنها برای رسیدن به هدف خود پسرها را می‌کشتند و دختران
بنی اسرائیل را زنده می‌گذاشتند تا به عنوان کنیز به آنها خدمت کنند. حضرت
موسی علیه السلام به‌طور جدی با این کار بسیار زشت مبارزه کرد. انحراف بعضی از اقوام
جاهل زندگی تجمّلاتی و پر عیش و نوش بود که پیامبرشان در مقابل این
انحراف ایستاد. آیات مورد بحث به انحراف اختصاصی قوم شعیب که انحراف
در مسائل اقتصادی به ویژه کم فروشی بود پرداخته، که به شرح و تفسیر
آن می‌پردازیم.

۱. ویل دورانت می‌گوید: «تقریباً می‌توان گفت که هر حیوانی، از سوسک مصری گرفته تا فیل هندی در
گوشه‌ای از زمین، روزی به عنوان خدا مورد پرستش بوده است». (تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۹۵).

شرح و تفسیر

آیه ۸۴ سوره هود پس از تصریح به نبوت حضرت شعیب، سخن از بایدها و نبایدهای دعوت آن حضرت به میان آورده و می‌فرماید:

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ»؛ و به سوی «مدین» برادرشان شعیب^۱ را (فرستادیم)، گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که جز او، معبود دیگری برای شما نیست».

سه نکته در این قسمت از آیه شریفه قابل توجه است و نیاز به توضیح دارد. نخست این که «مدین» (بر وزن مریم) جزء مناطق شامات و نزدیک صحرای سینا در مشرق «خلیج عقبه» قرار گرفته، که مردم آن از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام بودند. امروزه شهر مدین «معان» نامیده می‌شود و در تورات از آن تعبیر به «مدیان» شده است.^۲ این شهر منطقه‌ای بسیار خوش آب و هوا و پر درآمد بوده و ساکنان آن تجاری بودند که از مناطق مختلف مثل لبنان، مصر و فلسطین به آن منطقه سفر کرده و در آن جا داد و ستد می‌کردند.

نکته دوم تعبیر «اِخَاهُمْ» است، خداوند متعال می‌فرماید: «ما به سوی آنها برادرشان شعیب را فرستادیم». تعبیر به «برادر» نه تنها در مورد حضرت شعیب، بلکه درباره برخی دیگر از پیامبران الهی علیهم السلام نیز دیده می‌شود. سرّ این تعبیر آن است رابطه برادری رابطه‌ای است کاملاً عاطفی، برابر و بدون هیچ‌گونه برتری جویی. رابطه برادری رابطه‌ای است دلسوزانه، پرمحبت، با علاقه فراوان و بر

۱. حضرت شعیب مردی بسیار سخنور بوده‌اند تا آن‌جا که طبق نقل مرحوم مجلسی رحمه الله در بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۸۵ به ایشان لقب خطیب الانبیا داده شد. ایشان هم در سخن گفتن مهارت داشته و هم اهل منطق و حرف حساب بوده‌اند.

۲. اعلام القرآن، ص ۵۷۳.

اساس احترام متقابل.

نکته سوم این که این پیامبر الهی همچون تمام پیامبران دیگر کار خویش را با دعوت به توحید و یکتا پرستی و مبارزه با شرک و بت پرستی آغاز کرد.

«وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ»؛

(ای قوم من!) پیمانه و وزن را کم نکنید (و دست به کم فروشی نزنید!) من (هم اکنون) شما را در نعمت می بینم؛ (ولی) از عذاب روز فراگیر، بر شما بیمناکم!.^۱

حضرت شعیب پس از هشدارى که به قوم خود در مورد بت پرستی می دهد

(که مشکل همه اقوام و ملل پیشین بود) مشکل اختصاصی قوم خویش که همان

انحراف در مسائل اقتصادی بود را مطرح کرده، و آنها را از کم کردن «مکیال»

و «میزان» نهی می کند. مکیال و میزان به معنای پیمانه و ترازوست و کم کردن آنها

به معنای کم فروشی و نپرداختن حقوق مردم است. حضرت سپس آنها را تهدید

می کند و از عواقب شوم اخروی آن می ترساند که اگر از کم فروشی دست

برندارید مجازاتی فراگیر و گسترده در روز قیامت در انتظار شماست. حضرت

شعیب در آیه بعد هم بر این مساله پافشاری کرده، می فرماید: «وَبَا قَوْمِ أَوْفُوا

الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»؛ و ای

قوم من! پیمانه و وزن را با عدالت تمام بدهید! و بر اشیاء (و اجناس) مردم، عیب

نگذارید، و از حق آنان نگاهید! و در زمین به فساد نکوشید!.^۲

«بخس» (بر وزن نحس) در اصل به معنای کم کردن به عنوان ظلم و ستم است

ولی در این جا ممکن است دو تفسیر برای آن گفته شود:

۱. کم گذاشتن در کمیت یا کیفیت جنس یا هر دو، بنابراین فروشندگان محترم

۱. سوره هود، آیه ۸۴.

۲. سوره هود، آیه ۸۴.

باید علاوه بر توجّه به کمّیت اجناسی که به مردم عرضه می‌دارند کیفیت آن را نیز در نظر داشته باشند تا خدای ناکرده کم‌فروشی ننمایند. مثلاً اگر خریداری از ایشان صد کیلو گندم خریداری نمود، ایشان هم دقیقاً همان صد کیلو گندم را به خریدار تحویل و هم این که صد کیلو گندم یک‌دست و مرغوب باشد، نه این که مرغوب و نامرغوب را مخلوط کرده به عنوان مرغوب بفروشند. متأسفانه در عصر و زمان ماکار بسیار زشتی در سرتاسر کشور رواج پیدا کرده، و آن این است که در ردیف اوّل و قسمت بالای جعبه‌های میوه، میوه‌های مرغوب، و در ردیف‌های زیرین که دیده نمی‌شود میوه‌های نامرغوب چیده می‌شود و کلّ جعبه به عنوان میوه مرغوب و درجه یک فروخته می‌شود. این کار نوعی بخش و کم‌فروشی محسوب شده، و جایز نمی‌باشد. و ثمرات شومی همچون خشکسالی و قحطی و ناامنی اقتصادی به دنبال خواهد داشت.

پیامبر اسلام ﷺ از بازار مدینه عبور می‌کرد. شخص تاجری کیسه‌های متعدّدی از غلات را در معرض فروش قرار داده بود. جبرئیل امین بر حضرتش نازل شد که این تاجر جنس نامرغوب را در ته کیسه و مرغوب را در قسمت رویین آن قرار داده، و تمام آن را به عنوان جنس مرغوب می‌فروشد. پیامبر اکرم ﷺ به سمت آن کیسه‌ها رفت و دست در آن کرد و مشتی از جنسهای نامرغوب را بیرون آورد و خطاب به آن تاجر فرمود:

«قد جمعت غشاً و خیانة للمسلمین؛ تو نسبت به مسلمانان هم مرتکب غش شده‌ای و هم خیانت».^۱ چنین معامله‌هایی حرام است و برکت را از بین می‌برد و پول حاصل از آن نیز حرام و نامشروع است و هر گونه تصرّف در آن، حتّیّ تهیه آب برای وضو و غسل و خریدن لباس برای نماز و طواف و فراهم آوردن

مواد غذایی برای روزه گرفتن و مانند آن جایز نیست.

۲. معنای دیگر بخش عیب گذاشتن روی جنس و کالا است. کاری که بعضی از بنگاه دارها و دلال ها زیاد مرتکب آن می شوند. به عنوان مثال: اگر بخواهد خانه ای را بفروشد آن قدر برای آن محاسن و صفات خوب می تراشد که در ذهن مالک آن هم نمی گنجد. مثل این که می گوید: این خانه همچون آثار باستانی است. اساس و بنیانی محکم، نورانیّت و معنویّتی کم نظیر، هوای مطبوع و دلپذیر، نورگیری مناسب و... دارد. اما اگر روزی بخواهد آن را بخرد تمام این محاسن و ویژگیهای خوب جزو معایب آن خانه می شود، مثل این که می گوید: این خانه بر اثر قدمت و عمر زیاد، عمر مفید خود را کرده و کلنگی محسوب می شود، نور کافی ندارد، اتاقهای آن تاریک و نمور است، موریانه همه جای آن را فراگرفته است، اصلاً هوای مناسبی ندارد.

حضرت شعیب علیه السلام از عیب گذاشتن روی کالای مردم به هنگام خرید نهی کرد. به هنگام معامله باید صادق و راستگو بود و روزی و برکت آن را از خداوند خواست. بعضی کاسب ها مغازه ای ساده و کوچک دارند ولی در سایه صداقت و درستی، به لطف خداوند با همان مغازه کوچک اما پربرکت، زندگی خود را می گذرانند، فرزندان را به خانه بخت فرستاده، و بدهی زیادی هم ندارند، اما در مقابل بعضی از کاسب ها هستند که علیرغم در اختیار داشتن مغازه های بزر و اجناس فراوان، نه زندگی راحتی دارند و نه قادر بر سعادت مند کردن فرزندان شان هستند. بلکه با مشکلات فراوانی روبه رو هستند. چون اساس کار آنها صداقت و راستی نیست و لذا کسب آنها برکت ندارد.

سیره علی علیه السلام در مورد بازاریان

مطابق آنچه که مرحوم کلینی رحمه الله در کافی آورده، حضرت علی علیه السلام هر روز

صبح اوّل وقت به بازار می آمد و بر کار مغازه داران و دادوستد تجّار نظارت می کرد و از مفاسد اقتصادی پیشگیری می کرد. آن حضرت تازیانه ای نیز در دست داشت تا افراد سرکش بترسند، و سرکشی و تمرّد نکنند. آن حضرت در ابتدای بازار می ایستاد و در ضمن جملاتی کوتاه کسبه بازار را نصیحت نموده، آنها را به وظایفشان آشنا می کرد. بازاریان با شنیدن صدای مولی دست از کار کشیده و به سخنان آن حضرت گوش جان می سپردند: «یا معشر التّجار اتّقوا الله!؛ ای تجّار و ای کسبه! تقوای الهی پیشه کنید» سپس در ضمن جملاتی کوتاه و شفاف اما عمیق و پرمعنا ده سفارش به آنها می کرد:

۱. «قدّموا الاستخارة؛ ای اهل بازار! خیر را از خداوند متعال مسئلت کنید» مغازه و کارخانه و شرکت و زمین کشاورزی و ماشین و اداره و مانند آن، ابزار و وسیله است. خیر را از مسبّب الاسباب و وسیله ساز طلب نمایید.

۲. «و تبرّکوا بالسهولة؛ سخت گیری نکنید و آسان بگیرید، با مردم کنار بیایید چرا که برکت در سهولت و ترک سخت گیری است».

۳. «و اقتربوا من المبتاعین؛ به مشتریان نزدیک شوید. سخنانی از قبیل «قیمتهای ما مقطوع است» و «یک کلام» و مانند اینها که باعث دوری مشتریان می شود نگویید.

۴. «و تزیّفوا بالحلم؛ صبر و حوصله داشته باشید». اگر مشتری جنس مغازه شما را نپسندید و خرید نکرد عصبانی نشوید و بد و بیراه نگویید.

۵. «و تناهوا عن الیمین؛ از قسم خوردن به هنگام معامله خودداری کنید». خداوند بزرگتر از آن است که او را وسیله رسیدن به منافع مادی قرار دهید.

۶. «و جانبوا الکذب؛ و از دروغ گفتن بپرهیزید». متأسفانه دروغ ابزار کار بعضی از کسبه و تجّار است تا آن جا که کاسبی کردن را بدون دروغ امکان پذیر

نمی‌دانند. باید توجه داشته باشیم که دروغ گفتن گاه زبانی است و گاه عملی. اجناس داخلی را برچسب خارجی زدن و فروختن آن به عنوان جنس خارجی نوعی دروغ است. غش در معامله نیز خود دروغ محسوب می‌شود.

۷. «و تجافوا عن الظلم؛ ظلم و ستم نکنید». به سود عادلانه قانع باشید. زیرا سود غیر عادلانه هرچند زیاد باشد، ولی برکت ندارد، صرف دارو و دکتر می‌شود.

۸. «و انصفوا المظلومین؛ نسبت به افراد مظلوم انصاف داشته باشید». رعایت حال افراد مظلوم و کم درآمد را بکنید، تا خداوند نیز رعایت حال شما را بکند.

۹. «و لا تقربوا الربا؛ نزدیک ربا نشوید» نه تنها آلوده ربا خواری نشوید بلکه نزدیک آن هم نروید.

۱۰. «و أوفوا الكيل و الميزان؛ کم فروشی نکنید».^۱ به گونه‌ای نباشد که دارای دو وزنه باشید. برای خرید کالا از وزنه کامل و برای فروش آن از وزنه ناقص استفاده کنید.

آری! این است روش اسلام و دستور اسلام برای تجارت و کسب درآمد از راه حلال، که از زبان مولی الموحدين، امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.

حضرت شعیب علیه السلام در ادامه موعظه‌ها و نصیحت‌ها، خطاب به قومش می‌گوید: «وَلَا تَغْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»؛ و در زمین به فساد نکوشید».^۲

بت پرستی و کم فروشی دو گناهی است که سبب فساد منطقه‌ای که این دو گناه در آن رخ داده می‌شود، چرا که به دنبال فساد اقتصادی، مفاسد فرهنگی، خانوادگی و سیاسی خواهد بود. و آلوده شدن این سه بعد مهم جامعه به فساد،

۱. فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشه، ص ۱۵۱، ح ۳.

۲. سوره هود، آیه ۸۵.

سبب سرایت فساد به کل جامعه خواهد شد.

بت پرستی نیز همین اثر را دارد، چراکه بت پرستی خرافه است، و آدم خرافه پرست گرفتار انواع انحرافات اخلاقی و سیاسی و اجتماعی و خانوادگی می شود. خرافه گرایی منشأ نزاع ها، اختلاف ها و کشمکش هاست. تصوّر کنید اگر در جامعه ای به جای خدای واحد، هر قبیله ای بتی را مورد پرستش قرار دهد و هر کدام به بت خود تفاخر کند و آن را برتر و بهتر از بت سایر قبایل بشمرد، چه روی خواهد داد؟ این جاست که گفتگوها، نزاع ها و اختلاف ها آغاز می شود و عوارضی چون قطع رابطه، ایجاد کینه، قتل و غارت و... در پی خواهد داشت. بنابراین، شک نکنید که بت پرستی و مفساد اقتصادی عامل فساد گسترده است. دنیای امروز که مبتلا به انواع آلودگی های اجتماعی، سیاسی، خانوادگی و اخلاقی است، به این خاطر است که گرفتار همین دو مشکل است. مفساد اقتصادی در جهان معاصر ما بیداد می کند. دنیا پرستان عموماً و غربی ها خصوصاً، برای رسیدن به دلار و یورو دست به هر کاری می زنند، به عنوان نمونه از زمان ورود آمریکایی ها به افغانستان کشت تریاک چندین برابر شده. چون موادّ مخدر درآمد دارد و دلارهای بیشتری نصیب آنها می کند. به علاوه جوانان را معتاد، بی حال و بی غیرت می کند تا دیگر نتوانند مقابل آنها قد علم کنند. آنها برای رسیدن به منافع مادّی خود هیچ محدودیّت و ممنوعیتی قائل نیستند، و پایبند هیچ خط قرمزی نمی باشند. حتّی اگر آن کار ایجاد مراکز فساد، و کارهای منافعی عفت، و قاچاق انسان و برده داری نوین باشد.

لذا شعیب پیامبر ﷺ قومش را از بت پرستی و مفساد اقتصادی برحذر داشت و خیر و صلاح آنها را در پرستش خدای یگانه و کسب درآمد از راه حلال دانست. در ضمن از آیات فوق این حقیقت استفاده می شود که پس از مسأله

اعتقاد به توحید و ایدئولوژی صحیح، اقتصاد سالم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. و به هم ریختگی نظام اقتصادی سرچشمه فساد وسیع در جامعه خواهد بود.

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ آنچه (از سرمایه‌های حلال،) خداوند برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید.^۱ درآمد کم حلال از درآمد زیاد نامشروع بهتر و بابرکت‌تر است. تعبیر به «بقیه الله» در مورد «درآمد کم حلال» یا به خاطر آن است که سود حلال اندک، چون به فرمان خداست «بقیه الله» است. یا این که تحصیل حلال باعث دوام نعمت الهی و بقای برکات می‌شود، و یا این که اشاره به پاداش و ثواب‌های معنوی است که تا ابد باقی می‌ماند هرچند دنیا و تمام آنچه در آن است فانی شود.

آیه ۴۶ سوره کهف نیز اشاره به همین مطلب دارد، می‌فرماید: «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا»؛ باقیات صالحات (آثار ماندگار شایسته) ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امید بخش‌تر است.

بقیه الله یکی از نامهای امام زمان (عج)

می‌دانیم یکی از اسامی و نامهای مقدس حضرت مهدی (عج) بقیه الله است. روایات متعددی^۲ در این زمینه وجود دارد که به یک نمونه آن قناعت می‌کنیم: در روایتی آمده است: «اذا خرج يقرء هذه الآية «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» ثم يقول: أنا بَقِيَّةُ اللَّهِ و حَجَّتْهُ اِلَى ان قال: و لا يسلّم عليه مسلّم الا قال: السّلام عليك يا بَقِيَّةُ اللَّهِ في أرضه؛ هنگامی که امام زمان (عج) ظهور می‌کند این آیه شریفه را تلاوت

۱. سوره هود، آیه ۸۶.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۹۰ به بعد.

می‌کند: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» سپس می‌گوید: بقیة الله و حجت و خلیفه او در میان شما من هستم. پس از آن هیچ کس بر او سلام نمی‌کند مگر این که می‌گوید: «السلام عليك يا بقیة الله فی ارضه».^۱

بقیة الله معنای گسترده‌ای دارد و شامل هر چیزی که باقی بماند و جنبه الهی داشته باشد می‌شود، چه در مسائل اقتصادی باشد مانند: مالی که خمس و زکات آن داده شده و چه در مسائل معنوی مانند: حضرت مهدی علیه السلام که باقیمانده انبیا و اولیا و امامان معصوم علیهم السلام است.

در ضمن توجه به این نکته لازم است که: آیات قرآن مجید هرچند در مورد خاصی نازل شده باشد، اما مفاهیم جامعی دارد که می‌تواند در اعصار و قرون بعد، بر مصداق‌های کلی‌تر و وسیع‌تر، تطبیق شود. مثلاً در آیه مورد بحث منظور از «بقیة الله» در داستان قوم شعیب، سود و سرمایه حلال، یا پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت گردد «بقیة الله» محسوب می‌شود. و حضرت مهدی که آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، یکی از روشن‌ترین مصادیق «بقیة الله» است.^۲

«وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»؛ و من مسؤول اعمال شما و موظف به اجبار کردنتان بر پذیرفتن این راه نیستم.^۳ وظیفه شعیب پیامبر علیه السلام و سایر انبیای الهی علیهم السلام نشان دادن راه و چاه است و اجباری بر طئی راه از سوی آن بزرگواران صورت نمی‌گیرد. به قول شاعر:

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۴۷.

۳. سوره هود، آیه ۸۶.

راه است و چاه است و دیده بینا و آفتاب

تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
بر خلاف آنچه دشمنان اسلام و دیگر ادیان آسمانی تبلیغ می‌کنند، هرگز
پیامبران الهی مردم را مجبور بر پذیرش ادیان آسمانی نمی‌کردند، بلکه کار آنها
ارائه طریق و نشان دادن راه با تکیه بر منطق و استدلال صحیح بوده، همان‌گونه
که آیه شریفه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^۱ اشاره به این مطلب دارد.

سؤال: اگر ادعا می‌کنید که اسلام با منطق و استدلال پیش رفت نه با زور
و شمشیر، پس حکمت و فلسفه جنگهای اسلامی که در عصر رسول خدا ﷺ رخ
داد چه بود؟

پاسخ: طبق آنچه که از قرآن مجید استفاده می‌شود تمام جنگهای اسلامی جنبه
دفاعی داشته است. لذا قرآن می‌گوید اگر دست صلح به سمت شما دراز کردند
آن را رد نکنید. به دو نمونه توجه فرمایید:

الف) در قسمت پایانی آیه ۹۰ از سوره نساء می‌خوانیم: ﴿فَإِنْ اِعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ
يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْفُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾؛ پس اگر از شما کناره‌گیری
کرده و با شما پیکار ننمودند، (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند برای شما
راهی برای تعرض بر آنان قرار نداده است.

طبق این آیه شریفه، خداوند می‌گوید اگر غیر مسلمانان، صلح دوست و اهل
همزیستی مسالمت آمیزند، شما حق ندارید متعرض آنها شوید.

ب) در آیه ۹۱ همان سوره، حکم نقطه مقابل آیه قبل را چنین بیان می‌کند:
﴿فَإِنْ لَّمْ يَعتَزِلُوكُمْ وَيُلْفُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَاخْذُوهُمْ وَأَقْبِلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ
وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا﴾؛ اگر از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد

صلح نکردند و دست از شما نکشیدند، آنها را هر جا یافتید اسیر کنید و (در صورت احساس خطر) به قتل برسانید. آنها کسانی هستند که ما برای شما، تسلط آشکاری نسبت به آنان قرار داده‌ایم».

از نظر اسلام مشروعیت جنگ جایی است که دشمن توطئه‌ای چیده یا آماده حمله باشد، آیا در این هنگام عقل سلیم می‌گوید: «اگر دشمن خواست شما را به قتل برساند، تسلیم او شوید و دست به شمشیر نبرید؟» نتیجه این که تمام جنگهای اسلامی طبق منطق قرآن و اسلام دفاعی بوده و هیچ جنگی برای مجبور کردن مردم به پذیرش اسلام نبوده است.

سؤال: آیا جنگ اسلام و ایران (در اوایل اسلام) جنگ دفاعی بود، یا برای وادار کردن مردم ایران به پذیرش اسلام رخ داد؟

جواب: به طور قطع این جنگ دفاعی بود، دفاع از کسانی که تحت ظلم و ستم شاهان ستمگر ایران بودند و حق آزادی انتخاب نداشتند. لذا مردم ایران در برابر سپاه اسلام مقاومتی از خود نشان نداده و به راحتی تسلیم شدند، و برخی از آتشکده‌ها سالیان درازی پس از حمله اسلام به ایران همچنان روشن و سرپا بود، و ایرانیان باهوش به تدریج و با میل و اختیار خود اسلام را پذیرفتند.

کم فروشان ایمان ندارند!

همان طور که گذشت کم فروشی در اسلام بسیار قبیح و زشت، و بی شک از گناهان کبیره است. خداوند متعال نسبت به کم فروشان به گونه‌ای سخن گفته و آنها را تهدید کرده، که در کمتر گناهی دیده می‌شود. در آیات آغازین سوره مطففین می‌خوانیم:

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ

يُخْسِرُونَ * أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ * يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؛
وای بر کم فروشان! آنان که وقتی برای خود چیزی از مردم با پیمانه می گیرند،
(حق خود را) به طور کامل دریافت می دارند، ولی هنگامی که برای دیگران پیمانه
یا وزن می کنند، کم می گذارند، آیا گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند، در
روزی بزرگ؟! روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند».

﴿وَيْلٌ﴾ در این جا به معنای «شر»، یا «غم و اندوه»، یا «هلاکت»، یا «عذاب
دردناک»، و یا «وادی سخت و سوزانی در دوزخ» است، و معمولاً این واژه به
هنگام نفرین و بیان زشتی چیزی به کار می رود. قابل توجه این که در روایتی از
امام صادق (علیه السلام) آمده است: خداوند «ویل» را درباره هیچ کس در قرآن قرار نداده،
مگر این که او را کافر نام نهاده، همان گونه که می فرماید: «﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾؛ وای به حال کسانی که کافر شدند از حضور روز بزرگ
رستاخیز»^{۲۱} از این روایت استفاده می شود که: کم فروشی بوی کفر می دهد.^۳ این
مطلب از آیات بعدی نیز استفاده می شود، «﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ﴾»، بنابراین،
کسانی که قیامت را باور کرده اند، کم فروشی نمی کنند و آنها که کم فروشی
می کنند ایمان ندارند و قیامت را باور نکرده اند.

کم فروشی اختصاص به معامله و تجارت ندارد!

هرچند آیات مورد بحث در مورد کم فروشی در تجارت و مسائل مالی سخن
می گوید، ولی این گناه بزرگ اختصاص به مسائل اقتصادی ندارد، بلکه هرکس

۱. سوره مریم، آیه ۳۷.

۲. اصول کافی، مطابق نقل نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۲۷.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۵۵.

مسئولیتی داشته باشد و در حوزه مسئولیت خود کم کاری کند، شامل او نیز می شود، به عنوان مثال اگر معلمی به اندازه کافی مطالعه نکند، یا دیر سر کلاس حاضر شود و زودتر از موعد مقرر کلاسی را ترک کند، کم فروشی است! اگر کارمندی به جای پرداختن به کارهای اداری به کارهای شخصی خود بپردازد، یا اوقات خود را به پر کردن جدول و سایر کارهای تفریحی بگذراند، یا برخورد مناسبی با ارباب رجوع نداشته باشد و بی جهت انجام کار آنها را به تأخیر بیندازد، مشمول حکم کم فروشان است. اگر قاضی، پرونده متهم را به مقدار کافی مطالعه نکند و حکم دهد کم فروشی است. اگر خطیب و سخنران بدون مطالعه منبر رود یا به مقدار لازم مطالعه نکند مصداق مطففین و کم فروشان است. اگر سیاستمداران، ارباب رسانه ها، و خلاصه هرکسی در حوزه کاری خود کم کاری کند و وظایفش را به طور صحیح انجام ندهد، کم فروشی است و گویا قیامت را باور نکرده است. اگر تنها همین یک دستور دینی در جامعه عملی شود و هرکس در حوزه مسئولیت خود کارش را به نحو احسن انجام دهد، جامعه گلستان خواهد شد.

نشانه های پیامبران

انبیا و پیامبران که از سوی خداوند مأمور دعوت به سوی او می شدند نشانه هایی داشتند که به آسانی می توان آنها را از مدعیان دروغین شناخت. از جمله این نشانه ها - که آیات آینده هم به آن اشاره شده - سه چیز است:

۱. تکیه بر منطق و دلیل عقل

انبیا و اولیا و بزرگان همواره بر منطق عقل تکیه کرده و می کنند. به عنوان

نمونه قرآن از زبان پیامبر گرامی اسلام ﷺ می فرماید: «إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»؛ شما را تنها به یک چیز اندرز می دهم، دو نفر دو نفر، یا به تنهایی برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید.^۱ تمام خواسته پیامبر ﷺ در تفکر و اندیشه و تعقل خلاصه می شود. اگر پای عقل و خرد به میان آید حق از باطل به راحتی شناخته می شود.

۲. دلسوزی و مهربانی

پیامبر گرامی اسلام ﷺ آن قدر دلسوز و مهربان بود که جان خود را در این مسیر به خطر می انداخت. این مطلب در آیه ۶ سوره کهف آمده است توجه فرمایید: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ»؛ گویی می خواهی، خود را به خاطر اعمال آنها از غم و اندوه هلاک کنی.

و لذا خداوند او را دلداری می داد که: این قدر نگران مباش و غم و غصه نخور، آنها که قابل هدایت باشند هدایت می شوند و آنها که قابل هدایت نداشته باشند، هر قدر تلاش کنی هدایت نمی شوند.

۳. ترک تعصب

انبیا و اولیای الهی تعصب ندارند در حالی که مدعیان باطل متعصبند. پیامبر اسلام ﷺ هنگامی که با بت پرستان سخن می گفت و با دلیل و منطق و برهان حقانیت اسلام را به اثبات می رساند و آنها نمی پذیرفتند می فرمود: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ»؛ (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان، و آیین من برای خودم!^۲

۱. سوره سبأ، آیه ۴۶.

۲. سوره کافرون، آیه ۶.

این نشانه‌های سه گانه در داستان شعیب پیامبر علیه السلام نیز به چشم می‌خورد. آن حضرت ابتدا به سراغ دلیل می‌رود و زشتی‌ها و عواقب سوء بت پرستی و مفاسد اقتصادی را برای آنها تبیین می‌کند، و در این راه دلسوزی مهربانی می‌کند ﴿إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ﴾^۱ ولی در عین حال از خود تعصّب به خرج نمی‌دهد ﴿وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ﴾^۲ و آنها را مجبور بر پذیرش آیین خود نمی‌کند. اما مشرکان و بت پرستان نه اهل منطق بودند، و نه دلسوز و مهربان، و نه عاری از تعصّب؛ بلکه تعصّب، لجاجت و خشونت ابزار کارشان بود. آیات زیر شاهد صادقی بر این ادعاست. توجه فرمایید:

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾؛ گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه پدرانمان می‌پرستیدند ترک کنیم؛ یا آنچه را می‌خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟! تو که مرد بردبار و فهمیده‌ای هستی!»^۳.

قوم شعیب در مقابل استدلال‌های قوی و متین و منطقی حضرت شعیب در مورد زشتی بت پرستی و کم فروشی، به دو مطلب موهوم و بی اساس متمسک شدند: نخست این که: این بت‌های عزیز و دوست داشتنی که می‌گویی آنها را عبادت و پرستش نکنیم میراث آبا و اجدادی ماست. چگونه میراث نیاکان خود را ترک کنیم؟ بی اساس بودن این سخن روشن است: چرا که معمولاً نسل‌های جدید دانشمندتر از نسل‌های قدیمند؛ زیرا علاوه بر علوم و دانش نسل‌های گذشته علوم و دانش جدیدی را در اختیار دارند. بنابراین، صرف این که عملی میراث

۱. سوره هود، آیه ۸۴.

۲. سوره هود، آیه ۸۶.

۳. سوره هود، آیه ۸۷.

گذشتگان است دلیل بر درستی آن نمی شود.

دوم این که: ما خواهان آزادی عمل هستیم، دستورات تو آزادی عمل ما را گرفته و ما را محدود می سازد. بنابراین، چون ترک کم فروشی منافات با آزادی عمل ما دارد به آن پایبند نخواهیم بود.

آنها نه تنها سخنان پیامبر خود را نپذیرفتند، بلکه بر اثر تعصب و لجاجتی که داشتند از پیامبر خدا طلبکار نیز شدند: که تو با آن عقل و شعور بالا و رشد و بردباری فراوان، چرا چنین سخنانی می گویی و ما را به چنان مطالبی دعوت می کنی! اکنون به پاسخ حضرت شعیب توجه فرمایید:

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ؟» ای قوم! به من خبر دهید اگر دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم، و رزق (و موهبت) خوبی به من داده باشد، (آیا می توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟! من هرگز نمی خواهم چیزی که شما را از آن باز می دارم، خودم مرتکب شوم. من جز اصلاح - تا آن جا که توانایی دارم - نمی خواهم).^۱

حضرت در پاسخ به سخنان قومش به چهار نکته اشاره کرد:

نکته اول: این که من بینه دارم. «بینه» هم به معنای معجزه است، و هم دلیل عقلی. شعیب پیامبر علیه السلام همانند همه پیامبران به هر دو سلاح مسلح بود.

نکته دوم: این که خداوند به من روزی خوبی داده و از نظر اقتصادی از شما بی نیاز هستم. تصوّر نکنید به طمع به چنگ آوردن اموالتان این سخنان را می گویم، بلکه انگیزه من شکرگزاری به درگاه پروردگار است.

نکته سوم: آنچه را به شما می گویم اول خودم عمل می کنم، و عالم بی عمل

نیستم. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ایّها النَّاسُ! انّی و الله ما احثکم علی طاعة الاّ و اُسبِقکم الیها، و لا انهاکم عن معصية الاّ و اتناهی قبلکم عنها؛ ای مردم! به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی کنم، مگر این که پیش از شما خودم به آن عمل می کنم. و شما را از هیچ معصیتی نهی نمی کنم، مگر این که خودم پیش از شما از آن کناره گیری می کنم».^۱ اگر گوینده به سخنانش عمل کند کلامش در مردم اثر می کند، و لی اگر به آن عمل نکند تأثیری نخواهد داشت.

نکته چهارم: هدف من از دعوت شما به توحید و اقتصاد سالم، اصلاح است، اگر به سخنان من گوش فرا دهید، هم دینتان اصلاح می شود و هم آخرتتان.

مقایسه منطق پیامبران با بت پرستان

از مباحث گذشته تفاوت عمیق منطق شعیب پیامبر علیه السلام با منطق قوم بت پرستش روشن شد. پیامبر خدا به دنبال اصلاح امور دین و دنیای آنهاست، اما آنها در پی آزادی بی قید و شرطند که نابود کنند دین، دنیا و آخرت آنهاست. این منطق متعلق به قوم شعیب، که در حدود سه هزار سال قبل می زیستند، بود؛ اما امروزه نیز متأسفانه این منطق دیده می شود. غربی ها می خواهند در همه چیز آزاد باشند، آنها آن قدر در این مسیر پافشاری کردند که نه تنها در کار بسیار زشتی همچون همجنس گرایی آزادی عمل پیدا کردند، بلکه آن را به صورت یک قانون درآوردند! آزادی عمل آنها در ایجاد مراکز فساد و فحشا به آن جلوه قانونی داد، تا آن جا که دولت همچون سایر مشاغل از آنها مالیات می گیرد! آزادی بی حد و حصر نتیجه اش اهانت به مقدّسات دیگران است، آنچه که امروز شاهد آن در جهان غرب هستیم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

اهمیت نماز

سؤال: چرا قوم شعیب انگشت روی نماز آن حضرت گذاشتند، و مثلاً نگفتند آیا دین و آیین، تو را وادار می‌کند که ما را به ترک بت پرستی دعوت کنی؟

جواب: ممکن است این مطلب به قصد استهزا و تمسخر نماز باشد. یعنی این نماز که نماد دین و آیین توست نمی‌تواند مانع بت پرستی و کم فروشی ما شود. و نیز ممکن است منظورشان این بوده که ما از دین و آیین تو چیزی جز نماز نفهمیدیم. برخی نیز احتمال داده‌اند «صلاة» اشاره به آیین و مذهب است؛ زیرا آشکارترین سمبل دین نماز است.

به هر حال آنها به رابطه میان نماز و ترک منکرات پی نبردند. اگر درست می‌اندیشیدند این واقعیت را درک می‌کردند که نماز حس مسئولیت، تقوا، پرهیزکاری، خدا ترسی و حق شناسی را در انسان زنده می‌کند، و او را به یاد خدا و دادگاه عدل الهی می‌اندازد. نماز گرد و غبار خودپسندی و خودپرستی را از صحنه دل می‌شوید و نمازگزار را از جهان محدود و آلوده دنیا به جهان ماورای طبیعت و به عالم پاکی‌ها و نیکی‌ها متوجه می‌سازد، به همین دلیل او را از شرک و بت پرستی و تقلید کورکورانه نیاکان و کم فروشی و انواع تقلب باز می‌دارد.

خوانندگان محترم! نماز بسیار مهم است، زیرا بهترین نوع رابطه انسان با خداست، و تربیت صحیح و عاقبت به خیری در سایه نماز همراه با حضور قلب حاصل می‌شود. لذا همگان، مخصوصاً جوانان باید برای نماز اهمیت فراوانی قائل شوند و از آن غافل نگردند.

حضرت شعیب علیه السلام پس از بیان نکات چهارگانه خطاب به قومش، می‌فرماید: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ و توفیق من، (در این کار) جز به (یاری) خدا نیست. بر او توکل کردم؛ و به سوی او باز می‌گردم.^۱

این جمله پیامی است برای همه مردم، همگان باید توفیق را تنها از خداوند بخواهند و تنها بر او توکل کنند و اعتقاد داشته باشند که بازگشت همه به سوی خداست.

آثار وضعی گناهان

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: اگر پنج گناه در جامعه رواج پیدا کرد، از آن گناهان (و آثار وضعی آن) به خداوند پناه ببرید:

۱. «لَمْ تَظْهَرِ الْفَاحِشَةُ فِي قَوْمٍ قَطُّ حَتَّى يَعلَنُوا لِأَظْهَرِ فِيهِمُ الطَّاعُونَ وَالْأَوْجَاعُ الَّتِي لَمْ تَكُنْ فِي أَسْلَافِهِمُ الَّذِينَ مَضَوْا؛ هِرْگَاهِ أَعْمَالُ مَنْفَى بِأَعْفَتٍ فِي جَامِعِهِ أَيْ رَوَاجِ يَابَدٍ وَعَلْنِي وَآشْكَارُ گَرْدَدِ، بِيْمَارِي هَائِي ظُهُورٌ وَبُرُوزٌ يَبْدَأُ مِي كَنْدِ كِه قَبْلًا وَجُودِ نِدَاشْتِه اسْت.»

نمونه هایی از این بیماری های جدید که نتیجه بی عفتی هاست را در دنیای امروز می بینیم تمام دانشمندان و اطبا از درمان بیماری تازه ظهور کرده «ایدز» عاجز مانده اند، یکی از عوامل مهم بیماری ایدز ارتباط های نامشروع جنسی است. ۲. «وَلَمْ يَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِلَّا أَخَذُوا بِالسِّنِينَ وَشَدَّةِ الْمُؤْنَةِ وَجُورِ السُّلْطَانِ؛ هِرْگَاهِ كَمِ فَرْوَشِي فِي جَامِعِهِ رَوَاجٌ يَبْدَأُ كَنْدِ، مَرْدَمِ گَرَفْتَارِ قَحْطِي وَگَرَانِي وَفِشَارِهَائِي اِقْتِصَادِي اِز نَاحِيه حُكُومَتِهَائِي جُورٌ وَظَالَمٌ مِي شُونَد.»

بنابراین کم فروشی نه تنها مشکلی را حل نمی کند و باعث ازدیاد ثروت نمی شود بلکه مشکلات متعددی به بار می آورد و ثروت جامعه را بر باد می دهد. ۳. «وَلَمْ يَمْنَعُوا الزَّكَاةَ إِلَّا مَنَعُوا الْقَطْرَ مِنَ السَّمَاءِ وَ لَوْ لَا الْبِهَائِمُ لَمْ يَمْطَرُوا؛ هِرْگَاهِ مَرْدَمِ اِز پَرْدَاخْتِ زَكَاتِ (و سَائِرِ حَقُوقِ شَرْعِيَّه) اِمْتِنَاعٌ وَرَزَنْدِ، بَارَانِ وَنَزُولَاتِ آسْمَانِي كَمِ خَوَاهد شد، و اگر چهارپایان نبودند بارش باران قطع می گردید.»

۴. «ولم ینقضوا عهد الله و عهد رسولہ الا سلط الله علیہم عدوہم و أخذوا بعض ما فی ایدیہم؛ و ہرگاہ مردم عهد و پیمانہایی کہ با خدا و رسولش داشتہ اند را بشکنند، خداوند دشمنانشان را بر جان و مالشان مسلط می کند». یکی از عهد و پیمانہایی کہ با خدا و رسولش بستہ ایم ترک عبادت شیطان است. در آیہ شریفہ ۶۰ سورہ یس می خوانیم:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یَا بَنَی آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ»؛ آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم کہ شیطان را نپرستید، کہ او برای شما دشمن آشکاری است».

۵. «ولم یحکموا بغير ما انزل الله الا جعل الله بأسهم بینهم؛ و ہرگاہ قاضیان شما مطابق احکام الہی حکم نکنند، در میان شما اختلاف و جنگ بہ وجود می آید و بہ جان ہم می افتید»^۱.

خلاصہ این کہ: گناہان تنها عواقب سوء اخروی و عذاب آن جہان را در پی ندارد، بلکہ آثار سویی در این جہان نیز خواهند داشت.

ابزار تبلیغی پیامبران

انبیا و پیامبران الہی ہنگامی کہ از سوی خدا برای دعوت مردم فرستادہ می شدند مسلح بہ سہ سلاح مؤثر و کارساز بودند کہ ہر کدام برای گروہ خاصی از آنان کارایی داشت.

۱. سلاح علم و دانش و استدلال و منطق

این ابزار مخصوص انسانہای خردمند و دارای بصیرت و صاحبان عقل

و فکر بود. این قبیل افراد نیاز به معجزه و کارهای خارق‌العاده از سوی پیامبران نداشتند، بلکه کافی بود با استدلال‌های قوی و منطقی، توحید و نبوت را برای آنها به اثبات رساند، تا تسلیم آن شوند. آیات فراوانی^۱ از قرآن به این ویژگی اولوالالباب اشاره دارد. به عنوان مثال به آیه شریفه ۱۶۴ سوره مبارکه بقره توجه فرمایید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمانها نازل کرده، و با آن زمین را پس از مرگ زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند!.

عظمت آسمانها و زمین و آمد و شد منظم شب و روز برای اولوالالباب کافی است آنها با تفکر و اندیشه در این امور، پی به عظمت خالق آن برده و می‌گویند: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای؛ منزه‌ای تو! ما را از عذاب دوزخ، نگاهدار.^۲ آنها وقتی در مورد عظمت آفرینش بدن انسان فکر می‌کنند که فقط طول رگهای بزرگ و کوچک او بیش ۱۵۰/۰۰۰ کیلومتر است و این لوله‌کشی با عظمت و وسیع به قدری منظم

۱. از جمله می‌توان به آیات ۱۹۰ سوره آل عمران، ۶ سوره یونس، ۸۰ سوره مؤمنون، ۲۲ سوره روم و ۵ سوره جاثیه، اشاره کرد.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

و دقیق است که اگر قسمتی از آن بگیرد، همانجا فلج می شود، پی به وجود خداوند خالق انسان ها می برند. نتیجه این که، یکی از سلاح های تبلیغی پیامبران سلاح علم و دانش و استدلال های منطقی است که مخصوص خردمندان جامعه است.

۲. سلاح معجزه

یکی دیگر از ابزار تبلیغی پیامبران که برای توده عوام جامعه از آن بهره می گرفته اند، سلاح معجزه است. انسان های عوام جامعه با زبان استدلال های منطقی آشنایی چندانی ندارند، اما با ارائه معجزه های مختلف ایمان می آورند. لذا چند رقم معجزه، از قبیل شق القمر^۱، بینا شدن نابینایان^۲، زنده شدن مردگان^۳، و مانند آن در اختیار پیامبران الهی قرار می گرفت، تا به وسیله آن توده مردم را به سوی توحید و نبوت هدایت کنند، و درهای سعادت را به روی آنها بگشایند.

۳. تهدید به عذاب های الهی

گروهی از مردم هستند که نه استدلال های منطقی آنها را به راه راست رهنمون می شود، و نه معجزات گوناگون پیامبران موجبات تسلیم شدن آنان را در برابر حق فراهم می سازد. این گروه که افرادی لجوج، متعصب و متکبرند، تنها با سلاح تهدید به عذاب های الهی تسلیم حق می شوند. قرآن مجید داستان عذاب اقوام مختلف را به همین منظور بیان کرده است.

۱. شرح این معجزه پیامبر ﷺ را در تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۱۲ مطالعه فرمایید.

۲. شرح این معجزه حضرت عیسیٰ علیهِ السلام را در تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۱۸ مطالعه فرمایید.

۳. همان.

عذاب قوم شعیب

حضرت شعیب علیه السلام، پس از ناامیدی از تأثیر استدلالهای منطقی و معجزات در مورد گروه سوم، از سلاح سوم استفاده کرد و سرگذشت اقوام پیشین را به یاد قوم خود آورد. توجّه فرماید:

«وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ»؛ و ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من، سبب نشود که شما به همان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند، گرفتار شوید. و (سرزمین) قوم لوط از شما چندان دور نیست.^۱

حضرت شعیب به عذاب چهار قوم از اقوام پیشین اشاره کرد:

۱. قوم نوح علیه السلام؛ آنها گرفتار طوفانی عجیب شدند. از آسمان بارانهای سیل آسا نازل و از زمین آب جوشیدن گرفت و تمام مردم غرق شدند جز گروه اندکی که به حضرت نوح علیه السلام ایمان آورده بودند و همراه او سوار بر کشتی شدند. آری، آبی که مایه حیات و زندگی انسان بلکه تمام موجودات زنده است، و $\frac{2}{3}$ بدن ما انسانها را تشکیل می‌دهد، مأمور نابودی قوم نوح علیه السلام شد. یعنی خداوند مر اقوام سرکش را از دل عوامل حیاتشان بیرون می‌کشد.

۲. قوم هود علیه السلام؛ این قوم سرکش گرفتار تندبادی مملوّ از سنگریزه‌ها شدند. این تندباد، آبادی‌های آنها را زیر سنگریزه‌ها دفن کرد. همین بادی که ابرها را جابجا می‌کند و ابرهای حاوی باران را به مناطق نیازمند آب هدایت می‌کند و گلها را بارور و میوه‌ها را می‌رساند، عامل نابودی قوم هود شد.

۳. قوم صالح علیه السلام؛ این قوم بی ایمان هنگامی که ناقه صالح را پی کردند و با پیامبرشان به مخالفت پرداختند خداوند سه روز به آنها مهلت داد، پس از آن

۱. سوره هود، آیه ۸۹.

صاعقه‌ای نازل شد و همه جا را ویران کرد. صاعقه از برخورد قطعه ابری که دارای بار الکتریسیته منفی است با زمین که بار الکتریسیته مثبت دارد حاصل می‌شود. وقتی که این دو با هم برخورد می‌کنند جرقه‌ای تولید می‌شود که همه چیز را خاکستر می‌کند؛ زیرا حرارت حاصل از آن ۱۵/۰۰۰/ درجه سانتیگراد است، در حالی که غالب فلزات حداکثر در دو الی سه هزار درجه ذوب می‌شوند. ۴. قوم لوط علیهم‌السلام؛ عذابی که بر این قوم سرکش و هتّاک نازل شد زلزله‌ای سهمگین و وحشتناک بود. زلزله شهرهای آنها را زیرورو کرد، و همه چیز وارونه شد. بعد از آن بارانی از سنگ ویرانه‌های بجای مانده از زلزله را هم پوشاند. زمینی که قرآن مجید از آن تعبیر به مهد و گاهواره^۱ می‌کند و استراحتگاه و محل قرار انسان است، تبدیل به زلزله‌ای ویرانگر شد.

حضرت شعیب علیه‌السلام خطاب به قومش فرمود: اگر اقوام نوح و هود و صالح از شما دورند، ولی قوم لوط نزدیک به شمایند، چون آنها هم در شام می‌زیستند. و آثار به جای مانده از آبادی‌های آنها را می‌توانید مشاهده کنید.

خلاصه این که انبیا و پیامبران ابزارهای تبلیغی مختلفی داشتند که هر کدام برای گروه خاصی کاربرد داشت، سلاح تهدید به عذاب الهی که در داستان قوم شعیب به آن اشاره شده، برای هدایت گروه لجوج و متکبر و مغرور بود. حضرت شعیب علیه‌السلام پس از اشاره به سرگذشت دردناک اقوام پیشین، به قوم خود سفارش می‌کند که عبرت بگیرند و به سوی خدا بازگردند. توجّه فرمایید: «وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ»؛ از پروردگار خود آمرزش بطلبید؛ و به سوی او بازگردید؛ که پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه کار) است!^۲

۱. سوره طه، آیه ۵۳؛ سوره زخرف، آیه ۱۰؛ سوره نبا، آیه ۶.

۲. سوره هود، آیه ۹۰.

دو نکته در این آیه شریفه قابل توجّه است:

نکتهٔ اوّل: آیا استغفار و توبه دو چیز است؟ یا هر دو واژه به یک معناست؟ ظاهراً استغفار و توبه دو چیز است؛ استغفار شستن زنگار گناه است چرا که قلب بر اثر گناه زنگار می‌گیرد و باید با استغفار زنگار آن را زایل کرد. پس از شستشوی زنگار دل با استغفار، قلب آماده حرکت به سوی خدا و توبه به درگاه حضرتش می‌شود. خلاصه این که اوّل شستن زنگار دل، سپس نوشتن نام خدا بر صفحه قلب. در ضمن توجّه داشته باشید که توبه فقط به زبان نیست، بلکه تصمیم جدّی قلبی بر ترک گناه، و قطع رابطه با گناه، و جبران گناهان سابق با اعمال نیک آینده است.

جوانی می‌پرسید: مرتکب گناهانی شده‌ام که از آن توبه کرده‌ام، اما همچنان وجدانم ناراحت است. چه کنم؟ گفتم: به همان اندازه که کار بد کرده‌ای باید کار خوب کنی، تا جبران شود. گفت: خداوند مرا می‌بخشد؟ گفتم: ناامید مباش، خدا وعدهٔ بخشش داده است.

نکتهٔ دوم: در پایان آیه ۹۰ از سورهٔ هود، خداوند به رحیم و دود (مهربان و دوستدار بندگان توبه کار) توصیف شده است. این نشان می‌دهد که برنامه‌های خداوند بر اساس رحمت است، و عذاب و مجازات یک استثناست. یکی از نشانه‌های ادّعای فوق این است که ۱۱۳ سورهٔ قرآن با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز شده، و تنها یک سوره بدون بسم الله الرحمن الرحيم است، یعنی ۱۱۳ رحمت و یک عذاب. و طبیعی است وقتی عده‌ای از ۱۱۳ رحمت الهی استفاده نکنند، گرفتار همان یک عذاب می‌شوند.

جسارت و هتّاکی قوم شعیب

قوم شعیب در مقابل سخنان منطقی، معجزات و تهدیدهای حضرت شعیب

که همه آنها به قصد هدایت قومش بود سر تسلیم فرود نیاورده و جملات زشتی به زبان آوردند که همگی حکایت از لجاجت و جهل و بی خبری آنها می کرد. توجه کنید:

۱. «﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ﴾؛ (ای شعیب!) بسیاری از آنچه را می گویی ما نمی فهمیم» یعنی حرف های تو سر و ته ندارد و محتوا و منطق باارزشی در آن نیست، که بخواهیم پیرامون آن ببیندیشیم!

۲. «﴿وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا﴾؛ (ای شعیب!) ما تو را در میان خود ضعیف می یابیم». بنابراین، فکر غلبه بر ما را از سرت بیرون کن، چون قدرت این کار را نداری!

۳. «﴿وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ﴾؛ (ای شعیب!) اگر قبیله کوچکت نبود تو را سنگسار می کردیم» یعنی گمان نکن که به خاطر ترس از قدرتت با تو برخورد فیزیکی نمی کنیم، بلکه احترامی که برای قوم و قبیله ات قایل هستیم ما را از این کار باز داشته است!

۴. «﴿وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ﴾؛ (ای شعیب!) تو در برابر ما قدرتی نداری»^۱ یعنی تو هرچند از بزرگان قبیله ات هستی ولی با این سخنان در نظر ما منزلتی نداری!

متأسفانه انسانهای بی منطق بر زور و تهدید تکیه می کنند. وقتی که از رسیدن به اهدافشان ناکام می مانند به تحریمهای اقتصادی و تهدیدهای نظامی روی می آورند.

پاسخ های منطقی و بردبارانه حضرت شعیب علیه السلام

شعیب پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل این همه هتاک و توهین و جسارت، ناراحت و عصبانی نشد و با صبر و بردباری و به صورت منطقی پاسخ آنها را داد. توجه

فرماید: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُم مِّنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرًا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ»؛ گفت: ای قوم! آیا قبیله کوچکم، نزد شما عزیزتر از خداوند است؟! در حالی که (فرمان) او را پشت سر انداخته‌اید! پروردگارم به آنچه انجام می‌دهید احاطه دارد (و آگاه است)!!^۱

شعیب پیامبر ﷺ به دو گونه پاسخ آنها را داد:

نخست می‌فرماید: این چه سخن نامعقول و نسنجیده‌ای است که شما بر زبان جاری می‌سازید؟ آیا احترام قبیله من از احترام خداوند بیشتر است؟ آیا شما برای خداوند احترام قائلید؟ یا خدا و فرامینش را پشت سر انداخته‌اید؟ و در ادامه می‌فرماید: خیال نکنید که خداوند اعمال شما را نمی‌بیند و سخنانتان را نمی‌شنود، بلکه او به تمام اعمالی که انجام می‌دهید احاطه و آگاهی کامل دارد. حضرت شعیب ﷺ ضمن پاسخ به سخنان بی اساس قومش، آنها را متوجه عظمت و عزت پروردگار زمین و آسمان کرد.

دومین پاسخ حضرت شعیب در آیه بعد آمده است. توجه کنید: «وَيَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ اِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَاَرْتَقِبُوا اِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ»؛ ای قوم من! هر چه توان دارید، انجام دهید؛ من هم کار خود را انجام می‌دهم؛ و به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب رسواکننده به سراغش می‌آید، و چه کسی دروغ‌گوست! شما انتظار بکشید، من هم با شما در انتظارم^۲. شما در انتظار این باشید که بتوانید با قدرت، جمعیت، ثروت و نفوذتان بر من پیروز شوید، من هم در انتظارم که مجازات دردناک الهی به زودی دامان شما جمعیت گمراه را بگیرد و از صفحه گیتی محوتان نماید!

۱. سوره هود، آیه ۹۲.

۲. سوره هود، آیه ۹۳.

پایان عمر تبهکاران مدین

جوامعی که در این عالم زندگی می کردند، هنگامی که فاسد و مفسد می شدند خداوند به آنها مهلت می داد تا از منجلاّب فساد خارج شده و به اصلاح خویش بپردازند، اگر در مهلت مقرر اصلاح نمی شدند، ولی امیدی به اصلاح آنها بود مهلت تمدید می شد، و تا هنگامی که کمترین روزنه‌ای به سمت اصلاح وجود داشت این کار تکرار می شد. اما زمانی که تمام روزنه‌های امید مسدود می شد و دیگر هیچ امیدی به اصلاح آنها باقی نمی ماند، و چاره‌ای جز نابودی نبود، خداوند به روشهای مختلف آنها را نابود می کرد. به قول شاعر:

نه طراوتی نه برگی نه گلی نه سایه دارم

متحیرم که دهقان به چه کار هشت ما را

وقتی یک درخت نه میوه‌ای داشته باشد و نه گلی بدهد و نه طراوت و برگی داشته باشد و حتی سایه‌ای نداشته باشد دهقان ناچار می شود آن را قطع کند و بسوزاند. اقوامی که هیچ امیدی به هدایت آنها نیست همانند درخت بی بر و گل و سایه‌ای هستند که تنها لایق آتشند. نوح پیامبر علیه السلام در مورد قومش (که ۹۵۰ سال آنها را به سوی خدا دعوت کرد، ولی نپذیرفتند) نفرین کرد. اما نفرین آن حضرت هم حکیمانه بود. فرمود: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَبَّارًا * إِنَّكَ إِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»؛ پروردگارا! هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی نگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به دنیا نمی آورند.^۱

البته اقوامی که گرفتار عذاب می شدند دو دسته بودند: یک دسته کسانی که بعد از هلاکت آثارشان باقی می ماند. مثل فرعون و فرعونیان که وقتی هلاک

شدند کاخها و ثروتها و بدنهای آنها باقی ماند و به بنی اسرائیل رسید. دسته دیگر اقوامی بودند که همراه هلاکت آنها تمام آنچه مربوط به آنها می شد نیز نابود می گشت. قوم ثمود که پیامبر آنها حضرت صالح علیه السلام بود جزء دسته دوم هستند.

قوم شعیب پیامبر علیه السلام نیز چنین بودند. به آیات زیر توجه فرمایید:

«وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ * كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِّمَذِينٍ كَمَا بَعِثْتُ ثَمُودَ؛ و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، با رحمت خود نجات دادیم؛ و آنها را که ستم کردند، صیحه (مرگبار آسمانی) فرا گرفت؛ و بامدادان در خانه هایشان به رو افتاده مرده بودند. آن چنان که گویی هرگز ساکن آن (دیار) نبودند! دور باد مدین (و اهل آن از رحمت خدا)، همان گونه که قوم ثمود دور شدند!». ^۱ در مورد این که قوم شعیب با چه عذابی هلاک شدند دو تعبیر در قرآن مجید وجود دارد.

نخست تعبیر به «صیحه» که در آیه مورد بحث آمده و دیگر تعبیر به «رجفه» (لرزش) که در آیه شریفه ۹۱ سوره اعراف به آن اشاره شده است. حال ببینیم آیا هر دو تعبیر به یک معنا باز می گردد، یا دو چیز است؟ «رجفه» (لرزش) نتیجه صیحه آسمانی است، و این همان چیزی است که در زمان ما به آن «موج انفجار» گفته می شود. توضیح این که: زمانی که انفجار رخ می دهد برخی از اشیا که در محل انفجار و اطراف آن تا فاصله معینی هستند (بسته به نوع و مقدار ماده منفجره) بر اثر انفجار نابود می گردند، اما برخی چیزها در خارج از آن دایره نیز نابود می شود، که علت آن موج انفجار است. موج انفجار شیشه ها را تا شعاع چند هزار متر می شکند و ممکن است حتی در خانه ها را در فاصله نزدیکتر از جا

بکند. از دو آیه مورد اشاره استفاده می‌شود که صیحه‌ای آسمانی و صاعقه‌ای بسیار نیرومند بر قوم شعیب نازل شد و همراه آن موج انفجاری رخ داد و بر اثر آن صاعقه و این لرزش حاصل از موج انفجار همه آن قوم سرکش به رو بر زمین افتاده و نابود شدند.

از آیه بعد استفاده می‌شود که نه تنها خودشان از بین رفتند بلکه تمام ثروتهایی که به خاطر آن، ظلم و ستم و گناه کردند، و همه آن کاخ‌ها و زینت‌ها و زرق و برق‌ها، از میان رفت و همه خاموش شدند.

خوانندگان محترم! این عذابها فقط مربوط به گذشتگان نیست، بلکه هر کس در هر عصر و زمانی مسیر قوم شعیب را در پیش بگیرد و در مقابل حق سر تسلیم فروود نیاورد، باید منتظر عواقب آن باشد. همان‌گونه که در مورد اروپاییان می‌بینیم که نتیجه ظلمهای فراوان آنها جنگ جهانی اول و دوم شد، و اروپا به دست اروپایی‌ها نابود گشت «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ»^۱.

پیوند حضرت موسی و حضرت شعیب علیه السلام

با توجه به این که حضرت موسی علیه السلام بخشی از عمرش (حدود ۱۰ سال) را در مدین گذراند، و با دختر حضرت شعیب پیامبر علیه السلام که از اهالی مدین است، ازدواج نمود، شرح و تفسیر آیات مربوط به این قسمت از زندگانی حضرت موسی علیه السلام، که در سوره قصص آمده، خالی از لطف و فایده نیست. اما قبل از آن، لازم است مقدمه‌ای در مورد ویژگیهای قرآن مجید تقدیم گردد:

قرآن مجید ویژگی‌های زیادی دارد که آن را از تمام کتابها متمایز و جدا می‌سازد، اگر این ویژگیها گردآوری، و با سلیقه خاصی کنار هم چیده شود، کتاب

ارزشمندی خواهد شد. به سه نمونه از این ویژگی‌ها توجه فرمایید:

۱. طراوت و تازگی؛ قرآن مجید همواره باطراوت و تازه است و هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود. شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، چرا هر چه قرآن را تلاوت و مطالعه می‌کنیم کهنه نمی‌شود، بلکه باطراوت‌تر و تازه‌تر می‌شود؟ امام علیه السلام فرمود: «لأنَّ الله تبارك وتعالى لم يجعله لزمان دون زمان ولا لناس دون ناس فهو في كلِّ زمان جديد، وعند كلِّ قوم غَضٌّ الى يوم القيامة؛ به خاطر آن که خداوند تبارک و تعالی قرآن را برای زمان معینی نازل نکرده و اختصاص به جمعیت خاصی نداده است، لذا در تمام زمانها و نزد تمام اقوام و جمعیتها تا روز قیامت جدید و باطراوت است».^۱

ما این مطلب را به هنگام نوشتن تفسیر نمونه تجربه کردیم. زمانی که نوشتن تفسیر نمونه را آغاز نمودیم تفاسیر مهم شیعه و اهل سنت، مورد توجه بود، ولی در عین حال ما در تفسیر نمونه به نکات جدیدی دست یافتیم که در کتابهای تفسیری گذشته نبود، همان‌گونه که در تفاسیری که ان‌شاءالله بعد از ما نوشته خواهد شد به نکات جدیدی می‌رسند که ما به آنها نرسیده‌ایم. خلاصه این که، این طبیعت قرآن است که همراه زمان پیش می‌رود و اختصاص به زمان خاصی ندارد.

۲. فراگیر بودن آن؛ ویژگی دیگر قرآن مجید این است که اختصاص به قشر خاصی از مردم ندارد. همان‌گونه که عالمان بزر و فلاسفه و دانشمندان عظیم‌الشان از آن بهره می‌گیرند، مردم عوام و بیسواد (که قادر بر تلاوت قرآن هستند) نیز در حدّ توان و درک خود از آن استفاده می‌کنند. این ویژگی در کتابهای دیگر دیده نمی‌شود. لذا برای دوران ابتدایی کتابی مخصوص، و برای

۱. میزان الحکمة، ج ۸، باب ۳۲۹۴، ح ۱۶۴۳۵.

دوره راهنمایی کتاب خاص دیگری، و برای دوران دبیرستان و پیش دانشگاهی و دانشگاه، هر کدام کلام خاصی نوشته می شود.

۳. هر آیه قرآن دارای نکاتی است؛ در هر آیه ای از آیات قرآن نکته یا نکاتی نهفته است در حالی که در هر سطری از سطور کتابهای دیگر نکته ای وجود ندارد، بلکه در بسیاری از کتابها، نکات قابل استفاده در کل کتاب محدود است. در هر یک از آیات مربوط به مبدأ و معاد، تاریخ انبیا، بهشت و دوزخ، احکام، اخلاق، فلسفه احکام و مانند آن نکات برجسته و روشنی وجود دارد. با توجه به این مقدمه و ویژگی های سه گانه قرآن مجید، مخصوصاً ویژگی سوم، به سراغ آیات سوره قصص می رویم و به نکات موجود در آیات مذکور اشاره خواهیم کرد:

حضرت شعیب علیه السلام بعد از نابودی قوم سرکش مدین به همراه مؤمنین به آن شهر بازگشته و کم کم آن جا را آباد کردند. آن حضرت در اواخر عمر شریفش پیر و ناتوان شده بود و چون ظاهراً پسری هم نداشت، به ناچار دخترانش گوسفندان را به صحرا می بردند. از سوی دیگر موسای جوان در مصر شاهد نزاع و درگیری یک فرعون با یک نفر از بنی اسرائیل بود. مرد فرعون به فرد بنی اسرائیلی دستور می داد که مقداری هیزم بر دوش گرفته، آن را به کاخ فرعون ببرد، و مرد بنی اسرائیلی از انجام این کار طفره می رفت.^۱ همین مطلب باعث نزاع و درگیری آنها شد. حضرت موسی علیه السلام به منظور جدا سازی آنها، به آن دو نزدیک شد و آن ها را از هم جدا کرد. مرد فرعون وقتی موسای جوان را دید که او را از مرد بنی اسرائیلی جدا می کند به سمت موسای جوان حمله ور شد. حضرت موسی علیه السلام به منظور دفاع از خود، مشت به سمت آن مرد پرتاب کرد که بر اثر آن

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۴۲.

نقش بر زمین شد و از دنیا رفت. به حضرت موسی خبر رسید که اگر در مصر بمانی، فرعونیان تو را به جرم کشتن آن فرعونی، خواهند کشت. این مطلب سبب شد که حضرت موسی علیه السلام آواره بیابانها شد و به منظور فرار از دست فرعونیان از مصر فرار کرد. یگه و تنها و بدون داشتن آذوقه مناسب و با استفاده از بر درختان و گیاهان صحرا، به حرکت خود ادامه داد تا این که به شهر مدین رسید، کنار چاه آبی رفت و خود را سیراب کرد و در زیر سایه درختی به استراحت پرداخت. همان گونه که استراحت می کرد صحنه ای توجّهش را به خود جلب کرد. شرح این مطلب در آیات زیر آمده است. توجّه فرماید:

«وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَنتُنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ»؛ و هنگامی که به (چاه) آب «مدین» رسید، گروهی از مردم را در آن جا دید که چهارپایان خود را آب می دهند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که از گوسفندان خویش مراقبت می کنند (و به چاه نزدیک نمی شوند؛ موسی) به آن دو گفت: «منظور شما (از این کار) چیست؟ گفتند «ما آنها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیرمرد کهنسالی است (قادر بر این کارها نیست)».^۱ در روایت^۲ آمده است که وقتی حضرت موسی سخن آن دو زن را شنید به سمت چوپانها رفت و به آنها اعتراض کرد که چرا اجازه نمی دهید آن دو زن گوسفندان خود را سیراب کنند؟ آنها گفتند: اگر خیلی دلت به حال آنها سوخته خودت به تنهایی (و بدون کمک ما) از چاه آب بکش و گوسفندان آنها را سیراب کن. حضرت موسی به سمت دلو رفت و آن را به درون چاه انداخت و کاری که دیگران ده نفری انجام

۱. سورة قصص، آیه ۲۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۵۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۱.

می دادند او به تنهایی انجام داد و آن دلو بزرگ مملو از آب را از چاه کشید و گوسفندان آن دو زن را سیراب کرد.

آری، آن جا که امداد الهی باشد یک نفر معادل ده نفر کار انجام می دهد. همان گونه که در آیه شریفه ۶۵ سوره انفال به این مطلب اشاره شده است. نکته ای که در این آیه شریفه قابل توجه است بی توجه نبودن حضرت موسی علیه السلام به کار زشتی که چوپانها انجام دادند و عکس العمل نشان دادن نسبت به آن، و انجام کاری خیر بدون تقاضای اجر و پاداش. به هر حال، پس از انجام این کار، دختران شعیب با گوسفندان به سمت خانه حرکت کردند و حضرت موسی به سمت درخت رفت و دست به دعا برداشت. به آیه بعد توجه فرمایید:

«فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»؛ موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: پروردگارا! به هر خیر و نیکی که بر من فرو فرستی، به آن نیازمندم! ^۱

نوع دعا کردن حضرت موسی علیه السلام نیز بسیار جالب است. آن حضرت که در آن شهر، غریب، گرسنه و بی پناه است، به هنگام دعا نمی گوید: «خدایا! چنین و چنان کن»، بلکه عرض می کند: «خدایا! هر خیر و نیکی بر من بفرستی به آن نیاز دارم» طولی نکشید که دعای آن حضرت مستجاب شد. توجه فرمایید:

«فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت، و گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد». هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را برای

او شرح داد گفت: «نترس، از قوم ستمکار نجات یافتی!»^۱ هرچند حضرت موسی علیه السلام برای گرفتن مزد کار نکرده بود، بلکه قصدش کاملاً رضای خدا بود، اما شعیب پیامبر علیه السلام وظیفه خود می‌داند که مزد این کار او را بدهد و به همین منظور او را به خانه‌اش دعوت می‌کند. متأسفانه در عصر و زمان ما چقدر کارفرمایانی که مزد کارگران را می‌خورند، و حق و حقوق آنها را پایمال می‌کنند. به هر حال، دختر حضرت شعیب علیه السلام دعوت پدر را به حضرت موسی اعلام می‌کند و دو نفری به سمت خانه شعیب حرکت می‌کنند. در تاریخ آمده است که دختر برای راهنمایی، از پیش‌رو حرکت می‌کرد و موسی علیه السلام از پشت سر. وزش ملایم باد ممکن بود لباس را از اندام آن دختر کنار زند. و حیا و عفت موسی علیه السلام اجازه چنین کاری را نمی‌داد. لذا به آن دختر گفت: من از جلو می‌روم و تو از پشت سر مرا راهنمایی کن».^۲

اکنون در جامعه ما چه خبر است؟! بد حجابی‌ها، لباسهای نامناسب، تنگ و چسبان، مدهای جذاب لباس، آرایش‌های تند و غلیظ، رفت و آمدهای فراوان و غیر ضروری زنان به بازارها و گفت‌وگوهای بی‌پروا با مردان اجنبی، عدم رعایت عفاف و پاکدامنی و... همه و همه غوغا می‌کند. راستی جوانانی که پایه اعتقادی آنان به قدری قوی نیست که توان مقاومت در برابر این همه عوامل تحریک را داشته باشند، چه باید کنند؟! آیا می‌دانید آمار طلاق چقدر بالا رفته است؟ یکی از عوامل طلاق همین بد حجابی‌ها و صحنه‌های زشت و بی‌عفتی‌هاست. باید با مفساد اجتماعی به‌طور جدی برخورد شود. کسانی که مخالف هرگونه برخورد با این گونه مفاسدند در اشتباهند.

۱. سورة قصص، آیه ۲۵.

۲. تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۸، ص ۴۵۰.

به هر حال موسی علیه السلام وارد خانه حضرت شعیب شد. خانه‌ای که نور نبوت، معنویت و روحانیت از جای جای آن نمایان بود. پیرمردی نورانی، باوقار و با موهایی سفید که در گوشه‌ای نشسته بود، به موسی علیه السلام خوش آمد گفت، سپس از او پرسید: از کجا می‌آیی؟ در این شهر چه می‌کنی؟ چرا تنهایی؟ حضرت موسی تمام داستان را برای آن حضرت بیان کرد. حضرت شعیب به او اطمینان داد که دیگر خطری از سوی فرعونیان او را تهدید نمی‌کند. موسی علیه السلام به زودی متوجه شد که استاد بزرگی یافته، استادی که چشمه‌های زلال علم، معرفت و تقوا از وجودش می‌جوشد و می‌تواند به خوبی او را سیراب کند. حضرت شعیب علیه السلام نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدی یافته، شاگردی که می‌تواند علوم، دانش و تجربیات خود را به او منتقل کند. و هر دو از یافته خود مسرور شدند. دختر شعیب که گویا از بردن گوسفندان به صحرا و برخورد با مردان خسته شده بود، و از سویی این جوان را برای چوپانی فرد مناسبی می‌دید، پیشنهاد داد:

«قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»؛ یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کسی است که نیرومند و درستکار باشد (و او همین مرد است!)^۱ دختری که در دامان پیامبر خدا پرورش یافته باشد انسان هوشیار و منطقی است، لذا برای پیشنهاد خود دلیل آورد. و آن این که: بهترین کارگر کسی است که هم قدرت بدنی مناسبی داشته باشد و هم امین باشد و موسی علیه السلام در هر دو جهت امتحان خود را داده بود. آن هنگام که به تنهایی دلوی را از چاه کشید که چوپان‌ها ده نفره می‌کشیدند امتحان قدرتش را پس داد، و زمانی که از دختر شعیب خواست در پشت سر او حرکت کند از امتحان امانت سربلند خارج شد.

ملاحظه می‌فرمایید که در یک عبارت کوتاه شرایط مهم کارگر و کارمند بیان شده است. از نظر قرآن کارگر و کارمند باید قوی و امین باشد، بنابراین آدمهایی که ضعیفند و توانایی انجام کار مورد نظر را ندارند یا قوی هستند ولی از امانت کافی بی‌بهره‌اند را نباید به واسطه پارتی بازی یا به عنوان ارفاق یا به قصد کمک یا به هر عنوان دیگر استخدام کرد. اگر این دو شرط در استخدامها عملی شود جهان متحول می‌گردد. البته آنچه ذکر شد مربوط به کارهای جسمانی است، اما در مورد کارهای فکری شرایط دیگری لازم است که در آیه شریفه ۵۷ سوره مبارکه یوسف به آن اشاره شده است. هنگامی که حضرت یوسف علیه السلام به عزیز مصر پیشنهاد داد که عهده دار خزانه داری مصر شود گفت: «إِنِّي خَفِيفٌ عَلِيمٌ»؛ من نسبت به این کار هم دانش کافی دارم و هم امانتدارم» این جا قدرت جسمانی کارآیی ندارد، بلکه دانش مدیریتی لازم است. نتیجه این که در کارهای جسمانی قدرت و امانت و در کارهای فکری دانش کافی و امانت، لازم است.

حضرت شعیب علیه السلام که از پیشنهاد دخترش خوشحال شده بود، طبق آیه ۲۷ سوره قصص خطاب به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

«قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ (شعیب) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی؛ و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه توست؛ من نمی‌خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم؛ و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت!». ^۱

حضرت شعیب مهریه دخترش را هشت سال چوپانی حضرت موسی علیه السلام

۱. سوره قصص، آیه ۲۷.

قرار داد. مقایسه‌ای کنیم بین مهریه دختر و همسر پیامبر، و مهریه‌های سرسام آور امروزی. هشت سال چوپانی در ظاهر مهریه است، اما در واقع نوعی مشارکت است؛ چرا که حضرت شعیب علیه السلام در حقیقت سرمایه‌ای را در اختیار حضرت موسی علیه السلام که هیچ چیز نداشت و حتی به نان شبش محتاج بود قرار داد، تا با آن کار کند و از درآمدش حضرت شعیب و دخترش از یک سو، و حضرت موسی و همسرش از سوی دیگر استفاده کنند.

آیا مهریه‌ای سبک‌تر از این مهریه سراغ دارید؟ علاوه بر این که شعیب پیامبر علیه السلام بعد از تمام شدن مدّت، هنگامی که حضرت موسی علیه السلام قصد بازگشت به مصر کرد تعدادی از گوسفندان که سرمایه حضرت شعیب محسوب می‌شد را به او بخشید. اما امروزه، متأسفانه مهریه‌ها بسیار سنگین و گاه کمرشکن است، در حالی که در روایات اسلامی سفارش به مهریه‌های سبک و در حدّ توان زوج شده است. به چند نمونه از این روایات توجّه فرمایید:

۱. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمودند:

«من بركة المرأة خفة مؤنتها؛ قدم زنی مبارک است که هزینه‌اش کم باشد»^۱، منظور از «مؤنة» در این روایت، ممکن است هزینه‌های عادی زندگی باشد. یعنی زن هر روز به دنبال مد جدیدی نباشد، و همواره به سراغ زر و زیور نرود، و در مخارج اسراف و زیاده روی نکند، و ممکن است اشاره به مهریه باشد، یعنی مهریه‌اش خفیف و سبک باشد، که برکت در آن است، همچنین شاید هم شامل هزینه‌های عادی زندگی و هم شامل مهریه شود.

۲. در روایات دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

«افضل نساء امتی... أقلهنّ مهرا؛ برترین زنان امت من... زنانی هستند که مهریه

آنان کمتر است».^۱

۳. حضرت علی علیه السلام فرمود:

«لا تغالوا بمهور النساء فتكون عداوة؛ مهریه زنانتان را سنگین نگیرید که سرچشمه دشمنی و عداوت است».^۲

امروزه این روایت بسیار ملموس و قابل درک است. چون وقتی مهریه خانمی سنگین و بسیار زیاد باشد کم کم زن را وسوسه می‌کند که آن را مطالبه نماید، و هنگامی که با عدم توان پرداخت زوج مواجه شود، آن را به اجرا می‌گذارد و با هزار مشکل مهریه را می‌گیرد و اقدام به طلاق می‌کند. گاه این پول زیر دندان مزه می‌کند، لذا نقشه می‌کشد با مهریه سنگین تری با مرد دیگری نیز ازدواج کند و از او هم مهریه را مطالبه کند و بدین وسیله ثروت مهمی فراهم نماید. زن با این فکر و خیالات ناسازگاری با شوهر را آغاز می‌کند و بدین سان عداوت و دشمنی‌ها شروع می‌شود. بعضی می‌گویند: «برای استحکام پیوند زناشویی باید مهریه‌ها را سنگین گرفت، چون کار از محکم کاری عیب نمی‌کند» در جواب این عزیزان عرض می‌کنیم: «اتفاقاً در این مورد کار از محکم کاری عیب می‌کند» چون مهریه سنگین وسوسه‌انگیز است.

۴. ابوالعبّاس می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در مهریه پرسیدم:

«اله وقت؟ قال: لا، ثم قال: كان صدق النبی صلی الله علیه و آله... خمسماً درهم؛ آیا مهریه اندازه خاصی دارد؟ امام فرمود: نه، سپس فرمود: مهریه (همسران) پیامبر صلی الله علیه و آله پانصد درهم بود».^۳

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰، ح ۹.

۲. وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۱، ح ۱۲.

۳. وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۷، ح ۸.

پانصد درهم معادل ۲۵۰ مثقال نقره است، زیرا هر درهم نیم مثقال است. و قیمت هر مثقال نقره در عصر و زمان ما (سال ۱۳۸۹ هـ. ش) هزار و دویست تومان است. بنابراین پانصد درهم در زمان ما معادل سیصد هزار تومان است. آری، مهریه همسران پیامبر اسلام چیزی حدود یک سکه بهار آزادی بوده است! ما توصیه نمی‌کنیم مهریه خیلی سبک باشد، ولی از مهریه‌های بسیار سنگین، که مصیبت و بلایی برای خانواده هاست و باعث ترک ازدواج بعضی از جوانها شده، باید پرهیز کرد، و ازدواجها را ساده گرفت تا جوانها به راحتی ازدواج کرده و در برابر گناه بیمه شوند.

ازدواج ساده!

پیامبر اکرم ﷺ با جمعی از اصحاب و یارانش نشسته بود. خانم محبّه‌ای خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یا رسول الله! نیاز به ازدواج دارم، همسری برایم انتخاب کن! پیامبر اکرم ﷺ نگاهی به اصحابش کرد و از آنها پرسید: چه کسی حاضر است با این خانم ازدواج کند؟ یکی از اصحاب برخاست و اعلام آمادگی کرد. حضرت از او پرسید: چه چیز به عنوان مهریه به او می‌دهی؟ عرض کرد: متأسفانه دستم خالی است و چیزی ندارم. حضرت فرمود: نه، بدون مهریه نمی‌شود. سپس خطاب به یاران سخنش را تکرار کرد و گفت: چه کسی حاضر است با این خانم ازدواج کند؟ ولی این بار هم غیر از آن شخص کسی اعلام آمادگی نکرد. همان سؤال و جواب میان حضرت و آن شخص رد و بدل شد و در نهایت نشست. برای بار سوم که حضرت سخنش را تکرار کرد و کسی جز آن شخص از جایش برنخاست، خطاب به او فرمود: آیا چیزی از قرآن می‌دانی؟ عرض کرد بله. حضرت فرمود: این خانم را به ازدواج تو درآوردم

و مهریه‌اش را تعلیم آنچه که از قرآن می‌دانی قرار دادم. قرآن را به او تعلیم کن.^۱ طبق این روایت مراسم بله برون و خواستگاری و تعیین مهریه و اجرای خطبه عقد به این صورت ساده و در مدت کوتاهی صورت گرفت و زن و شوهر روانه خانه بخت شدند.

آری، زندگی هرچه ساده‌تر و مهریه هرچه سبک‌تر باشد، آرامش بیشتر و دوستی، صمیمیت و همدلی افزون‌تر خواهد بود. امان از زمانی که زندگی، تجملاتی و پر هزینه شود و چشم و همچشمی و رقابت، جای ساده زیستی و صداقت را بگیرد.

مهریه‌های سنگین باطل است

ما معتقدیم مهریه‌های سنگین باطل است، و تبدیل به مهر المثل می‌شود. توضیح این که: خانواده داماد با دسته گل و شیرینی به منزل خانواده عروس می‌روند، و پس از تعارفات معمول، از سوی خانواده عروس ۱۳۶۰ سکه تمام بهار آزادی به مناسبت تاریخ تولد عروس، پیشنهاد می‌شود. هنگامی که خانواده داماد به بالا بودن مبلغ مهر اعتراض می‌کنند، آنها می‌گویند: «مهریه را کی داده و کی گرفته!» و بدین وسیله بر پنج هزار سکه توافق می‌شود. این جمله: «کی داده و کی گرفته» نشانه عدم قصد جدی نسبت به مهریه است و هنگامی که قصد جدی وجود نداشته باشد مهریه باطل است و تبدیل به مهر المثل می‌شود. علاوه بر این، گاه اعداد و ارقامی ذکر می‌شود که نشان از سفاهت زوج می‌دهد مثل این که زوج می‌گوید: «مهریه را ۵۰/۰۰۰ سکه بهار آزادی بنویسد».

روشن است که این شخص، شخصی است سفیه و حق تصرف در اموالش را

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳، ح ۱.

ندارد و چنان مهریه‌ای نیز باطل است. ضمناً این که در عقدنامه قید «عندالمطالبه» نوشته می‌شود، در حالی که زوج برای هزینه‌های مراسم عقد و عروسی اش لنگ است و با قرض و وام آن را فراهم کرده، قدرتی بر پرداخت آن عندالمطالبه ندارد. بنابراین، این قید هم جدی نیست و تبدیل به «عند القدرة والاستطاعة» می‌شود. قضات محترم باید توجه داشته باشند و چنین زوج‌هایی را تحت فشار نگذارند.

کیفیت یا کمیت؟

قرآن مجید همه جا کیفیت را بر کمیت مقدم می‌دارد. به عبارت ساده‌تر، اعمال خالصانه و خوب هر قدر کم باشد، بر اعمال آلوده هرچند زیاد باشد ترجیح دارد. به عنوان مثال: اگر کسی هر روز یک ختم قرآن به جا آورد، ولی نه تدبیری، نه تفکری و نه عملی به همراه آن داشته باشد؛ در مقابل کسی که روزی یک صفحه از قرآن را تلاوت می‌کند اما همراه با تفکر، تدبیر و عمل به مضامین و دستوراتش طبق منطق قرآن مجید کار فرد دوم، که از کیفیت بالاتری برخوردار است را بر عمل فرد اول ترجیح می‌دهد. یا مثلاً کسی میلیون‌ها تومان ظاهراً در راه خدا خرج می‌کند ولی آلوده به تظاهر و ریاکاری است، اما شخصی دیگر ۱/۱۰ مبلغ مذکور را با قصد قربت و مخلصانه در راه رضای خداوند هزینه می‌کند، در این جا هم عمل شخص دوم ترجیح دارد.

برای آنچه گفته شد، شواهد فراوانی از قرآن مجید می‌توان ارائه کرد. از جمله:

۱. خداوند متعال در آیات آغازین سوره ملک می‌فرماید:

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ»؛ پر برکت و زوال‌ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (جهان هستی) به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست. آن کس که

مر و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید، و او آمرزنده است».

این که خداوند متعال بر «احسن عملاً» تکیه کرده، و «اکثر عملاً» نفرموده، نشان از تقدیم کیفیت بر کمیت دارد. در بعضی روایات^۱ نیز به این مطلب اشاره شده است.

۲. خداوند متعال در مورد آرایش سپاه اسلام در آیه شریفه ۶۶ سوره انفال می‌فرماید: «فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ بنابراین، هرگاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر پیروز می‌شوند؛ و اگر یک هزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد؛ و خدا با صابران است».

جنگهای گذشته بر محور نفرات دور می‌زد، معمولاً هر لشکری که سرباز بیشتری داشت، پیروز می‌شد. ولی در عین حال خداوند متعال خطاب به رزمندگان اسلام می‌فرماید: «هر یک نفر از شما توانایی مقابله با ده نفر را دارد». بنابراین، در مسائل نظامی نیز لشکر با کیفیت مقدم بر لشکر با کمیت است.

۳. در زمان بنی اسرائیل مردم از ظلم و ستم حاکم زمان خود جالوت ستمگر به ستوه آمده بودند، لذا خدمت پیامبر خود رسیده و از وی خواهش کردند که فرماندهای شجاع به آنها معرفی کند، تا زیر پرچم و تحت فرمان او به جنگ جالوت رفته، شر او را کم کنند. پیامبر خدا جوان شجاع و باایمانی به نام طالوت را به آنها معرفی کرد. مردم ظلم کشیده تحت فرمان طالوت شجاع به سمت جالوت حرکت کردند. طالوت آنها را در سه مرحله آزمایش کرد و با کسانی که از آزمایش سربلند خارج شدند در مقابل سپاه جالوت صف‌آرایی کرد. سپاهیان

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۲۲ (به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۱۷).

طالوت وقتی لشکر عظیم جالوت را دیدند، تصوّر کردند که تاب مقابله و درگیری با آنها را ندارند. اما افراد قوی الایمان گفتند: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ چه بسیار گروه‌های کوچک که به فرمان خدا، بر گروه‌های بزرگ پیروز شدند، و خداوند با صابران (و استقامت‌کنندگان) است.^۱ سپس حضرت داود علیه السلام - که بعدها پیامبر خدا شد - به وسیله قلاب سنگ، سنگی را به سمت جالوت پرتاب کرد. سنگ به پیشانی جالوت اصابت کرد و او را از روی اسب به زمین انداخت و بدین وسیله سپاهیان جالوت فرار کردند و لشکر کوچک اما با کیفیت طالوت پیروز شد.

۴. به هنگام عزیمت سپاه اسلام به سمت تبوک، انبارهای غذایی خالی بود و لشکریان اسلام موادّ غذایی کافی نداشتند. اعلان شد هرکس به مقدار توانش موادّ غذایی برای رزمندگان اسلام بیاورد. هرکس به تناسب ثروتش کمک کرد. بعضی از ثروتمندان تا سه هزار کیلو خرما اهدا کردند. خرمنی از خرما تهیه شد. جوان کارگر مؤمنی که ثروتی نداشت و با تهیه آب آشامیدنی و فروش آن روزگار می‌گذراند تصمیم گرفت در این کار خیر شرکت کند، اما درآمدش بیش از هزینه‌های روزانه خانواده‌اش نبود. برای رسیدن به هدفش تصمیم گرفت یک شب نخوابد و اضافه کاری کند، حاصل این کار چند کیلو خرمای خشک شد. صبح هنگام خرماها را داخل دامن لباسش ریخت و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. عده‌ای از منافقین که در آنجا حضور داشتند شروع به تمسخر ابوعقیل جوان کردند. آیه شریفه ۷۹ سوره توبه نازل شد، که:

«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ کسانی که از مؤمنان فرمانبردار در

صدقاتشان عیب جویی می‌کنند، و کسانی که (برای انفاق در راه خدا) جز به مقدار (ناچیز) توانایی خود دسترسی ندارند، مسخره می‌نمایند، خدا آنها را استهزا می‌کند؛ (و کیفر می‌دهد) و برای آنها عذاب دردناکی است!» پیامبر ﷺ بی‌توجه به استهزای منافقان خطاب به ابوعقیل فرمود: «خرماهایت را روی این خرماها بریز، تا برکت پیدا کند!»

۵. در داستان موسی و شعیب علیه السلام نیز این مطلب دیده می‌شود، حضرت موسی علیه السلام به منظور جلب رضای پروردگار، با قصد قربت و مخلصانه یک دلو آب برای سیراب کردن گوسفندان دختران شعیب از چاه کشید، و خداوند پاداش‌های مهمی به او عنایت فرمود. هم مشکل اشتغالش حل شد و به عنوان چوپان شخصیتی بزرگ همچون شعیب علیه السلام مشغول به کار شد و هم همسری صالح و شایسته پیدا کرد و از تجرد و غربت و تنهایی درآمد، و هم مشکل مسکنش حل شد و در خانه حضرت شعیب سکنی گزید. و از همه بالاتر در محضر پیامبر صاحب‌دل و با تجربه‌ای همچون حضرت شعیب علیه السلام زانوی شاگردی بر زمین زد و درس نبوت آموخت. آری! یک کار کوچک اما با کیفیت، این همه آثار ارزشمند به دنبال داشت.

خوانندگان محترم! برادران عزیز! خواهران گرامی! برنامه اسلام بالا بردن کیفیت کارهاست. بیایید در مسائل فردی، خانوادگی، اجتماعی به سراغ کیفیت برویم و کیفیت را فدای کمیت نکنیم. سعی کنیم نیت‌هایمان را خالص کرده، کارها را اساسی و حسابی انجام دهیم، و به ظواهر کار قناعت نکنیم.

پاسخ حضرت موسی علیه السلام

در پی پیشنهاد استخدام حضرت موسی علیه السلام که از سوی دختر حضرت

شعیب علیه السلام به پدر پیشنهاد شد و آن حضرت با شرح و بسط بیشتر آن را با حضرت موسی علیه السلام در میان گذاشت، موسای جوان به عنوان موافقت و رضایت و قبول پیشنهاد کار و ازدواج گفت: «ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ فَصَيِّتُ فَلَا عُذْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ»؛ این قراردادی میان من و تو باشد. (البته) هر کدام از این دو مدت (هشت یا ده سال) را انجام دهم ظلمی بر من نخواهد بود و در انتخاب آزادم. و خداوند بر آنچه ما می‌گوییم شاهد و گواه است.^۱

نکته مهمی که در این آیه شریفه به چشم می‌خورد این است که حضرت موسی و شعیب علیه السلام با یکدیگر قراردادی الهی بستند و شاهدش را خدا قرار دادند؛ چون آن بزرگواران کاملاً به یکدیگر اعتماد و به شهادت و نظارت آن شاهد خبیر و بصیر، ایمان کامل داشتند.

لزوم نوشتن سند دیون

قرآن مجید برای جلوگیری از مشکلات احتمالی آینده، در طولانی‌ترین آیه، دستور نوشتن سند یا گرفتن شاهد را می‌دهد. طبق آنچه در آیه ۲۸۲ سوره بقره آمده، مسلمانان موظفند، اسناد معاملات، وام‌ها، معاهدات و مانند آن را به صورت مکتوب تهیه کرده و طرفین آن را امضا کنند، و به این سادگی تن به چنین قراردادهایی ندهند، در غیر این صورت مشکلات عدیده و پردامنه‌ای که گاه تمام عمر طرف را در بر می‌گیرد، به دنبال خواهد داشت، همگی ما بارها نمونه‌هایش را دیده‌ایم. در آیه مورد اشاره ۱۸ حکم اسلامی آمده است. بیان احکامی چنین مترقی در ضمن یک آیه، آن هم در محیطی همچون عربستان، از معجزات قرآن مجید محسوب می‌شود. به هر حال عمل به این حکم اسلامی

۱. سوره قصص، آیه ۲۸.

جلوی بسیاری از مشکلات را گرفته، و ترک آن مشکلاتی به بار می‌آورد که یک نمونه آن در روایات زیر آمده است. توجه فرماید:

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: دعای چهار نفر مستجاب نمی‌شود:

۱. «الرَّجُلُ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ يَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي، فيقول له: أَلَمْ آمُرْكَ بِالطَّلَبِ؛ مردی که بیکار در خانه‌اش نشسته (و به دنبال کار نمی‌رود) و می‌گوید: «ای پروردگار من! روزیم را برسان. خداوند به چنین انسانی می‌گوید: آیا به تو دستور ندادم به دنبال کار بروی؟!».

۲. «وَرَجُلٌ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ فَدَعَا عَلَيْهَا، فيقول: أَلَمْ اجْعَلْ أَمْرَهَا بِيَدِكَ؟؛ مردی که همسر منحرفی دارد و دعا می‌کند که خدا، او را از شر آن زن نجات دهد؛ خداوند به چنین مردی می‌گوید: مگر اختیار طلاقش را به دست تو نداده‌ام».

طلاق هرچند کار پسندیده‌ای نیست و طبق برخی روایات مبغوض‌ترین کارهای حلال است^۱، ولی در موردی که هیچ راه چاره دیگری نیست، جایز است، و در چنین جایی دعا کردن برای رهایی از مشکل بی‌فایده است.

۳. «وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَافْسَدَهُ فيقول: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي، فيقول له: أَلَمْ آمُرْكَ بِالْاِقْتِصَادِ؟؛ و مردی که ثروت فراوانی دارد و آن را تلف می‌کند، سپس دست بر دعا بر می‌دارد و از خداوند طلب روزی می‌کند. خدا در جوابش می‌فرماید: مگر به تو سفارش نکردم زیاده روی مکن».

۴. «وَرَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَادَّاهُ بِغَيْرِ يَتِيَةٍ فيقول: أَلَمْ آمُرْكَ بِالشَّهَادَةِ؟؛ و مردی که به دیگری وام می‌دهد و شاهی نمی‌گیرد (سپس وام گیرنده پولش را نمی‌دهد) و دست به دعا بر می‌دارد که خدایا مشکلم را حل کن؛ خداوند می‌فرماید: مگر به تو نگفتم شاهد بگیر».^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۶، ح ۱ و ص ۲۶۷، ح ۲.

۲. میزان الحکمة، ج ۳، باب ۱۲۰۴، ح ۵۷۰۱.

اصحاب الایکة

یکی دیگر از گروه‌هایی که قرآن مجید به عنوان اصحاب از آنها یاد کرده «اصحاب الایکة» است که آنها نیز همچون «اصحاب مدین» جزء یاران بد محسوب می‌شوند.

قبل از پرداختن به تفسیر آیات مربوط به اصحاب الایکة، تقدیم چند نکته لازم است:

۱. اصحاب الایکة در قرآن

این نام در چهار جای قرآن آمده است. توجّه فرمایید:

الف) در آیه شریفه ۷۸ سوره حجر می‌خوانیم:

«وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ»؛ اصحاب ایکه [= صاحبان سرزمینهای

پردرخت = قوم شعیب] مسلماً قوم ستمگری بودند».

ب) سوره شعرا مشروحتر از سایر سوره‌ها به شرح حال آنها پرداخته است در

آیه ۱۷۵ این سوره آمده است:

«كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ»؛ اصحاب ایکه [= شهری نزدیک مدین]

رسولان (خدا) را تکذیب کردند».

ج) خداوند متعال در آیه شریفه ۱۴ سوره ق می فرماید:

«وَأَصْحَابُ الْآيَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ»؛ و «اصحاب الایکه»

(قوم شعیب) و قوم تبّع (که در سرزمین یمن زندگی می کردند)، هریک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب درباره آنها تحقق یافت».

د) مورد چهارم آیه شریفه ۱۳ سوره ص است. توجّه بفرمایید:

«وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ لَأَيَةِ أُورُوكَ الْأَخْزَابِ»؛ و (نیز) قوم ثمود و لوط

و اصحاب ایکه [= قوم شعیب]، اینها احزابی بودند (که به تکذیب پیامبران برخاستند)».

۲. «ایکه» یعنی چه؟

بسیاری از مفسران و ارباب لغت گفته اند که «ایکه» به معنای درختان درهم پیچیده و زیاد است. بنابراین، جنگل ها، بیشه ها و باغ های مملوّ از درخت، «ایکه» نامیده می شود. و «اصحاب الایکه» همان قوم شعیب پیامبرند که در سرزمینی پر آب و مشجر بین حجاز و شام زندگی می کردند. آنها زندگی مرفّه و ثروت فراوانی داشتند و به همین جهت، غرور و غفلت آنها را فرا گرفته بود و مخصوصاً دست به کم فروشی و فساد در زمین زده بودند.

۳. فلسفه تکرار برخی مطالب در قرآن مجید

سؤال: چرا «اصحاب الایکه» در قرآن تکرار شده، و در چهار سوره مختلف مطرح گردیده است؟ چرا تاریخ برخی از پیامبران مانند حضرت ابراهیم، موسی، نوح و عیسی (علیهم السلام) در آیات مختلف قرآن مجید تکرار شده است. فلسفه این تکرار چیست؟

جواب: علما و مفسران به این سؤال دو جواب داده‌اند:

اول این‌که: تاریخ انبیا درسهای عبرت متعدّد و فراوانی دارد و قرآن مجید از زاویه‌های مختلف به آن نگریسته و ما را به آن درسهای رهنمون می‌شود. به عنوان مثال گاه از این زاویه به داستان حضرت موسی علیه السلام نگاه می‌شود که چگونه آن حضرت در دامان فرعون پرورش یافت، در حالی که او برای نابودی موسی تمام فرزندان پسر بنی اسرائیل را به قتل می‌رساند و تنها دختران را زنده نگه می‌داشت. آری! اگر خداوند اراده کند علیرغم قصد فرعون، قاتل او را در دامان خودش پرورش می‌دهد. و گاه از این زاویه به داستان آن حضرت نگاه می‌شود که با جسارت، شجاعت، با دستی خالی و بدون سپاه و لشکر در مقابل فرعونی که ادعای خدایی می‌کرد و همه چیز در اختیار داشت، قد علم کرد و شجاعانه دعوتش را ابلاغ نمود. و گاه از این زاویه به داستان آن حضرت نگاه می‌شود که با تکیه بر لطف و عنایت الهی جادوی تمام ساحران مصر را باطل کرد و آنها را وادار به تسلیم نمود. بنابراین داستان انبیا درسهای مختلفی دارد و قرآن مجید از زوایای مختلف به آن پرداخته است، و در حقیقت این امر تکراری نیست، هر چند در ظاهر تکرار شده است.

دوم این‌که: فصاحت و بلاغت اقتضا می‌کند که مطالب مهم تکرار گردد. این که در سوره الرحمان آیه شریفه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» تکرار شده، بدان جهت است که خداوند متعال در این سوره نعمتهای مختلف مادی و معنوی را بیان کرده و پس از ذکر هر نعمتی از انسان سؤال می‌کند که کدام نعمت از نعمتهای الهی را می‌تواند انکار کند؟ نتیجه این که فلسفه تکرار، یا پرداختن به یک موضوع از زوایای مختلف است، یا اهمیّت آن موضوع سبب تکرار شده است.

۴. «اصحاب الایکه» چه کسانی بوده‌اند؟

همان‌گونه که گذشت «اصحاب الایکه» در عصر حضرت شعیب علیه السلام می‌زیسته‌اند و آن حضرت پیامبرشان بوده است. اما سؤال این است که: آیا «اصحاب الایکه» همان «اصحاب مدین» هستند، یا جمعیت و گروه دیگری بوده‌اند؟

هر چند پیامبر هر دو واحد، و سرزمینشان نیز واحد بود، ولی از آیاتی که چگونگی عذاب و هلاکت آنها را بیان می‌کند استفاده می‌شود که آنها دو گروه بوده‌اند. از آیات عذاب اصحاب مدین استفاده می‌شود که آنها به وسیله صیحه آسمانی و موج انفجار در خانه‌هایشان هلاک شده‌اند، ولی از آیات مربوط به اصحاب الایکه استفاده می‌شود که آنها به وسیله صاعقه و در خارج از منازلشان، در بیان از بین رفته‌اند بنابراین، دو گروه بوده‌اند.

شرح و تفسیر آیات اصحاب الایکه

آیات ۱۷۶ تا ۱۹۰ سوره شعرا به شرح حال اصحاب الایکه پرداخته است. این آیات را به چهار بخش می‌توان تقسیم کرد. بخش اول مشکل اساسی اصحاب الایکه را به صورت اجمالی مطرح نموده است.

بخش دوم سخنان حضرت شعیب علیه السلام را خطاب به آنان آورده است. بخش سوم پاسخ آنان در برابر حضرت شعیب را مطرح نموده و بالاخره بخش چهارم به چگونگی عذاب آنها پرداخته است.

بخش اول: این بخش شامل یک آیه، یعنی آیه ۱۷۶ سوره شعراست، که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ»؛ اصحاب

ایکه رسولان (خدا) را تکذیب کردند». با توجه به این که قرآن می‌فرماید: «رسولان خدا را تکذیب کردند»، این سؤال مطرح می‌شود که آیا چندین پیامبر به سوی آنها فرستاده شده بود و آنها همگی پیامبران را تکذیب کردند، یا این که پیامبر آنها فقط حضرت شعیب علیه السلام بوده است، اما آنها حضرت شعیب و پیامبران قبل از او را تکذیب کرده بودند که آیه قرآن به صورت جمع ذکر شده است؟ در جواب باید گفت: ظاهراً احتمال دوم صحیح است و شرح بیشتر در مباحث آینده خواهد آمد. به هر حال در این بخش به اصل مشکل اصحاب الایکة که تکذیب پیامبر خداست، به‌طور اجمالی اشاره شده، و در بخش دوم تفصیل بیشتر آمده است.

بخش دوم: این بخش که شامل هشت آیه است، از آیه ۱۷۷ شروع و به آیه ۱۸۴ ختم می‌شود. توجه فرمایید:

«إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ»؛ هنگامی که شعیب به آنها گفت: «آیا تقوا پیشه نمی‌کنید؟!». ^۱

«إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»؛ به یقین من برای شما پیامبری امین هستم». ^۲

یعنی این که اگر آدم بد سابقه‌ای بودم و شما مرا نمی‌پذیرفتید حق داشتید، اما با سابقه خوبی که از امانت و پاکی و تقوای من دارید، چگونه مرا تکذیب می‌کنید؟

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید». ^۳

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ من در برابر این

۱. سورة شعرا، آیه ۱۷۷.

۲. سورة شعرا، آیه ۱۷۸.

۳. سورة شعرا، آیه ۱۷۹.

(دعوت) هیچ پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ پاداش من تنها بر پروردگار جهانیان است.^۱ اگر من فرد سودجویی بودم و از سوی خدا نبودم و در پی منفعی بودم، حق با شما بود، ولی من که از شما تقاضای اجر و مزدی نمی‌کنم، نه پول می‌خواهم، نه احترام و نه اکرام، پس بدانید که از سوی خدا فرستاده شده‌ام و لذا تنها پاداشم را از او می‌خواهم.

﴿أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ﴾؛ حَقِّ پیمان‌ها را ادا کنید (و کم فروشی نکنید)، و به دیگران زیان نرسانید.^۲

﴿وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ﴾؛ و با ترازوی صحیح وزن کنید^۳، یعنی همانند فروشنده‌ای که دارای دو وزنه مختلف است نباشید، که به هنگام خرید جنس از دیگران از وزنه کامل استفاده کرده، و در زمان فروش جنس وزنه ناقص را مورد استفاده قرار می‌دهد.

﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾؛ و از اموال مردم چیزی کم نگذارید، و در زمین به فساد نکوشید.^۴

متأسفانه کم نیستند افرادی که به هنگام احقاق حق خویش تا آخرین ریال آن را دریافت می‌کنند و به هیچ وجه اهل گذشت و اغماض نیستند، اما در زمان پرداخت حقوق دیگران به انحای مختلف از سر و ته آن می‌زنند و حق مردم را کم می‌گذارند.

﴿وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِيلَ الْأَوَّلِينَ﴾؛ و از (نافرمانی) کسی که شما و اقوام

۱. سوره شعرا، آیه ۱۸۰.

۲. سوره شعرا، آیه ۱۸۱.

۳. سوره شعرا، آیه ۱۸۲.

۴. سوره شعرا، آیه ۱۸۳.

پیشین را آفرید بپرهیزید»^۱؛ حضرت شعیب علیه السلام در قسمت پایانی سخنان خویش، اصحاب الایکه را سفارش به تقوای الهی می‌کند همان‌گونه که آغاز سخنانش نیز همراه با توصیه به تقوا بود.

بخش سوم: بخش سوم آیات اصحاب الایکه، که پاسخ آنان به سخنان پیامبرشان است، شامل سه آیه از آیه ۱۸۴ تا ۱۸۷ می‌شود. توجه فرمایید:

«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ»؛ آنها گفتند: «تو فقط از افسون شدگانی»^۲.

«وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ و تو بشری همچون ما هستی، و ما تو را از دروغ‌گویان می‌دانیم»^۳.

اصحاب الایکه در برابر سخنان منطقی و مستدل حضرت شعیب علیه السلام به جای اطاعت و تسلیم شدن و تشکر و تقدیر نمودن، جسارت بزرگی کرده و سه وصله به آن حضرت چسبانند:

۱. تو جادو شده‌ای و عقلت را از دست داده‌ای.
 ۲. تو با ما چه فرقی داری که پیامبر خدا هستی؟! اگر خداوند می‌خواهد پیامبری بفرستد باید یکی از ملائکه آسمان را بفرستد نه بشری مثل خودمان.
 ۳. تو را انسان راستگویی نمی‌دانیم، بلکه تو از دروغ‌گویانی.
- این جمعیت نادان علاوه بر جهل و نادانی، انسان‌های لجوجی بودند که بر اعتقادات و اعمال باطل و ناصحیح خود پافشاری می‌کردند، حتی اگر این لجاجت به نابودی و هلاکت آنها منتهی می‌شد. لذا، خطاب به پیامبرشان گفتند:
- «فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ اگر راست می‌گویی قطعات

۱. سورة شعرا، آیه ۱۸۴.

۲. سورة شعرا، آیه ۱۸۵.

۳. سورة شعرا، آیه ۱۸۶.

(سنگهای) آسمانی را بر ما بباران!»^۱

هنگامی که کار یک قوم و جمعیت به جایی برسد که دیگر هیچ روزنه‌ی امیدی برای نجات آنها باقی نمانده باشد، چاره‌ای جز هلاکت و عذاب آنها نیست، لذا خدا آنها را عذاب کرد.

بخش چهارم: در این بخش به بحث عذاب اصحاب الایکه پرداخته شده است. خداوند متعال می‌فرماید:

«فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ سرانجام او را تکذیب کردند و عذاب روز سایبان (سایبانی از ابر صاعقه خیز) آنها را فرا گرفت؛ به یقین آن عذاب روز بزر بود»^۲.

طبق آنچه در روایات آمده، نسیم متوقف شد و جابه جایی هوا صورت نگرفت. در نتیجه هوا دم کرد و آفتاب سوزان هم بر آنان می‌تابید. دم کردن هوا از یک سو و تابش آفتاب سوزان از سوی دیگر، همه را کلافه کرده بود، تا جایی که مجبور شدند از شهر خارج شوند، تا شاید در هوای آزاد صحرا و بیابان، از این دو مشکل نجات یابند. اما در آن جا هم این مشکلات وجود داشت. ناگهان مشاهده کردند ابر گسترده‌ای به سمت آنان حرکت می‌کند. خوشحال شدند و با خود گفتند با بارش این ابر از مشکلات رها می‌شویم، لذا به سمت سایه ابر حرکت کردند. وقتی که همگی زیر سایه ابر قرار گرفتند فرمان عذاب الهی صادر شد. صاعقه‌ها پشت سر هم بر آنان نازل شد و همه آنان را آتش زد و بدین وسیله هلاک شدند.

همان‌گونه که گفته شد اصحاب الایکه، باغدار بودند و زمینهای زراعتی

۱. سورة شعرا، آیه ۱۸۷.

۲. سورة شعرا، آیه ۱۸۹.

داشتند و تمام امیدشان به ابرهای باران زای آسمان بود. اما همان ابری که مایهٔ امید و زندگانی آنها بود عامل عذاب و هلاکتشان گردید. و این خود نوعی قدرت نمایی پروردگار عالمیان است. خداوند در پایان این داستان می‌فرماید:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ در این ماجرا نشانه (و عبرتی) بود؛ ولی بیشتر آنها مؤمن نبودند.^۱

سرگذشت اصحاب الایکة و دیگر اقوام پیشین، آینهٔ عبرتی است برای همهٔ کسانی که آن را مطالعه می‌کنند تا با پرهیز از کارهای زشتی که آنها انجام می‌دادند مانع عذاب الهی شده، و رضایت و خشنودی پروردگار را جلب کنند.

لجاجت آفت دنیا و آخرت

همان‌طور که گذشت کار انسانهای لجوج و خیره‌سر به جایی می‌رسد که با دست خود اسباب نابودی خود را فراهم کرده، و خسر دنیا و آخره می‌شوند. حضرت علی علیه السلام در حدیث زیر به این مطلب اشاره کرده و می‌فرماید:

«اللجاج اکثر الاشياء مضرّة في العاجل والآجل؛ ضرر لجاجت در دنیا و آخرت از همه چیز بیشتر است».^۲

انسان عاقل هنگامی که به اشتباهش پی می‌برد باید متوقّف شود و مسیر اشتباه را ادامه ندهد و به راه صحیح بازگردد، نه این که با لجاجت و خیره‌سری، کار خطایش را پی‌گیری نماید. دولت‌مردان نیز مراقب این آفت باشند و بیش از حدّ بر آرا و عقاید خود پافشاری نکنند و با رقبای سیاسی خود کنار بیایند و حرفهای منطقی یکدیگر را بشنوند، تا خداوند متعال نیز با نگاه عفو و گذشت و رحمت و اغماض به آنها بنگرد.

۱. سورة شعرا، آیه ۱۹۰.

۲. میزان الحکمة، باب ۳۵۵۴، ح ۱۸۱۲۴.

راز گریه‌های شعیب پیامبر ﷺ

بحث اصحاب الایکه را با روایت زیبایی در مورد حضرت شعیب ﷺ به پایان می‌بریم. بنابر آنچه علامه مجلسی رحمه الله در کتاب ارزشمند بحارالانوار نقل کرده، حضرت شعیب پیامبر ﷺ بسیار گریه می‌کرد، به حدی که چشمانش آسیب دید. خداوند رحمان چشمانش را شفا داد. دوباره گریه‌های فراوان آن حضرت شروع شد و آن قدر ادامه یافت که بار دیگر چشمانش آسیب دید. این بار هم خداوند رحیم شفایش داد. این کار برای بار سوم تکرار شد و خدا شفا داد. اما گویا گریه‌های شعیب پیامبر ﷺ تمامی نداشت، و برای مرتبه چهارم از فرط گریه‌های زیاد چشمانش آسیب دید. خداوند خطاب به حضرت شعیب فرمود: چرا این قدر گریه می‌کنی؟! اگر ترس از جهنم تو را وادار به این کار می‌کند، آتش جهنم را بر تو حرام کردم. و اگر شوق به بهشت باعث این گریه‌های طولانی است، بهشت را بر تو مباح کردم! حضرت شعیب ﷺ عرض کرد: «گریه‌های من نه از ترس جهنم و نه از شوق بهشت است، بلکه عشق تو در دلم جا کرده، و حبّ تو تمام وجودم را پر نموده، و از عشق و علاقه تو این قدر می‌گیرم. و تا زمانی که در عالم مکاشفه قلبی، تو را نبینم آرام نمی‌گیرم!» خداوند متعال به او آرامش داد، و به وی بشارت داد که موسای کلیم الله را انیس و مونس او خواهد کرد.^۱

پروردگارا! گوشه‌ای از این عشق سوزان شعیب پیامبر ﷺ را به همه ما ارزانی بفرما.



اصحاب الحجر

یکی دیگر از گروه‌ها و اقوامی که در قرآن مجید از آنها به عنوان اصحاب یاد شده «اصحاب الحجر» است. این گروه با سه عنوان مختلف در قرآن ذکر شده است.

در سوره حج با عنوان «اصحاب الحجر»، و در تعدادی از آیات قرآن، از جمله آیه ۹ سوره ابراهیم به عنوان «قوم ثمود»، و در بعضی دیگر از آیات قرآن از جمله آیه ۸۹ سوره هود به عنوان «قوم صالح» آمده است. هر سه عنوان اشاره به یک جمعیت دارد، که گاه به نام سرزمین، و گاه به نام قوم، و گاه به نام پیامبرشان نامیده شده‌اند. قبل از پرداختن به تفسیر آیات اصحاب الحجر، بیان چند نکته لازم است:

۱. حجر به چه معناست و در کجاست؟

«حجر» نام سرزمینی در بین جزیره العرب و منطقه شامات، و در نزدیکی وادی القری بوده است. «حجر» در اصل به معنای منطقه ممنوعه است. شاید فلسفه این که به آن سرزمین حجر می‌گفتند این بوده که آن‌جا سرزمین بسیار

آبادی بوده که صاحبان آن از ورود دیگران به آن جا جلوگیری می کردند. بدین جهت آن سرزمین را «حجر» و مردمش را «اصحاب الحجر» نامیده اند.

۲. اصحاب الحجر در قرآن

در دوازده سوره از سوره های قرآن به سرگذشت اصحاب الحجر اشاره شده است: ۱. سوره اعراف ۲. سوره هود ۳. سوره حجر ۴. سوره شعراء ۵. سوره ذاریات ۶. سوره حاقه ۷. سوره فجر ۸. سوره شمس ۹. سوره حج ۱۰. سوره عنکبوت ۱۱. سوره قمر ۱۲. سوره شمس. هرچند عمده تاً در چهار سوره اعراف و هود و حجر و شعرا پیرامون آنها بحث شده است.

۳. محل سکونت اصحاب الحجر

اصحاب الحجر که بسیار ثروتمند بودند هم در دشت سکونت داشتند و هم در کوهستان. تابستان به قصرها و کاخ های خود در درون باغ های سرسبز و وسیع پر از میوه در دل دشت می آمدند و به زراعت و باغداری می پرداختند. و در فصل زمستان به خانه های سنگی که در دل کوه تراشیده بودند می رفتند تا از خطر سیلاب و دیگر حوادث طبیعی در امان باشند. ضمناً از خانه هایی که در دل کوه تراشیده بودند روشن می شود که در صنایع پیشرفت داشتند چون تراشیدن چنان خانه هایی در دل کوه کار ساده ای نبوده است.

۴. نوع نگاه به آثار گذشتگان

در گوشه و کنار دنیا آثار مهمی از پیشینیان باقی مانده است؛ مثل تخت جمشید در شیراز، ایوان مداین در عراق، اهرام ثلاثه در مصر و دیگر آثار

باستانی. مردم از این آثار قدیمی به عنوان میراث فرهنگی یاد می‌کنند و آن را گرامی می‌دارند و هر ملّتی به آثار باستانی خود که چندین هزار سال قدمت دارد، افتخار می‌کند. زیرا قدمت این آثار نشان از تمدّن و سابقه تاریخی آنها می‌دهد. این نگاه خوب است؛ اما باید نگاه دیگری هم به این آثار داشته باشیم. هنگامی که به دیدن این آثار می‌رویم، باید به این نکته بیندازیم که این آثار به جای مانده، متعلّق به پادشاهانی بوده که خیال می‌کردند عمر هزار ساله خواهند داشت و لذا قصرهایی با این استحکام و عمر طولانی ساختند. راستی، آنها کجا رفتند؟ سرنوشتشان چه شد؟ آیا مر را باور می‌کردند؟ آری باید دو نگاه به آثار باستانی داشته باشیم؛ نگاهی به عنوان افتخار و نگاهی به عنوان عبرت، متأسّفانه افرادی همچون خاقانی که به چنین آثاری نگاه عبرت‌آمیز داشته‌اند کم هستند.

فایده این نگاه آن است که توجّه داشته باشیم همان حوادث برای ما هم تکرار خواهد شد، پس مراقب باشیم. حضرت علی علیه السلام فرمودند: «ان الدهر یجری بالباقین کجریه بالماضین؛ بی شک روزگار با نسل امروز همان می‌کند که با نسل‌های گذشته کرده است».^۱ آری، تاریخ تکرار می‌شود. گذشتگان ساختند و گذاشتند و رفتند. ما هم می‌سازیم و می‌گذاریم و می‌رویم؛ در این ساخت و گذار و گذر دقت کنیم.

تفسیر آیات اصحاب الحجر

همان‌گونه که گذشت سرگذشت اصحاب الحجر در چندین سوره قرآن آمده است. ابتدا به سراغ آیات سوره حجر می‌رویم:

«وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ»؛ و «اصحاب حجر» [= قوم ثمود]

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

پیامبران را تکذیب کردند».^۱

سؤال: پیامبر اصحاب الحجر حضرت صالح علیه السلام بود و آنها آن حضرت را تکذیب کردند. چرا قرآن مجید می‌فرماید آنها همه پیامبران را تکذیب نمودند؟
جواب: همان‌گونه که در مباحث قبل گذشت، همه پیامبران الهی یک هدف داشتند. لذا در آیه شریفه ۲۸۵ سوره بقره می‌خوانیم: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ»؛ ما در میان هیچ یک از پیامبران خدا، فرق نمی‌گذاریم». بنابراین، وقتی اصحاب الحجر پیامبر خود را تکذیب کردند، گویا تمام پیامبران الهی را تکذیب نمودند. البته این احتمال نیز داده شده که آنها پیامبران متعددی داشتند که یک نفر از آنها معروف‌تر بود. ولی تفسیر اول، صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

«وَأَتَيْنَاهُمُ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ»؛ ما آیات خود را به آنان دادیم؛ ولی آنها از آن روی گردان بودند».^۲

حضرت صالح علیه السلام معجزه‌هایی برای قومش آورد، ولی هوای نفس به آنها اجازه نداد که در برابر دین حق تسلیم شوند، لذا از آیات و نشانه‌های خدا روی گردان شدند.

«وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ»؛ در دل کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشیدند».^۳
خانه‌هایی که به آسانی خراب نمی‌شد و تصوّر می‌کردند که در برابر تمام بلاها و حوادث از آنها محافظت می‌کند، اما مگر چیزی می‌تواند در مقابل فرمان خدا مقاومت کند؟

«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُضْجِينَ»؛ اما سرانجام صیحه (مرگبار)، صبحگاهان آنان را

۱. سوره حجر، آیه ۸۰.

۲. سوره حجر، آیه ۸۱.

۳. سوره حجر، آیه ۸۲.

فراگرفت».^۱

فرمان عذاب الهی صادر شد، اما مجری این عذاب لشگریان آسمان و زمین یا فرشتگان و یا غیر آنها نبود، بلکه صیحهٔ مرگبار آسمانی و صاعقه‌ای که هم حرارتی بسیار سوزان داشت و هم صدایی فوق‌العاده بلند و وحشتناک. این صدای بلند چنان موج انفجار و لرزش عظیمی ایجاد کرد و به سراغ آنها آمد، که تمام خانه‌های محکم و امنشان را متلاشی نمود.

«فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ و آنچه را به دست آورده بودند، آنها را از عذاب الهی نجات نداد.^۲ نه آن کوههای سر به فلک کشیده، و نه آن خانه‌های امن و امان، و نه اندام نیرومند این قوم سرکش، و نه آن ثروت سرشار، و نه آن باغات و زمینهای زراعتی، هیچ‌کدام نتوانستند در برابر عذاب الهی مقاومت کرده، و آنها را از خشم و قهر خداوند نجات بدهد. و بدین شکل «قوم ثمود» از بین رفت و تاریخ و سرگذشت آنها آینهٔ عبرتی برای همهٔ کسانی است که آن را به دقت مطالعه کنند.

قوم ثمود

داستان اصحاب الحجر در سورهٔ شعراء به صورت مفصل‌تر و البته با عنوان قوم ثمود آمده است. به تفسیر این آیات توجه فرمایید:

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ»؛ قوم ثمود (نیز) پیامبران را تکذیب کردند.^۳
 «إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلا تَتَّقُونَ»؛ هنگامی که برادرشان صالح به آنان گفت:

۱. سورهٔ حجر، آیهٔ ۸۳.

۲. سورهٔ حجر، آیهٔ ۸۴.

۳. سورهٔ شعراء، آیهٔ ۱۴۱.

آیا تقوا پیشه نمی کنید؟!»^۱ همانطور که قبلاً نیز اشاره شد خداوند از بسیاری از پیامبران به عنوان برادر قومشان یاد کرده است. چون رابطه برادری نزدیک‌ترین و عاطفی‌ترین رابطه هاست. بلکه پیامبران الهی بیشتر از یک برادر برای مردم خود دلسوزی می‌کردند. لذا حضرت صالح همچون برادری دلسوز خطاب به قومش فرمود: «آیا تقوای الهی پیشه نمی کنید؟»، آیا گناهان را رها نمی‌سازید؟ آیا شکر این همه نعمتی که خداوند در اختیارتان گذاشته را بجا نمی‌آورید؟

«إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»؛ من برای شما پیامبری امین هستم^۲، این که خداوند از میان صفات متعدّد پیامبرش، به امین بودن او تکیه کرده، نشان از اهمّیت فراوان امانت دارد.

خوانندگان محترم! امانت در صفات اخلاقی حرف اوّل را می‌زند. لذا تمام پیامبران الهی دو چیز را سرلوحه دستورات خود قرار می‌دادند: امانت و صداقت. به این روایت توجه کنید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصَدَقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْإِمَانَةِ»؛ خداوند عز و جل هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر به صداقت در گفتار و رعایت امانت^۳. بنابراین، دروغ نگوئید که زندگی شما سیاه می‌شود. و در امانت خیانت نکنید که بدبخت می‌شوید.

در روایت مشهور دیگری از امام صادق (ع) می‌خوانیم:

«أَنَّ ضَارِبَ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ أَتَمَّنَ أَوْ اسْتَنْصَحَنِي أَوْ اسْتَشَارَنِي ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ لَادَيْتَهُ إِلَيْهِ الْإِمَانَةَ»؛ اگر قاتل علی بن ابیطالب (ع) (عبدالرحمن بن ملجم) شمشیرش را نزد من امانت بگذارد، یا از من مشورت بخواهد یا تقاضای

۱. سورة شعراء، آیه ۱۴۲.

۲. سورة شعراء، آیه ۱۴۳.

۳. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۷، ح ۲۱.

نصیحت کند و من بپذیرم، امانتش را سالم به او تحویل می‌دهم».^۱
 راستی اگر امانت و صداقت بر جهان ما حاکم شود و هیچ کس در امانت خیانت نکند و دروغ نگوید، چه اتفاقی می‌افتد؟! افسوس که بسیاری از مردم خیال می‌کنند دروغ زندگی را به پیش می‌برد و خیانت باعث پیشرفت است.
 «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید».^۲ حال که مرا امین می‌دانید و از من خیانتی ندیده‌اید و دروغی نشنیده‌اید، به سخنانم گوش داده و از فرامینم سرپیچی نکنید.

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ من در برابر این (دعوت)، پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ پاداش من تنها بر پروردگار جهانیان است».^۳
 و این دلیل دیگری بر صحت ادعای نبوت من است. کسی که در میان شما به امانتداری معروف است و در مقابل هدایت شما اجرتی طلب نمی‌کند، بی‌گمان از سوی خدا آمده است.

«أَتَتَّرَكُونُ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ * فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ * وَتَنْجِيلُونَ مِنَ الْجِبَالِ فَيْتًوًا فَارِهِينَ»؛ آیا (شما فکر می‌کنید) همیشه در نهایت امنیت در نعمت‌هایی که این‌جاست می‌مانید، در میان باغ‌ها و چشمه‌ها؛ در میان کشتزارها و نخل‌هایی که میوه‌هایش شیرین و رسیده است؟! و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید، و در آن به عیش و نوش می‌پردازید».^۴ این نعمت‌ها موقت و گذراست. از آن به‌طور صحیح استفاده کنید، و قدر آنها را بدانید و شکرش را بجا آورید.

۱. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۵۸، ح ۱۴۴، شبیه این روایت، در بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴ از امام سجاد علیه السلام نیز نقل شده است.

۲. سوره شعرا، آیه ۱۴۴.

۳. سوره شعرا، آیه ۱۴۵.

۴. سوره شعراء، آیات ۱۴۶-۱۴۹.

سپس به نحوه شکرگذاری از نعمت‌های فراوانی که در اختیار داشتند اشاره می‌کند:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ»؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید. همان کسانی که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.^۱

سخنان حضرت صالح علیه السلام در دل همچون سنگ قوم ثمود اثر نکرد و تسلیم حق نشدند، بلکه انگشت اتهام به سمت آن پیامبر خدا گرفتند، که به دو نمونه آن در آیات ذیل اشاره شده است. توجه فرمایید:

«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ * مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ گفتند: (ای صالح!) تو از افسون شدگانی (و عقل خود را از دست داده‌ای) تو فقط بشری همچون مایی؛ اگر راست می‌گویی معجزه و نشانه‌ای بیاور!^۲

ابتدا پیامبری او را انکار کرده و آن حضرت را بشری همچون خود پنداشتند، سپس پا را فراتر گذاشته و نسبت سحر و جادوا به آن حضرت داده، و سخنان آن حضرت را نتیجه سحر و جادو خواندند، و از آن حضرت خواستند برای صدق ادعایش معجزه‌ای بیاورد.

طبق آنچه در روایات آمده^۳، قرار شد بت پرستان به همراه بتهای خود، و حضرت صالح علیه السلام با توکل بر خدای خود، به دامنه کوه بروند و هر کدام از خدای خود تقاضایی کنند تا آن را اجابت کند. در یک سو نمایندگان قوم ثمود به همراه ۷۲ بت خود، و در سوی دیگر حضرت صالح به همراه تعداد انگشت

۱. سورة شعراء، آیات ۱۴۹-۱۵۲.

۲. سورة شعراء، آیات ۱۵۳ و ۱۵۴.

۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۱۶، ح ۵۱۳۲.

شماری از مؤمنین به آیینش ایستاده بودند. حضرت صالح علیه السلام به آنها فرمود: از بت‌هایتان چیزی بخواهید. بت پرستان در مقابل بت‌های خود زانو زدند و از آنها تقاضایی کردند، اما جوابی نشنیدند، در دعای خود اصرار ورزیدند و گفتند: «آبروی ما در خطر است. عمریست که شما را می‌پرستیم و برای حفظ شما هزینه‌ها کرده‌ایم، اکنون دعايمان را اجابت کنید و ما را نزد صالح سرافکنده نسازید!» اما باز هم جوابی نگرفتند. هرچه اصرار و التماس و تضرع و زاری بیشتر شد نتیجه کمتری عایدشان شد. حضرت صالح علیه السلام فرمود: «کاری از آنها ساخته نیست بی جهت اصرار نکنید و خودتان را خسته نمایید». نوبت حضرت صالح علیه السلام شد. بت پرستان گفتند: «از خداوند بخواه دل کوه را بشکافد و شتری قوی پیکر خارج شود». حضرت دست‌ها را به دعا بلند کرد و همان چیزی که آنها خواسته بودند را از خداوند خواست ناگهان کوه شکافته شد و شتری قوی پیکر و به دنبالش بچه شتری از کوه خارج شد. آیات ذیل مسائل مربوط به این معجزه را بیان کرده است. توجّه فرمایید.

«قَالَ هَذِهِ نَاقَةُ لَهَا شَرْبٌ وَلَكُمْ شَرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ * وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ گفت: «این ناقه‌ای است که (معجزه الهی است) برای او سهمی از آب (قریه)، و برای شما سهم روز معینی است. هیچ‌گونه آزاری به آن نرسانید، که عذاب روزی بزرگ شما را فرا خواهد گرفت!». ^۱

اما آن قوم سرکش ایمان نیاوردند و ناقه صالح را پی کردند. به همین جهت عذاب الهی آنها را فرا گرفت و نابود شدند.

سؤال: چگونه امکان دارد برخلاف قوانین طبیعت، کوه شکافته شود و شتری از دل کوه بیرون بیاید؟

جواب: این کار در برابر قدرت بی نهایت پروردگار کار ساده است. اگر پنجاه سال قبل می گفتند: «مثلاً می توان ذره‌ای از پوست انسان را در شرایط خاصی پرورش داد، تا پس از مدّتی تبدیل به یک انسان کامل شود» هیچ کس باور نمی کرد. اما اکنون که علم شبیه سازی پیشرفت کرده، انسان به این باور رسیده که در هر قطعه‌ای از بدن انسان تمام ویژگیها و صفات یک انسان کامل وجود دارد. بنابراین، هیچ چیز در مقابل قدرت خدا غیر ممکن و نشدنی نیست، و بیرون آوردن شتر از دل کوه، برای او کاری ساده است.

خاورمیانه مهد پیامبران الهی

یکی از مسائل مهمّ تاریخی این است که پیامبران بزر خدا همگی از خاورمیانه برخاستند. مرکز دعوت نوح پیامبر علیه السلام عراق بود. حضرت ابراهیم علیه السلام مأموریتش را از عراق آغاز کرد و سپس به سوی حجاز رفت. موسی بن عمران علیه السلام در مصر بود، پس از آن به شامات رفت و در آن جا مبعوث شد و سپس به مصر بازگشت. و حضرت محمد صلی الله علیه و آله از سرزمین حجاز و عربستان فعلی قیام کرد. در این جا این سؤال مطرح می شود که: چرا همهّ پیامبران بزر از منطقهّ خاورمیانه مبعوث شده اند؟ دو جواب برای این سؤال بیان شده است:

۱. مورّخان بزر شرق و غرب قبول دارند که تمدّن بشر از خاورمیانه آغاز شد. به تعبیر دیگر، مورّخان این منطقه را گاهوارهّ تمدّن بشری نامیده اند. و روشن است که هرچه تمدّن اجتماعی و دنیوی انسان وسیع تر شود نیازش به دین و مذهب بیشتر می گردد، چون خطر چنین انسانی بیشتر است. و لذا انسان امروز نسبت به نسل های گذشته بشری است بسیار خطرناک تر.

بشر امروز بمب اتم می سازد و یک نمونهّ کوچک آن را در هیروشیما

و ناکازاکی بر سر مردم می اندازد و صد و پنجاه هزار نفر را می کشد و هزاران برابر آن را در زرادخانه های خود انبار کرده است! بشر امروز بمبهای شیمیایی و میکروبی تولید می کند که وقتی صدام جنایتکار یک نمونه آن را در شهر حلبچه بر سر مردم خودش ریخت، همه دیدند که چه صحنه های وحشتناکی پیش آمد و چه انسان های بی گناهی کشته شدند، و آنها که ماندند یک عمر با مر دست و پنجه نرم کرده و هر روز مر را لمس می کنند! بنابراین، چنین بشری که تمدن مادی او بیشتر شده خطرناک تر است و نیروی ایمان و مذهب برای کنترل او واجب تر. پس با توجه به این که نخستین تمدن انسانی از سرزمین خاورمیانه آغاز شده، انبیای الهی توجه بیشتری به این منطقه داشته اند.

۲- هنگامی که منطقه ای مرکز تمدن می شود از اطراف و اکناف دنیا برای حل مشکلاتشان به آن جا سفر می کنند. و طبعاً همان گونه که مسافران سوغات های مادی از گاهواره تمدن به شهرها و آبادی های خود می برند، مسائل معنوی و روحانی و دین و مذهب موجود در آن جا را نیز به محل های خود انتقال می دهند. بنابراین، مهم ترین روش نشر ادیان الهی، وجود آن ادیان در مراکز تمدن است.

قوم صالح

داستان «اصحاب الحجر» تحت عنوان «قوم صالح» در سوره هود نیز آمده، و نکات جدیدی دارد. به شرح و تفسیر این آیات توجه فرمایید:

«وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَعِفُّوه ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ»؛ و به سوی قوم «ثمود»، برادرشان «صالح» را (فرستادیم)؛ گفت: ای قوم من! خدا را پرستش

کنید، که هیچ معبودی جز او برای شما نیست، اوست که شما را از زمین آفرید؛ و آباد کردن آن را به شما سپرد. از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک، واجابت‌کننده (خواسته‌های) آنهاست».^۱

چند نکته در این آیه شریفه قابل توجه است:

نکته اول: اولین چیزی که همه پیامبران، مردم را به سوی آن دعوت کرده‌اند مسئله توحید و یکتا پرستی است. لذا حضرت صالح علیه السلام نیز در اولین گام، قوم ثمود را به پرستش خداوند دعوت می‌کند و هیچ معبود دیگری را شایسته پرستش نمی‌داند.

نکته دوم: کره زمین هنگامی که از خورشید جدا شد، همچون گلوله‌ای سوزان بود. بر اثر بارش بارانهای پی در پی آهسته آهسته سرد شد، و به تدریج دریاها و خشکی‌ها به وجود آمد، و سپس گیاهان و حیوانات، و بعد انسان آفریده شد. خاک چیز ساده‌ای است اما انسانی که از آن آفریده شده موجود عجیبی است. لذا دانشمندان علیرغم مطالعات فراوان پیرامون انسان، هم‌چنان او را موجودی ناشناخته می‌دانند.

نکته سوم: حضرت صالح علیه السلام پس از آن که قومش را به توحید در عبادت سفارش کرد فرمود: «خداوند شما را از زمین (خاک) آفرید؛ و آبادی آن را به شما واگذار کرد». بنابراین عمران و آبادی زمین بر عهده انسان است، و اتفاقاً نیازهای اصلی انسان در سایه عمران و آبادی زمین است. ملتی که کشاورزی و دامداری خوبی داشته باشد، بی‌نیاز خواهد بود. چرا که مواد غذایی، دام‌ها، بسیاری از لباس‌ها، داروهای گیاهی، ساخت و ساز خانه‌ها و دیگر بناها، همه و همه به وسیله همین خاک و زمین است. آنها که دارای کشاورزی قوی و دامداری

پیشرفته‌اند در سایر امور هم پیشرفته‌اند، و ملتهایی که موادّ غذایی خود را از جای دیگر وارد می‌کنند بیچاره‌اند. به چند روایت در مورد کشاورزی توجه فرمایید:

۱. حضرت علی علیه السلام همواره فرموده‌اند: «من وجد ماء و ترابا ثم افتقر فابعده الله؛ هرکس دسترسی به آب و زمین کشاورزی داشته باشد و فقیر باشد خداوند او را از رحمتش دور می‌کند».^۱

این روایت برای کشور ما و دیگر کشورهایی که همچون ما آب کافی و زمین‌های مستعد در اختیار دارند و مردمش نیازمندند، زنگ خطری بزر است.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «الزّارعون كنوز الله في ارضه و ما في الأعمال شيء احبّ الى الله من الزّراعة؛ کشاورزان گنجهای خدا در زمین هستند و در کارهای زندگی مادّی هیچ کاری محبوب‌تر از زراعت در نزد پروردگار نیست».^۲

زمانی بود که ما حتّی گندممان را از خارج وارد می‌کردیم، ولی اکنون بحمد الله در سایه انقلاب اسلامی از این نظر بی نیاز شده و تمام نیازمان در داخل تأمین می‌شود و حتّی می‌توانیم به خارج از کشور نیز گندم صادر کنیم.

۳. در روایت دیگری از آن حضرت می‌خوانیم:

«انّ الله جعل ارزاق أنبيائه في الزّرع والضّرع؛ خداوند روزی پیامبرانش را در زراعت و دامداری قرار داده است»^۳ و لذا غالب پیامبران کشاورز یا دامدار بوده‌اند، و به ندرت شغل دیگری داشتند.^۴

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴، ح ۱۳.

۲. وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵، ح ۳.

۳. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۸، ح ۲۴.

۴. به این مطلب در وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۱۰ از ابواب مقدمات کتاب التجارة، ح ۳ اشاره شده است که همه پیامبران زارع بودند غیر از حضرت ادریس علیه السلام که خیاط بود.

نکته چهارم: «استعمار» در لغت و فرهنگ قرآنی دارای بار مثبت و به معنای عمران و آبادی است. لذا خداوند انسانها را تشویق به استعمار و عمران و آبادی زمین می‌کند.

ولی متأسفانه ظالمان و غارتگران از این واژه، همچون بسیاری دیگر از واژه‌های مثبت، استفاده نامشروع کرده، و در چتر عمران و آبادی به غارت و چپاول اموال و ثروت دیگران پرداخته‌اند، و به قدری این کار را تکرار کرده‌اند که امروزه واژه استعمار دارای بار منفی شده و چپاول و غارت را به ذهن‌ها متبادر می‌کند.

نکته پنجم: در پایان آیه مورد بحث حضرت صالح علیه السلام قومش را به استغفار و توبه دعوت می‌کند، چرا که خداوند توبه را اجابت می‌کند و به انسان نزدیک است و استغفار را می‌شنود.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ خداوند از ر قلب هم به انسان نزدیکتر است و از این بالاتر آنچه انسان در ذهن می‌پروراند و هنوز به زبان نیاورده را نیز می‌داند.^۱

خوانندگان محترم! بیایید به خداوند نزدیک‌تر شویم و از خطاها و گناهانمان توبه کنیم و از او توفیق بیشتر و سعادت بهتر را بخواهیم و برای رفع مشکلات خودمان و مردم کشورمان و دیگر کشورهای مسلمان دعا کنیم که خداوند دعاها را اجابت می‌کند.

«قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّ لَنَا فِى شَيْءٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبًا»؛ گفتند: ای صالح! تو پیش از این، مایه امید ما بودی، آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، نهی می‌کنی؟! در حالی که ما، در مورد

آنچه به سوی آن دعوتمان می‌کنی، در شکی توأم با بدگمانی هستیم».^۱
 قوم ثمود در مقابل سخنان مستدل و خیرخواهانه پیامبرشان، مطالبی سست و بی‌اساس گفته، و قیافه طلبکارانه و حق به جانب گرفته و شروع به سرزنش حضرت صالح علیه السلام کردند، که چرا می‌خواهد مانع پرستش بت‌هایی شود که از نیاکانشان به آنها رسیده است، و در پایان نیز اصل نبوت آن حضرت را زیر سؤال بردند.

تقلید مشروع و نامشروع

سؤال: یکی از استدلالهای قوم ثمود برای مشروعیت بت پرستی، تقلید از نیاکان و گذشتگان بود، که قرآن مجید این نوع تقلید را مذمت می‌کند. از سوی دیگر علمای دین مردم را به تقلید از مراجع تقلید تشویق و سفارش می‌کنند. آیا این کار با منطق قرآن سازگار است؟

جواب: تقلید بر چهار قسم است: ۱. تقلید جاهل از جاهل ۲. تقلید عالم از جاهل ۳. تقلید عالم از عالم ۴. تقلید جاهل از عالم.

به طور قطع دو نوع اول تقلیدی که ذکر شد از نظر قرآن و تمام عقلای عالم مردود و غیر قابل قبول است، مخصوصاً نوع دوم که تقلید عالم از جاهل است باید متذکر شویم که نوع سوم تقلیدی که در این جا ذکر شده به معنای پیروی عالمی از یک عالم دیگر در رشته مورد تخصّص آن عالم است و اما تقلیدی که قرآن مجید آن را نفی می‌کند تقلید جاهل از جاهل است، یعنی همان کاری که بت پرست‌ها می‌کردند. ولی تقلید مردم از مراجع تقلید، تقلید جاهل از عالم است، که نه تنها قرآن مجید بلکه تمام ادیان و مذاهب و همه عقلای عالم آن را

قبول دارند، زیرا تمام کسانی که در مسأله‌ای تخصص ندارند، به متخصصین آن مسأله رجوع می‌کنند و این نوعی تقلید است. و تقلید مؤمنین از مراجع تقلید، نوعی رجوع غیر متخصص به متخصص است و هیچ اشکالی ندارد. به عنوان مثال کسی که می‌خواهد ساختمانی بسازد و تخصصی در این زمینه ندارد به متخصص این کار یعنی مهندس ساختمان مراجعه و از او تقلید می‌کند. کسی که اتومبیل سواری اش خراب شده و تخصصی ندارد به متخصص این کار یعنی مکانیک مراجعه نموده و از او تقلید می‌کند. همچنین در سایر کارها. بلکه گاه جمعی از دانشمندان و بزرگان، مقلد بچه‌ای نابالغ می‌شوند مثل این که آنها به منزل کسی دعوت شده‌اند و آدرس دقیق صاحب خانه را نمی‌دانند. از بچه غیر بالغی که در آن محل مشغول بازی کودکانه است و صاحب خانه را می‌شناسد، آدرس خانه‌اش را می‌پرسند. بچه در جلو و آن دانشمندان در پشت سر او حرکت می‌کنند تا به مقصد برسند. در این جا این کودک نابالغ مرجع تقلید آن جمع دانشمند شده است!

بنابراین، آنچه زشت و ناپسند است تقلید و پیروی جاهل از جاهل است، اما تقلید جاهل از عالم و رجوع غیر متخصص به متخصص هیچ اشکالی ندارد و مورد قبول همگان است.

پیروی از نیاکان!

تمام بت پرستان در طول تاریخ در پاسخ این سؤال که چرا بت‌ها را می‌پرستید؟ می‌گفتند: به تبعیت از نیاکان و گذشتگانمان این کار را می‌کنیم. آیا هر کاری که گذشتگان کرده‌اند، آیندگان باید انجام دهند، یا باید اعمال گذشتگان را در ترازوی عقل و خرد سنجید و تنها به آنچه که عقل آن را تأیید می‌کند عمل کرد؟

یکی از آداب و رسوم گذشتگان مراسم خرافی چهارشنبه سوری است، که نتیجه آن نابینا شدن، از دست دادن دست و پا و زیبایی صورت، خسارات مالی و جانی بسیار است. آیا به صرف این که گذشتگان این کار را می‌کردند ما هم باید انجام دهیم، یا به حکم عقل آن را رها کنیم؟! البته آداب و رسوم و سنت‌های نیک نیاکان، مثل دید و بازدید ایام نوروز، نظافت و خانه تکانی، هدیه دادن، پوشیدن لباس نو و مانند آن، که عقل و خرد بر آن مهر تأیید می‌زند را انجام می‌دهیم. خلاصه این که آداب و سنت گذشتگان به صرف این که متعلق به نیاکان بوده، لازم الاجرا نیست، بلکه تنها آن دسته از آداب و رسوم صحیح است که مورد تأیید عقل و دین باشد.

به هر حال، قوم حضرت صالح علیه السلام سخنان پیامبرشان را نپذیرفتند، و حضرت در پاسخ آنها فرمود:

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ يَمِينٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَحْسِيرٍ»؛ گفت: ای قوم! به من خبر بدهید اگر دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم، و رحمتی از جانب خود به من داده باشد پس اگر من نافرمانی او کنم، چه کسی می‌تواند مرا در برابر خداوند یاری دهد؟! پس شما، جز زیان، چیزی بر من نخواهید افزود».^۱

همان‌گونه که گذشت جمعیت لجوج به همراه حضرت صالح علیه السلام به صحرا رفتند. آنها هرچه در مقابل بت‌ها دعا و تضرع و التماس کردند نتیجه‌ای نگرفتند، و از پیامبر خود خواستند که معجزه‌ای ارائه دهد و حضرت صالح علیه السلام، به عنوان معجزه ناقه‌ای را از دل کوه بیرون کشید تا شاید آنها هدایت شوند، سپس در مورد ناقه به آنها سفارش کرد:

«وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ»؛ ای قوم من! این «ناقه» از سوی خداوند برای شما معجزه‌ای است؛ بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود؛ و هیچ‌گونه آزاری به آن نرسانید، که به زودی عذاب (خدا) شما را خواهد گرفت!.^۱

پس از این که معجزه آن حضرت را دیدند، ۶۴ نفر از آنان گفتند: «این کار سحر و جادو بود و صالح جادوگر خطرناکی است» و تنها شش نفر از آنان حق را پذیرفته و ایمان آوردند. اما یک نفر از آنها در مسیر راه پشیمان شد و به اکثریت باطل پیوست. وقتی به میان قوم خود بازگشتند و از نتیجه کار پرسیدند، ۶۵ نفر که اکثریت فرستادگان قوم ثمود بودند پیامبرشان را جادوگر خواندند و تنها ۵ نفر به نفع آن حضرت شهادت دادند، و مردم حرف اکثریت را پذیرفتند!

همان‌طور که در آیات قبل گذشت، حضرت صالح علیه السلام آب آشامیدنی را تقسیم کرد؛ یک روز مخصوص ناقه، و روز دیگر برای استفاده مردم. و به آنها سفارش کرد از این قانون تعدی نکنند.

«ناقه» در میان قوم ثمود می‌گشت و مردم با دیدن آن به تدریج به حضرت صالح ایمان می‌آوردند و بدین سان روز به روز مؤمنان به آن حضرت بیشتر می‌شدند. قوم ثمود که از یک سو شاهد کم شدن جمعیت بت پرستان و زیاد شدن طرفداران حضرت صالح علیه السلام بودند، و از سوی دیگر یک روز در میان، اجازه استفاده از آب آشامیدنی را داشتند، برای برطرف کردن این دو مشکل، تصمیم به کشتن ناقه صالح گرفتند. شخص خشن سنگدلی را یافتند و او را مأمور این کار کردند. آن شخص ابتدا ناقه را پی کرد، سپس آن را به قتل رساند.

به آیه بعد که اجمالاً به این جنایت و عکس العمل حضرت صالح علیه السلام در برابر

آن اشاره کرده، توجّه فرماید:

«فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ»؛ سرانجام، ناقه را پی کردند؛ و (صالح به آنها) گفت: (مهلت شما تمام شد!) سه روز در خانه هایتان بهره‌مند گردید؛ (و بعد از آن، عذاب الهی خدا خواهد رسید؛) این وعده‌ای است که دروغ نخواهد بود.^۱

روز اوّل صورت آنها سفید و روز دوم سرخ و روز سوم سیاه شد؛ اما باز هم متنبّه و بیدار نشدند، و به لجاجت و خیره سری خود ادامه دادند. لذا فرمان عذاب صادر شد، اما برخلاف آنچه گفته می‌شود که - تر و خشک با هم می‌سوزند - خداوند مؤمنان را نجات داد و تنها بت پرستان گرفتار عذاب شدند. توجّه فرماید: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ»؛ و هنگامی که فرمان (مجازات) ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود (از آن عذاب) و از رسوایی آن روز، رهایی بخشیدیم، چرا که پروردگارت، توانا و شکست‌ناپذیر است.^۲

و در آیه بعد در مورد عذاب مشرکان و بت پرستان می‌خوانیم: «وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ»؛ و کسانی را که ستم کرده بودند، صیحه (مرگبار آسمانی) فرو گرفت؛ و در خانه هایشان به روی افتاده و مرده بودند.^۳ و در آخرین آیه شدّت عذاب بیان شده است؛ توجّه فرماید: «كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ»؛ آن چنان که گویی هرگز ساکن آن دیار نبودند! بدانید قوم ثمود پروردگارشان را انکار کردند. دور باد قوم ثمود (از

۱. سورة هود، آیه ۶۵

۲. سورة هود، آیه ۶۶

۳. سورة هود، آیه ۶۷

رحمت خداوند)^۱.

این است عاقبت کسانی که در مقابل دستورات الهی ایستادگی می‌کنند و دچار لجاجت می‌شوند.

مشارکت در ثواب و گناه دیگران!

همان‌گونه که گذشت و در روایات اسلامی نیز آمده است، آن کس که ناقه صالح را از پای درآورد یک نفر بیش نبود^۲، ولی قرآن مجید این کار را به همه مخالفین حضرت صالح نسبت داده، و به صورت صیغه جمع «فَعَقَرُوها» آورده است؛ سرّ این مطلب این است که: اسلام رضایت باطنی به یک امر و پیوند مکتبی با آن را، به منزله شرکت در آن کار می‌داند. در واقع، طرح و نقشه این کار جنبه فردی نداشت، و حتی کسی که اقدام به اجرای این نقشه شوم کرد تنها متکی به نیروی خویش نبود، بلکه به نیروی جمع و پشتیبانی آنها دلگرم بود و مسلماً چنین کاری را نمی‌توان یک کار فردی دانست، بلکه کاری گروهی و جمعی محسوب می‌شود. و لذا حضرت علی علیه السلام فرمود: «وَأَمَّا عَقْرُ نَاقَةِ ثَمُودَ رَجُلٍ وَاحِدٍ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرَّضَا؛ ناقه ثمود را یک نفر از پای درآورد، اما خداوند همه آن قوم سرکش را مجازات کرد؛ چرا که همه به آن راضی بودند»^۳. بنابراین، اگر در شرق عالم معصیتی صورت پذیرد و من در غرب عالم نسبت به آن راضی باشم شریک و سهیم آن گناه خواهم بود. بیش از هزال سال قبل جنایتکاران در کربلا جنایت کردند؛ اگر کسی در عصر و زمان ما داستان آنها را

۱. سوره هود، آیه ۶۸

۲. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۷۹، ح ۵.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

بشنود و به آن راضی شود، در آن جنایت شریک خواهد بود. و در مقابل اگر مظلومیت امام حسین علیه السلام و اصحابش را بشنود و از آن متأثر شود و آرزو کند که ای کاش بودم و از آن حضرت دفاع می‌کردم، شریک ثواب اصحاب امام حسین علیه السلام و یارانش خواهد بود.^۱

اشقی الاولین و اشقی الاخرین!

عمار یاسر می‌گوید: به همراه حضرت علی علیه السلام در غزوة العشیره حضور داشتم. این غزوه همانند برخی دیگر از غزوات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بدون درگیری با دشمن ختم به پیروزی شد. توضیح این که: عده‌ای از مخالفان اسلام در بندر ینبع از بنادر عربستان جمع شده بودند و قصد مزاحمت برای مسلمانان داشتند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله لشکری آماده کرد و به سراغ آنها فرستاد. آنها با مشاهده عده و عده لشکر اسلام متوجه شدند که تاب جنگ کشیدن و مقاومت در برابر سپاه اسلام را ندارند و لذا دست از جنگ کشیده و تن به صلح دادند. در بازگشت به سمت مدینه از آن‌جا که راه طولانی بود در بین راه من و علی علیه السلام در زیر سایه تعدادی از نخلهای کوچک روی زمین خوابیدیم. ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله با پایش ما را تکان داد و از خواب بیدار کرد و خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: اشقی الاولین کیست؟ علی علیه السلام جواب داد کسی که ناقه صالح را کشت. پیامبر فرمود درست گفتی. سپس فرمود: اشقی الاخرین کیست؟ عرض کرد: نمی‌دانم ای رسول خدا. حضرت رسول فرمود: اشقی الاخرین کسی است که شمشیر بر فرق سرت فرود می‌آورد و تو را می‌کشد.^۲

۱. شرح بیشتر این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۹۳ به بعد مطالعه فرمایید.

۲. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۷۶.

سرگذشت قوم ثمود در سوره نمل

یکی از سوره‌هایی که به شرح سرگذشت قوم ثمود پرداخته، سوره نمل است. این سوره از زاویه دیگری داستان این قوم سرکش را مورد بحث قرار داده است. به این آیات توجه فرمایید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ»؛ ما به سوی «ثمود» برادرشان «صالح» را فرستادیم که: خدای یگانه را بپرستید! اما آنان به دو گروه تقسیم شدند و به مخاصمه پرداختند.^۱

تمام رسالت و دعوت این پیامبر بزرگوار، در جمله «ان اعبدوا الله» خلاصه شده است. آری، بندگی خدا عصاره همه تعلیمات فرستادگان پروردگار عالم است. قوم صالح در برابر دعوت آن حضرت به دو گروه تقسیم شدند، که در سوره اعراف آیات ۷۵ و ۷۶ از این دو گروه به عنوان «مستکبرین» و «مستضعفین» یاد شده است. مستکبران همان منکران لجوج، و مستضعفین همان معتقدان به آیین صالح بودند. حضرت صالح برای بیدار ساختن قومش، آنها را از عذاب‌های دردناک الهی ترساند، اما آنها نه تنها پند نگرفتند، بلکه با اصرار می‌گفتند: اگر راست می‌گویی چرا مجازات الهی دامن ما را نمی‌گیرد؟ حضرت صالح علیه السلام در جوابشان گفت: «يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؛ (صالح) گفت: ای قوم من! چرا قبل از نیکی برای بدی عجله می‌کنید (و عذاب الهی را می‌طلبید، نه رحمت او را)؟ چرا از خداوند آمرزش نمی‌طلبید شاید مشمول رحمت (او) شوید؟!^۲

این قوم سرکش به جای این که پند و اندرز دلسوزانه این پیامبر بزرگوار را به گوش جان شنیده و به کار ببندند، با یک سلسله سخنان واهی و نتیجه‌گیری‌های

۱. سوره نمل، آیه ۴۵.

۲. سوره نمل، آیه ۴۶.

بی پایه، به مبارزه با او پرداختند. از جمله این که: «﴿قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ﴾؛ آنها گفتند: ما تو و کسانی که با تو هستند را به فال بد گرفتیم». ^۱ گویا آن سال، سال خشکسالی و کمبود محصول غذایی بود، و آنها می خواستند همه این گرفتاری ها و مشکلات را به حضرت صالح پیامبر و یاران او نسبت دهند، و بدقدمی آن حضرت را عامل آن معرفّی کنند، اما صالح پاسخ خوبی به آنها داد: «﴿طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ﴾؛ (صالح) گفت: فال (نیک و) بد شما نزد خداست (و همه مقدرات به قدرت او تعیین می گردد)؛ بلکه شما گروهی فریب خورده هستید». ^۲ یعنی عامل خشکسالی و مشکلات و گرفتاری ها، اعمال زشت خود شماست، و این نوعی مجازات کارهای خودتان می باشد.

هنگامی که قوم ثمود توان مقابله با حضرت صالح را از دست دادند، و اضافه بر این شاهد پیشرفت تدریجی آن حضرت بودند، تصمیم خطرناکی گرفتند، که در دو آیه زیر آمده است: «﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾ * قَالُوا تَفَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾؛ و در آن شهر نه گروهک بودند که در زمین به فساد می پرداختند و اصلاح نمی کردند. آنها گفتند: «بیایید هم قسم شوید به خدا که بر او [= صالح] و خانواده اش شبیخون می زنیم و (آنها را به قتل می رسانیم) سپس به ولی دم او می گوییم: ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود راستگو هستیم». ^۳

خوانندگان محترم! گناه، گناه تولید می کند. آنها می خواستند پیامبر خدا را

۱. سوره نمل، آیه ۴۷.

۲. سوره نمل، آیه ۴۷.

۳. سوره نمل، آیه ۴۸ و ۴۹.

بکشند و پس از آن آلوده به گناه دروغ هم بشوند. مراقب باشید که گاه گناه زنجیره‌ای پیش می‌رود، و به دنبال آن گناهان دیگری نیز انجام می‌گیرد. در آیه بعد به طور سربسته به تصمیم و نقشه آنها اشاره شده است. توجه فرمایید: «وَمَكْرُؤًا مَكْرَأً وَمَكْرُؤًا مَكْرَأً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ آنها توطئه مهمی چیدند، و ما هم تدبیر مهمی داشتیم در حالی که آنها نمی‌فهمیدند.^۱ مطابق آنچه در تواریخ آمده، توطئه آنها به این ترتیب بود:

در کنار شهر، کوهی بود و شکافی داشت، که معبد صالح در آن جا بود، گاه شبانه به آن جا می‌رفت و به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می‌پرداخت. آنها تصمیم گرفتند در آن جا کمین کنند و هنگامی که صالح (علیه السلام) به آن جا می‌آید، او را به قتل برسانند، و پس از شهادتش به خانه او حمله کرده و شبانه کار آنها را هم یکسره کنند. اما هنگامی که در گوشه‌ای از کوه کمین کرده بودند، ناگهان کوه ریزش کرد و صخره عظیمی از بالای کوه سرازیر شد و آنها را در لحظه‌ای کوتاه در هم کوبید و نابود کرد!^۲ توجه کنید:

«فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ * فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ»؛ بنگر عاقبت توطئه آنها چه شده، که ما آنها و قومشان را همگی نابود کردیم! این خانه‌های آنهاست که به خاطر ظلم و ستمشان فرو ریخته؛ و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند. و کسانی را که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند نجات دادیم.^۳

۱. سوره نمل، آیه ۵۰.

۲. تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۸، ص ۴۱۳.

۳. سوره نمل، آیه ۵۱-۵۳.

دفاع آری، ترور هرگز!

در دوران پیامبر اسلام ﷺ جنگهای متعددی رخ داد، ولی به عقیده ما، همه آنها جنبه دفاعی داشت، و هیچ کدام حالت تهاجمی نداشت. روشن است که هر قوم و ملتی مورد هجوم دشمن واقع شود، باید از خود دفاع کند. آری، اسلام دین منطق و استدلال است، و هیچ کس را به زور شمشیر مجبور به پذیرش اسلام نمی‌کند، همان‌گونه که در آیه‌الکرسی به این مطلب اشاره شده است. بنابراین، کسانی که می‌گویند: «اسلام در سایه شمشیر پیش رفت، و با زور، مردم را تسلیم خود کرد» در اشتباه آشکاری هستند. زیرا مناطقی از دنیا وجود دارد که اسلام را پذیرفته‌اند در حالی که پای یک سرباز مسلمان به آن‌جا باز نشده است. اکنون اندونزی بزرگترین کشور اسلامی است، در حالی که در هیچ جای تاریخ خبری از لشکرکشی لشکریان اسلام به آن کشور به چشم نمی‌خورد. وضعیتی دیگر کشورهای مسلمان جنوب شرقی آسیا نیز به همین شکل است. در جنوب و غرب آفریقا هم کشورهای اسلامی وجود دارد که بدون درگیری نظامی، اسلام را انتخاب کرده‌اند. شاید این سؤال به ذهن شما بیاید که: آنها چگونه مسلمان شدند؟ بعضی معتقدند: آنان به وسیله بازرگانان و تجار مسلمان با اسلام آشنا شدند. اشتباه نکنید این تاجران و بازرگانان به عنوان مبلغان اسلام به آن کشورها نرفته بودند، بلکه به قصد تجارت و معامله وارد آن کشورها شدند، و از آن‌جا که به احکام اسلام عمل می‌کردند؛ یعنی دروغ نمی‌گفتند، اگر طرف معامله پشیمان می‌شد و خواستار فسخ معامله بود معامله را فسخ می‌کردند، جنس تقلبی نمی‌فروختند، کم‌فروشی نمی‌کردند و خلاصه تمام احکام اسلام را در معامله و معاشرت مراعات می‌کردند و این برای مردم آن کشورها جالب بود، جذب تجار مسلمان می‌شدند. و لذا از آنها می‌پرسیدند: شما چه آیینی دارید که این‌گونه

بزرگوارانه معامله و معاشرت می‌کنید؟ می‌گفتند: ما مسلمانیم و مطابق احکام اسلام عمل می‌کنیم. آنگاه آنها هم مسلمان می‌شدند. اگر به احکام اسلام عمل شود همه جا را تسخیر می‌کند، و نیازی به شمشیر نیست. علاوه بر این، در مواردی که مسلمانان مجبور می‌شدند به قصد دفاع وارد جنگ شوند نبرد آنها آمیخته با مسائل اخلاقی بود. برخلاف جنگ‌های عصر و زمان ماکه پیر و جوان، کودک و بزرگسال، مرد و زن، نظامی و غیر نظامی را می‌کشند، و حتی بیمارستان‌ها و مهد کودک‌ها را بمباران می‌کنند، و به راحتی سلاحهای کشتار جمعی و شیمیایی و مانند آن را به کار می‌گیرند. هنوز در عراق بیماران زیادی هستند که بر اثر بمب‌های آلوده آمریکایی‌ها به انواع بیماری‌ها مبتلا شده‌اند. در حالی که اسلام در هنگام جنگ و نبرد از مسایل اخلاقی نیز غافل نیست، و سربازانش را به آن سفارش می‌کند. به چند نمونه آن توجه فرمایید:

۱. شما جنگ را آغاز نکنید، بلکه هر زمان دشمن جنگ را شروع کرد شما جوابش را بدهید و اگر دست از جنگ کشید شما هم دست بکشید.^۱ این دستور اسلامی، خود دلیل بر این است که جنگهای اسلامی جنبه دفاعی داشته است.

۲. غیر نظامیان را نکشید.^۲ شما با سربازان دشمن می‌جنگید، غیر نظامیان گناهی ندارند، پس متعرض آنها نشوید.

۳. آب دشمن را آلوده به مواد سمی نکنید.^۳ معنای این دستور، ممنوعیت استفاده از سلاحهای شیمیایی و میکروبی و کشتار جمعی است.

۴. محیط زیست را آلوده نکنید، درختان را قطع ننمایید، و حیوانات را

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۳۴، ح ۴.

۲. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۸، ح ۱ و ۲.

۳. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۶، ح ۱ و ۲.

نکشید.^۱ ولی همین آمریکایی‌ها که صدای دفاع از حقوق حیوانات و محیط زیست آنها گوش فلک را کر کرده، در جنگ ویتنام هنگامی که سربازان ویتنامی به جنگل‌ها پناه می‌بردند، جنگل را با سربازان درون آن به آتش می‌کشیدند. اما اسلام اجازه این کار را نمی‌دهد و می‌گوید: «شما با سربازان و دشمن نبرد می‌کنید، محیط زیست که گناهی ندارد».

۵. مجروحان را نکشید^۲؛ زیرا آنها خطری برای سربازان اسلام ندارند.
۶. غافلگیرانه حمله نکنید، نیمه شب به سمت دشمن حمله نکنید.^۳ بلکه حضرت علی علیه السلام توصیه می‌کرد جنگ بعد از ظهر باشد^۴ تا درگیری کمتری رخ دهد، و افراد کمتری کشته شوند. بنابراین، ترور - که نوعی حمله غافلگیرانه محسوب می‌شود - ممنوع است. وهابی‌های تندرو که ترور را در دنیا مرسوم کردند و بدین وسیله اسلام را بدنام کردند، ضرر و زیان فراوانی به اسلام زدند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «انّ الايمان قيّد الفتك؛ ایمان مانع از ترور کردن است».^۵ اگر با کسی سر جنگ دارید به صورت جوانمردانه بجنگید، نه این که یک بمب به خود ببندید و به داخل مسجد مسلمانان بروید و بمب را در میان اجتماع نمازگزاران منفجر کنید. آیا اسلام که اجازه کشتن حیوانات و قطع درختان را نمی‌دهد، چنین جنایاتی را مجاز می‌شمرد؟

چرا علمای اسلام مجمعی تشکیل نمی‌دهند، و همگی این جنایات زشت وهابی‌ها را محکوم نمی‌کنند، و این لکه ننگ را از دامن اسلام نمی‌زدایند؟

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۵، ح ۲ و ۳.

۲. نهج البلاغه، نامه ۱۴.

۳. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۷، ح ۱.

۴. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد العدو، باب ۱۷، ح ۲.

۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴؛ وج ۴۵، ص ۹۷.



اصحاب الرّسّ

داستان اصحاب الرّسّ در دو سورۀ فرقان و ق آمده، و با توجّه به این که سورۀ فرقان مکی است، لذا ابتدا آیات این سوره را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم، اما شایسته است در مورد تفاوت و ویژگی های سوره هایی که در مکه و مدینه نازل شده اند، بحث کوتاهی داشته باشیم.

تفاوت سوره های مکی و مدنی

بعد از بعثت پیامبر مکرّم اسلام ﷺ به نبوت زندگی آن حضرت از دو بخش تشکیل شد:

الف) زندگی آن حضرت در مکه که ۱۳ سال به طول انجامید.

ب) دوران زندگی ایشان در مدینه که ۱۰ سال بود، البتّه و این دو بخش کاملاً با هم متفاوت بوده است.

آیات و سوره هایی که در مکه نازل شد نیز حال و هوایی دیگر داشت. به گونه ای که اگر سوره ای از قرآن را نزد شخص آشنا به مضامین قرآن بگذارند واسم آن سوره را نگویند، او از مطالعه مضمون سوره می تواند پی ببرد که آن

سوره مکی است یا مدنی. سوره‌های مکی غالباً مربوط به تعلیمات اعتقادی و اصول دین است. مسایلی همچون مبدأ، معاد، صفات خدا، پیامبران و جانشینان آنها، پاداش‌ها و عذابهای روز قیامت و مانند آن، در این سوره‌ها منعکس شده است. این کار پایه‌ها و ریشه‌ها را محکم می‌کند. و روش صحیح همین است که اول اعتقادات محکم شود، سپس برنامه‌های عملی بیان گردد. پیامبر اسلام ﷺ در مکه حکومت اسلامی تشکیل نداد، بلکه در طول سیزده سال در مورد مسائل اعتقادی کارکرد و پایه‌های اعتقادی مسلمانان را تقویت نمود، و در مدینه به سراغ تشکیل حکومت و اجرای برنامه‌های عملی رفت. ما هم به پیروی از پیامبر اسلام ﷺ باید در مدارس، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی به صورت صحیح، مستدل و منطقی به سراغ تعلیم و اصلاح عقاید دینی دانش‌آموزان، دانشجویان و اقشار مختلف مردم برویم و برنامه‌های اعتقادی آنان را تکمیل کنیم. سپس به سراغ برنامه‌های عملی برویم. بسیاری از دانشجویان، مسلمانانی معتقد و متدین هستند و در مراسم مختلف دینی از قبیل نماز جماعت، دعای کمیل، دعای توسل، مجالس عزاداری، مراسم اعتکاف و مانند آن شرکت می‌کنند، یعنی هم مسائل اعتقادی آنها درست است و هم مسائل عملی؛ آنان ولی متأسفانه وضع برخی از دانشگاه‌ها مناسب نیست، مسائل اعتقادی دانشجویان و حتی اساتید آن دانشگاه حل نشده است، و کارهای عملی درستی از آنها سر نمی‌زند. به همین دلیل مسئولین باید بدانند که اگر وضع این دانشگاه‌ها اصلاح نشود، محصل آن یا به خارج از کشور فرار کرده و پناهنده شده و به بیگانگان خدمت می‌کند، و یا می‌ماند و دست به کارهایی همچون رشوه‌خواری و جاسوسی و مانند آن می‌زند و نظام اقتصادی و سیاسی کشور را با بحران مواجه می‌کند. این، لوازم و آثار دنیوی آن است، و تبعات اخروی آن

بحث جداگانه‌ای می‌طلبد. آری، باید سیرهٔ پیامبر گرامی اسلام ﷺ را پیاده کنیم و مدارس ابتدایی و راهنمایی و دبیرستانها و دانشگاهها را مجهز به مسائل اعتقادی کنیم، و پایه‌های اصول اعتقاداتشان را تقویت نماییم، سپس به مسائل عملی آنها بپردازیم، که در این صورت همچون رسول خدا ﷺ به راحتی بر دشمن غلبه خواهیم کرد و پیاده کردن احکام دین در سایهٔ حکومت اسلامی کار سختی نخواهد بود.

اگر جوان ما به مبدأ و معاد و نبوت و امامت ایمان داشته باشد، هرگز معتاد نخواهد شد. شما نمی‌توانید در میان قاچاقچیان، قاتلان، سارقان، مفسدان، آلودگان به مسائل جنسی و مانند آن انسانی را بیابید که مسائل اعتقادی را باور کرده باشد و به آن ایمان کامل داشته باشد. بلکه عموم چنین افرادی در مسائل ریشه‌ای و اعتقادی مشکل دارند.

یکی دیگر از ویژگیهای سوره‌های مکی این است که سرگذشت اقوام پیشین، چگونگی عذاب و نوع هلاکت آنها را بیان نموده است که دو فایده دارد: نخست این که باعث لرزش دل دشمنان و یأس و ناامیدی آنها می‌شود. با توجه به این که مشرکان عرب و بت پرستان مکه کم و بیش از سرنوشت اقوام و ملل گذشته اطلاع داشتند و آثار نیمه خراب برخی از آن اقوام در مسیر راههای آنها به شهرهای دیگر بود، هنگامی که قرآن مجید سرگذشت دردناک آنها و چگونگی عذاب و هلاکتشان را بیان می‌داشت این امر باعث یأس، ناامیدی، ترس و وحشت آنان می‌شد. فایدهٔ دیگر آن ایجاد امید برای خود مسلمانان بود. یادآوری سرگذشت اقوام لجوج و مشرکان بت پرست هم عصر سایر انبیا، نور امید را در دل مسلمانان روشن می‌کرد که اگر مشرکان عرب مخالفت‌های خود را به حد اعلی برسانند خداوند آنها را نیز مجازات خواهد کرد.

نتیجه این که بیان سرگذشت اقوام لجوج و بت پرست مایه دلگرمی مؤمنان و یأس و ناامیدی دشمنان بود. با عنایت به این دو ویژگی سوره‌های مکی، به شرح و تفسیر آیات مربوط به اصحاب الرّس از سوره فرقان - که سوره‌ای مکی است - می‌پردازیم:

آیات سوره فرقان

برای روشن تر شدن مطلب ابتدا چند آیه قبل از آیات مربوط به اصحاب الرّس را مورد بررسی قرار می‌دهیم، توجّه بفرمایید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا»؛ و ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و برادرش هارون را یاور او قرار دادیم.^۱ مخاطب آیه شریفه تازه مسلمانان و مشرکان مکه‌اند، تا سرگذشت فرعونیان موجب امید گروه مسلمانان و یأس مشرکان شود. از آن جا که مبارزه با فرعون و فرعونیان کار سخت و دشواری است و نیاز به یار و همراه دارد، خداوند متعال هارون برادر حضرت موسی علیه السلام را به همراه او به جنگ فرعون فرستاد تا در این راه دشوار یار و یاورش باشد.

«فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْرَنَاهُمْ تَدْمِيرًا»؛ و گفتیم: «به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید!» (اما آن مردم به مخالفت برخاستند) و ما آنان را به طور کامل هلاک کردیم.^۲

تصوّر نشود که وقتی فرستاده خدا نبوّت خویش را به مردم اعلان می‌کرد و آنها نمی‌پذیرفتند بلافاصله خداوند آنها را عذاب می‌کرد. چنین نیست؛ بلکه تا

۱. سوره فرقان، آیه ۳۵.

۲. سوره فرقان، آیه ۳۶.

زمانی که آخرین روزنه‌های امید بسته نمی شد تلاش پیامبران الهی برای هدایت و نجات آنها ادامه داشت، و لذا عذاب قوم شعیب در سن ۱۲۰ سالگی آن حضرت رخ داد و حضرت نوح پیامبر بعد از ۹۵۰ سال زحمات طاقت فرسای شبانه‌روزی برای قومش تقاضای عذاب کرد.

«وَقَوْمُ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ و قوم نوح را هنگامی که پیامبران را تکذیب کردند غرق نمودیم، و آنان را نشانه و عبرتی برای مردم قرار دادیم؛ و برای ستمکاران عذاب دردناکی فراهم ساخته‌ایم.^۱ در داستان نوح پیامبر ﷺ درسهای عبرت و نشانه‌های هدایت فراوانی وجود دارد، که از جمله آنها استقامت و پایداری این پیامبر خدا و ناامید نشدن از رسیدن به نتیجه است. کاری که ما حتّی در مورد فرزندان خود انجام نمی‌دهیم، و با یکی دو بار تذکّر و نصیحت خسته شده و آنها را به حال خود رها می‌کنیم. درس استقامت و پایداری را باید از حضرت نوح ﷺ آموخت.

«وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا»؛ (همچنین) قوم عاد و ثمود و اصحاب رسّ [= گروهی که درختان صنوبر را می‌پرستیدند] و اقوام بسیاری را که در این میان بودند، (هلاک کردیم).^۲

اصحاب الرس چه کسانی بودند؟

در مورد معنای کلمه «رسّ» دو احتمال وجود دارد؛
احتمال اوّل این که: کلمه «رسّ» به معنای چاه است، و از آن جا که این قوم لجوج - همان‌گونه که خواهد آمد - پیامبرشان را در چاه عمیقی انداخته و با

۱. سوره فرقان، آیه ۳۷.

۲. سوره فرقان، آیه ۳۸.

شکنجه او را کشتند به اصحاب الرس مشهور شدند.

احتمال دیگر این که: عرب به آثار کمی که از چیزی باقی می ماند رس می گوید، و با توجه به این که بعد از هلاکت این قوم لجوج آثار اندکی از شهرهای آنها باقی ماند به آنها اصحاب الرس گفتند.

در مورد این که اصحاب الرس چه کسانی بوده اند، در میان مفسران قرآن اختلاف نظر وجود دارد و احتمالات زیادی مطرح شده است. ولی طبق روایات موجود از حضرات معصومین علیهم السلام آنها جمعیتی بودند که در شامات و احتمالاً شمال یا غرب ایران^۱، زندگی می کردند و دارای دوازده شهر آباد، کشاورزی پررونق و زندگی خوبی بودند، اما عیوب بزرگی هم داشتند؛ از جمله این که درخت صنوبر قدیمی بسیار بزرگی داشتند که آن را می پرستیدند و در مقابلش به سجده می افتادند. شبیه این فکر خرافی، هم اکنون نیز گاه در گوشه و کنار به چشم می خورد برخی در کنار درختان کهنسال شمع روشن می کنند و یا به آن دخیل می بندند و حتی به آن متوسل می شوند! متأسفانه خرافات در همه زمانها بوده و عده ای از مردم را فریفته است و اصحاب الرس هم در دام خرافات گرفتار بوده اند. آری، آنها در مقابل درخت صنوبر گریه و ناله می کردند و حتی برای آن قربانی می نمودند! چیزی نگذشت که بذر این درخت را در جاهای دیگر نیز کاشتند و درختان صنوبر کوچکتری سبز شد. این گونه بود که صنوبر بزر شد خدای بزر و صنوبرهای کوچک، خدایان کوچک تر! آنها حتی اجازه نمی دادند از نهر آبی که پای درختان صنوبر می رفت کسی استفاده کند، زیرا آن را مخصوص خدایان خود می دانستند!

۱. این که نام شهرهای آنها، همانام با ماههای شمسی ایرانیان بوده، قرینه و شاهی است که آنها در شمال یا

غرب ایران می زیستند.

آنها معتقد بودند که چون صنوبر بزر عمری طولانی دارد و نسبت به سایر درختان مخصوصاً درختان صنوبر بیشتر عمر کرده، حتماً خداست و لایق عبادت، و لذا او را می پرستیدند. در حالی که بطلان این عقیده روشن است، چرا که درختان طویل العمر در جهان زیادند، در یکی از کتابهای دائرة المعارف می خواندم که در بعضی مناطق دنیا درختی وجود دارد که بیش از هزار سال عمر کرده، و ارتفاع آن پنجاه متر، و قطر پایین درخت دوازده متر است! این درخت آن قدر بزر و با عظمت است که اگر آن را ببرند از چوبهای آن می توان تمام خانه های یک دهکده را ساخت. عظمت این مخلوقات باید ما را به سمت خالق و آفریننده آن رهنمون شود. خالقی که دانه کوچک این درخت پهناور را در زیر خاک قرار داد، و شرایط نمو و رشد آن را فراهم نمود، و آن را رشد داد تا به این عظمت رسید.

به هر حال یکی از مفاصد و مشکلات اصحاب الرّس بت پرستی و پرستش درخت صنوبر و خرافات بی اساس مربوط به آن بود.

مشکل دیگر آنان مفاصد اخلاقی گسترده، مخصوصاً انحرافات جنسی در میان زنانشان بوده است. این انحرافات به قدری زشت و ناهنجار بوده که قلم از شرح و تفسیر آن شرم می کند. خداوند برای هدایت آنها پیامبری به سویشان مبعوث کرد، که بعضی نام او را حنظله گفته اند، ولی این مطلب ثابت نیست. به هر حال، آن پیامبر الهی در هردو جبهه به مبارزه پرداخت؛ هم با بت پرستی - مخصوصاً پرستش درختان صنوبر -، و هم با مفاصد اخلاقی. امّا متأسفانه ارشادها و تشویق ها و سرزنش ها و تهدیدهای آن حضرت اثر چندانی نگذاشت و جز افراد کمی از بت پرستی و مفاصد اخلاقی دست برنداشتند.

پیامبر اصحاب الرّس برای این که آنها را متوجّه خطایشان در پرستش صنوبر

کند از خدا خواست که آن درخت لعنتی صنوبر را بخشکاند، تا آنها بفهمند که آن درخت خدا نیست و حتی قادر بر محافظت از خود نمی‌باشد، تا چه رسد به محافظت و سرپرستی آنان. خداوند دعای پیامبرش را اجابت کرد و آن درخت خشکید. اما اصحاب الرّس نه تنها بیدار نشدند، بلکه لجبازی کرده و گفتند: «این پیامبر درخت صنوبر ما را سحر کرده و با جادو آن را خشکانیده، باید بلایی بر سرش بیاوریم که در تاریخ بنویسند». سپس چاه عمیقی کردند و پیامبرشان را در درون چاه انداختند و مقداری هم نیزه و خنجر بر روی پیامبر خدا ریختند، سپس در چاه را بستند و تنها روزنه‌ای برای آن نهادند تا صدای آه و ناله آن مرد الهی را بشنوند. از یک سو پیامبرشان آه و ناله می‌کرد و از سوی دیگر آنها شادمانی و خوشحالی می‌کردند تا این که صدای پیامبر خاموش شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

سرگذشت اصحاب الرّس در سورة ق

به شرح و تفسیر آیه ۹ که با مساله توحید آغاز می‌شود تا آیه ۱۵ که به معاد ختم می‌شود توجه فرمایید:

«وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ»؛ و از آسمان آب پربرکتی نازل کردیم، و به وسیله آن باغها و دانه‌هایی را که درو می‌کنید رویانیدیم.^۱ چه کسی از آسمان آب پربرکت نازل می‌کند؟ چه کسی به وسیله آن آنها باغها و دانه‌ها را می‌رویاند؟ چه کسی به انسان توانایی و توفیق استفاده از این نعمت‌ها را می‌دهد؟ آیا کسی جز خداوند قادر متعال قادر هست؟ پس تنها او را بپرستیم.

«وَالنَّخْلَ بِاسْفَاتٍ لَهَا طَلْعٌ تَضِيدٌ»؛ و نخل های بلندقامت که میوه های متراکم دارند.^۱ از میان همه میوه ها به خرما اشاره شده است، چون بهترین مواد غذایی و منبع تمام مواد لازم برای بدن ماست. و شاید به همین جهت دستور داده شده که روزه داران پس از ساعتها گرسنگی روزه خود را با خرما باز کنند تا کمبودهای بدن در طول روز را جبران کند. متأسفانه عادت به برخی از نعمتها، ارزش آن را در نظر ما کاسته، یا به فراموشی سپرده است. اگر به شما بگویند، کارخانه ای وجود دارد که از یک سو به آن آب و خاک داده می شود و از سوی دیگر انواع میوه های آبدار خوشمزه مقوی و سبزی های معطر و باطراوت و داروهای گیاهی و دانه های غذایی متنوع و گل های فوق العاده زیبا تحویل می دهد، آیا متعجب نمی شوید؟ خداوند در زراعت و کشاورزی همین کار را می کند. در دامنه کوهها و دشتها گیاهانی است که مردم خیال می کنند علف های هرز است و بعد متوجه می شوند درمان سرطان و فشار خون و دیگر بیماری هاست.

«رَزَقًا لِلْعِبَادِ وَأَخْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَّيْنًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ»؛ همه اینها برای روزی بخشیدن به بندگان است. و به وسیله باران سرزمین مرده را زنده کردیم؛ (آری) مردگان نیز همین گونه زنده می شوند.^۲ آنچه را که خداوند از مواد غذایی بر روی کره زمین آفریده، سفره ای تمام نشدنی برای بندگان است. هزاران سال است که این سفره همه ساله پهن است و همه انسان ها، بلکه همه موجودات زنده را روزی می دهد. راستی چه کسی جز پروردگار یکتا قادر بر این کار است؟!

پس از طرح مساله توحید و یکتا پرستی، به سراغ معاد می رود و معاد دنیوی را با معاد اخروی پیوند می زند تا از این جا به آن جا برسد. فصل زمستان اثری از

۱. سوره ق، آیه ۱۰.

۲. سوره ق، آیه ۱۱.

حیات و زندگی در دشت و کوه و صحرا نیست، اما در فصل بهار تمام درختان و گیاهان زنده شده، و سراسر دشت و کوه و صحرا را سبزپوش کرده، و آثار حیات را به رخ دیگران می‌کشند. همان خدایی که زمین مرده را زنده کرده، و به درختان مرده و گیاهان جانی دوباره داده، در روز قیامت با بارش رحمتش انسانهای خفته در قبرهایشان را دوباره زنده می‌کند. و این کار، برای خداوند قادر متعال کار سختی نیست. خداوند متعال پس از طرح مسأله توحید و معاد که دو اصل اساسی از اصول دین است، به سراغ اقوام پیشین می‌رود، و به سرگذشت هشت قوم به‌طور سربسته اشاره می‌کند که یکی از آنها اصحاب الرّس هستند. توجّه فرماید:

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ * وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ * وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ»؛ پیش از آنان قوم نوح و اصحاب الرّس (که در یمانۀ زندگی می‌کردند) و قوم ثمود (پیامبرشان را) تکذیب کردند، و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط، و «اصحاب ایکه» [= قوم شعیب] و قوم تبّع (که در یمن زندگی می‌کردند)، آنها پیامبران را تکذیب کردند و وعدهٔ عذاب دربارهٔ آنها تحقّق یافت.^۱

اولین قومی که در این آیات نامبرده شده، قوم نوح هستند که علیرغم تلاش قریب به هزار سالهٔ حضرت نوح علیه السلام ایمان نیاوردند، لذا گرفتار سیلابی عظیم گشته و در آب غرق شدند. اصحاب الرس دومین گروهی هستند که خداوند متعال در این آیات به آنها اشاره کرده و همان‌طور که گفته شد نام پیامبر آنها به‌طور دقیق در تاریخ ثبت نشده، هرچند برخی او را حنظله دانسته‌اند. قوم سوم مورد اشارهٔ آیه مذکور، قوم ثمود هستند که پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام بود

۱. سورهٔ ق، آیات ۱۱-۱۴.

و شرح حال آنان گذشت. چهارمین قوم، قوم عاد هستند که پیامبرشان حضرت هود علیه السلام بود. قوم فرعون پنجمین گروه هستند که پیامبرشان حضرت موسی کلیم علیه السلام بود. منظور از «اخوان لوط» که به عنوان ششمین گروه از آنها یاد شده قوم لوط است که پیامبرشان حضرت لوط بود و با عذاب و وحشتناک نابود شدند. هفتمین گروه «اصحاب الایکه» هستند که شرح حال آنها نیز به طور مفصل گذشت. و گروه پایانی قوم تُبّع هستند، که در یمن زندگی می کردند. تُبّع یک لقب عمومی برای ملوک و پادشاهان یمن بود، مانند «کسری» برای سلاطین ایران، و «خاقان» برای شاهان ترک، و «فرعون» برای سلاطین مصر، و «قیصر» برای سلاطین روم. این تعبیر (تُبّع) از این نظر بر ملوک یمن اطلاق می شد که مردم را به پیروی خود دعوت می کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند.^۱ به هر حال تمام این اقوام هشت گانه پیامبرشان را تکذیب کرده، و هلاک شدند.

اصحاب الرّس چگونه نابود شدند؟

در مورد چگونگی عذاب و نابودی اصحاب الرّس، چیزی در قرآن مجید نیامده است. ولی از مطالعه سرگذشت اقوامی که بر اثر نزول عذاب الهی هلاک گشتند، استفاده می شود که معمولاً یکی از این چهار عذاب دچار اقوام ظالم شد. البته بعد از آن که هیچ یک از اندرزا و هشدارها و تهدیدها و تشویق ها اثر نمی کرد، و تمام روزنه های امید بسته می شد.

۱. طوفان؛ به گونه ای که همه چیز را باخود به آسمان می برد، حتی خانه ها و انسانها، و سپس به گوشه ای پرتاب می کرد، به گونه ای که از هم متلاشی و نابود می شدند.

۱. شرح بیشتر را در مورد این قوم، در تفسیر نمونه، ج ۲۱، ذیل آیه ۳۷ سوره دخان مطالعه فرمایید.

۲. سیلاب؛ مانند سیلابی که دامنگیر قوم لجوج و عنود حضرت نوح علیه السلام شد و همه آنها را غرق کرد و هیچ کافری زنده نماند.

۳. زلزله؛ همانند زلزله‌ای که بر قوم لوط نازل شد به گونه‌ای که بالای خانه‌ها در زیر قرار گرفت و قسمت زیرین در بالا و همه چیز نابود شد. سپس بارانی از سنگ باقیمانده آثار آن قوم سرکش و منحرف را نیز دفن کرد، تا عبرتی برای همه منحرفان از جاده عفت باشد.

۴. صاعقه؛ که گریبانگیر اقوامی از جمله قوم شعیب پیامبر علیه السلام شد، و آنها را به آتش کشید. علی القاعده اصحاب الرّس هم با یکی از عذابهای فوق به هلاکت رسیده‌اند.

اصحاب الرّس در کلام مولی امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه می‌فرماید:
 «أَيْنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّ، وَأَطْفَؤُوا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ، وَأَحْيَوْا سُنَنَ الْجَبَّارِينَ!؛ کجایند؟ اصحاب شهرهای «رس»، همانها که پیامبران را کشتند، و چراغ پرفروغ سنن آنها را خاموش، و راه و رسم ستمگران و جباران را زنده ساختند». آیا عذابها و مجازاتهای الهی مخصوص اصحاب الرّس و دیگر اقوام و جمعیت‌هایی است که در قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام و تاریخ، به عذاب آنها اشاره شده است؟ بی شک چنین نیست، بلکه هر قوم و جمعیتی در هر برهه و زمانی مسیر طغیان و سرکشی و لجابت و عناد را در پیش بگیرد، مشمول خشم و قهر الهی قرار خواهد گرفت.

خرافه و خرافه‌پرستی

اصحاب الرّس - همچون همه بت پرستان - دچار افکار خرافی و بی اساس

بودند و لذا به پرستش درخت صنوبر پرداختند. با توجّه به این که متأسّفانه افکار و اعمال خرافی در عصر و زمان ما هم رواج دارد، هرچند شکل آن متفاوت شده، لازم است در مورد این پدیده شوم و آثار و عوارض و پیامدها و راه مبارزه با آن مطالبی تقدیم شما خوانندگان صمیمی گردد، تا خدای ناکرده گرفتار آن نشوید.

۱. تعریف خرافه

به هر کار غیر عقلایی و غیر منطقی که نه پشتوانه وحی آسمانی داشته باشد، و نه عقل سالم آن را اجازه دهد خرافه گفته می شود. با این معیار می توان حقیقت را از خرافه جدا کرد، و گرفتار خرافه نشد.

۲. مصادیقی از خرافه پرستی

الف) خرافه بت پرستی

مهمترین خرافه در طول تاریخ بشر بت پرستی بوده، و پیامبران الهی سخت با آن مبارزه کرده اند. بت پرستی اشکال مختلفی داشته، که مهمترین آنها به شرح زیر است:

۱. برخی از اقوام، بت ها و مجسمه هایی از چوب، سنگ و گاه خرما درست کرده، و به عبادت و پرستش آن می پرداختند. این گونه بت ها را گاه به شکل انسان و گاه حیوان و مانند آن درآورده و در مقابل آن سجده می کردند. جالب این که در زمان قحطی و خشکسالی بت های خرمایی خویش را می خوردند!

۲. برخی از اقوام درختان را می پرستیدند، مثل اصحاب الرّس که به پرستش درخت صنوبر مشغول بودند.

۳. گروه دیگری از بت پرستان بودند که مجسمه هایی از فلزات گرانبها

ساخته و آن را می پرستیدند. هنگامی که حضرت موسی علیه السلام برای دریافت الواح به کوه طور رفت و مدت مأموریت سی روزه اش تبدیل به چهل روز شد، سامری از غیبت طولانی آن حضرت سوء استفاده کرد و زیورآلات مردم را جمع نمود و آنها را آب کرد، و با آن گوساله ای طلایی ساخت، و بنی اسرائیل که با دیدن طلا دست و دلشان می لرزید به پرستش آن پرداختند و در مقابلش سجده کردند.

۴. عده ای از بت پرستان، فرشتگان یا اجنه را می پرستیدند، همان طور که در آیه شریفه ۴۱ از سوره سبأ می خوانیم: «بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ» بلکه جن را پرستش می کردند»

۵. اجرام آسمانی از دیگر بتهایی بوده که در برهه ای از تاریخ مورد پرستش برخی خرافه پرستان قرار گرفته است. در عصر حضرت ابراهیم علیه السلام علاوه بر بتهای سنگی و چوبی، خورشید و ماه و ستارگان نیز معبود عده ای از مردم واقع شدند.

۶. عده ای از مردم برخی حیوانات زنده را می پرستیدند و هنوز هم می پرستند. هنوز در هندوستان جمع زیادی گاوپرست وجود دارد. گاو نزد آنها به قدری مقدس است که اگر در کوچه و خیابان قدم بزند کسی حق ندارد مزاحمش شود. و حتی اگر در وسط خیابان توقف کند و یا بخوابد، باید تمام وسایل نقلیه توقف کنند و هیچ کس حق ندارد بوق بزند، تا هر زمان گاو به میل خود خیابان را ترک کرد آنها به مسیرشان ادامه دهند.

۷. یکی دیگر از اشکال بت پرستی، پرستش انسان بوده است. فرعون به حضرت موسی علیه السلام گفت:

«قَالَ لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»؛ (فرعون خشمگین شد و) گفت: اگر معبودی غیر از من برگزینی، مسلماً تو را از زندانیان قرار خواهیم

داد.^۱ و در جای دیگر فریاد ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۲ سر داد و خود را خدای خدایان کوچک و بزر خواند. نمرود نیز چنین ادعایی داشت، و لذا در پاسخ حضرت ابراهیم علیه السلام که فرمود: ﴿رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾؛ خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند.^۳ گفت: «من نیز زنده می کنم و می میرانم» سپس دو زندانی (محکوم به مر) را حاضر کرد یکی را گردن زد و دیگری را آزاد کرد. سپس حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾؛ خداوند خورشید را از افق مشرق می آورد (اگر راست می گویی) تو آن را از مغرب بیاور! مرد کافر مات و مبهوت و وامانده شد.

خلاصه این که در برهه ای از تاریخ انسان نیز مورد پرستش قرار گرفته است. ۸. شیطان پرستی نوع جدیدی از بت پرستی است که اخیراً مطرح شده است. اینها در واقع هوا پرستند، و چون مایلند کاملاً آزاد باشند و دست به هر کار زشتی بزنند به شیطان پرستی روی آورده اند.

خلاصه این که در طول تاریخ هر گروهی بتی داشته، و به پرستش آن مشغول بوده اند و انبیا و اولیا زحمات طاقت فرسایی برای مبارزه با بت پرستی و از میان بردن آن کشیده اند.

ب) خرافه هولوکاست!

علاوه بر خرافه بت پرستی که از بزرگترین خرافه هاست، خرافه های متعدّد دیگری در زمان های گذشته و در عصر و زمان ما وجود داشته و دارد. حتّی در

۱. سورة شعرا، آیه ۲۹.

۲. سورة نازعات، آیه ۲۶.

۳. سورة بقره، آیه ۲۵۸.

عصر حاضر که عصر پیشرفت و تمدن نوین جهانی نامیده شده، از اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها خرافه‌های عجیبی نقل شده است. یکی از خرافه‌های نوظهور داستان «هولوکاست» است. معتقدان به این خرافه می‌گویند: «هیتلر جنایتکار شش میلیون یهودی را در کوره‌های آدم سوزی سوزانده است. و مردم دنیا باید این داستان را باور کنند و هرکس آن را انکار کند زندانی می‌شود! جالب این جاست که بسیاری از مردم آمریکا و اروپا این دروغ بزر عصر حاضر را پذیرفته‌اند! اما باید به اینها گفته شود، این سخن غیر منطقی و دور از عقل است. طبیعی است که یک مسأله تاریخی باید تحت مطالعه قرار گیرد و درباره آن تحقیق شود. اگر واقعاً هیتلر چنین جنایت بزرگی مرتکب شده، محکوم گردد، و اگر چنین نبوده و صهیونیست‌ها برای مظلوم‌نمایی دست به ساختن این دروغ بزر زده‌اند، آنها محکوم گردند. کدام منطق می‌گوید کسی که در این زمینه تحقیق می‌کند باید زندانی شود؟ آیا این مسأله در میان همه مسائل تاریخی تافته جدا بافته است که سخن گفتن پیرامون آن ممنوع است و همه مردم بالاجبار وبدون تحقیق باید آن را بپذیرند؟!

ج) خرافه‌ای به نام آزادی!

خرافه دیگر عصر و زمان ما «آزادی» است. اخیراً بعضی از کشیش‌های مسیحی اعلان کرده‌اند که قصد دارند در روز یازدهم سپتامبر در یک جا جمع شوند و قرآن مسلمانان را آتش بزنند! آیا معنای آزادی آتش زدن قرآن مسلمانان است؟ آیا معنای آزادی توهین به پیامبر اسلام ﷺ و جریحه دار کردن قلوب یک میلیارد و چهارصد میلیون مسلمان است؟! یا آزادی باید در مسیر علم، تقوا، حقیقت، صداقت و مانند آن به کار گرفته شود.

د) خرافه‌هایی در مسائل مذهبی

متأسفانه یک سلسله خرافه در مسائل مذهبی نیز به وجود آمده است. ما نباید اجازه دهیم مسائل اسلامی با خرافه آمیخته گردد، که این کار اساس دین و مذهب را زیر سؤال می‌برد. از جمله این خرافه، خرافه‌هایی است که در مسائل عزاداری دیده می‌شود. مثلاً جوانی کنار دیوار سنگی یا سیمانی نشسته، و سرش را مرتب به دیوار می‌کوبد! این مطلب در کجای مذهب آمده است؟ آیا حضرت ابی‌عبدالله روحی فداه راضی به این کار هستند؟ یا گفته می‌شود که در بعضی مناطق مقداری شیشه را خرد کرده، سپس آن را غربال می‌کنند بعد بچه‌های کوچک را لخت و برهنه نموده، بر روی خرده شیشه‌ها می‌غلطانند! چه کسی و کجا امام حسین (علیه السلام) یا دیگر ائمه (علیهم السلام) اجازه چنین کاری را داده‌اند؟ و خرافه‌های دیگری که عزاداری‌ها را آلوده کرده و از آن اطلاع دارید و داریم. بی شک عزاداری امام حسین (علیه السلام) مایه عظمت اسلام و شکوه مذهب و اعتلای شیعیان است، ولی باید عاری از هرگونه خرافه باشد، و به شکل منطقی و عقلایی برگزار شود.

ه) کشتن فرزندان!

عرب جاهلی فرزندان خود را می‌کشت؛ گاه پسران و گاه دخترانش را. و برای توجیه این کار فوق العاده زشتی که هیچ انسانی حاضر به انجام آن نیست، سه دلیل خرافی ذکر می‌کرد:

۱. در یکی از جنگ‌ها دختران قبیله‌ای به دست قبیله دیگر اسیر شد. آنها همانجا ازدواج کرده، صاحبان فرزندانی شدند، پس از آتش بس و برقرار شدن صلح، از دختران خود خواستند که به قبیله خود بازگردند، اما چون آنها ازدواج کرده و فرزندانی داشتند ترجیح دادند در همان قبیله نزد همسر و فرزندان‌شان

بمانند. این مساله بر پدران دختران سنگین آمد، زیرا هر کجا که می نشستند به آنها می گفتند که ناموسان در قبیله دشمن زندگی می کند! آنها برای این که در آینده با چنین مشکلی مواجه نشوند تصمیم گرفتند هر زمان خداوند به آنها دختر داد او را زنده به گور کنند. این، یکی از توجیهات کشتن فرزندان توسط عرب جاهلی بود. راستی که این دلیل، دلیلی بی معنا و خرافه ای بی اساس، برای جنایتی هولناک و وحشتناک آن هم نسبت به جگرگوشه هایشان است. خداوند متعال در آیه شریفه ۵۸ و ۵۹ سوره نحل به این مطلب اشاره کرده و می فرماید:

«وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُنْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»؛ و هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از ناراحتی) سیاه و به شدت خشمگین می گردد. به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود پنهان می شود؛ (و نمی داند) آیا آن (دختر) را با قبول ننگ نگهدارد، یا (زنده) در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکم می کنند!..

۲. توجیه خرافی دیگر آنها این بود که وقتی بچه های ما زیاد شوند و به خاطر درآمد کم نتوانیم آنها را اداره کنیم، با دست خود فرزندان اضافی را می کشیم تا فرمان راحت باشد! آیا این سخن، سخنی خرافه و بی اساس نیست؟ آیا این تفکر، شک و تردید در رازقیّت خداوند متعال محسوب نمی شود؟ مگر هنگامی که در شکم مادر بود خداوند روزی اش را نداد؟ مگر زمانی که به دنیا آمد و قادر بر حفظ آب دهانش نبود خداوند از طریق پستان مادر تشنگی و گرسنگی اش را برطرف نکرد؟ اکنون که قادر بر رفع نیازهای خود هست، خداوند نمی تواند روزی اش را بدهد؟ این مطلب در آیه شریفه ۱۵۱ سوره انعام آمده است. توجّه فرمایید:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ»؛ فرزندانان را از (ترس) فقر نکشید؛ ما شما و آنها را روزی می دهیم».

۳. سومین دلیل خرافی آنها این بود که: ما باید عزیزترین عزیزانمان را فدای بت های خود کرده، و در برابر آنها قربانی کنیم. بدین منظور فرزندان خویش را همچون گوسفند در برابر بت سر می بریدند. خداوند متعال به این کار بسیار زشت و ناپسند آنها، در آیه ۱۴۰ سوره انعام اشاره کرده است. آن جا که می فرماید: «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»؛ به یقین کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی کشتند، گرفتار خسران شدند؛ (زیرا) آنچه را خدا به آنها روزی داده بود، بر خود حرام کردند؛ و بر خدا افترا بستند. آنها گمراه شدند و هدایت نیافتند».

خلاصه این که عرب جاهلی به دلایل خرافی، دختران و پسران خود را می کشت.

و) فال بد

یکی دیگر از خرافات، فال بد زدن است؛ مثل این که می گویند: «این عروس خانم، زن شوم و بد قدمی است، به خاطر این که همزمان با آمدنش یکی از بستگان داماد فوت کرد!» در حالی که فوت آن شخص ارتباطی به آمدن عروس ندارد، و او بر اثر ضعف و ناتوانی و پیری، یا بیماری فوت کرده است. عرب به فال بد «طیره» می گوید؛ چون در ابتدا فال بد مربوط به پرندگان بود. مثل این که اگر کلاغ غارغار می کرد دلیل بر بدی کاری بود که در دست انجام بود! یا این که می گفتند اگر جغد پشت بام خانه ای بنشیند، آن خانه ویران می شود! یا اگر هنگامی که از خانه بیرون می آمدند پرنده ای از سمت چپ آنها پرواز می کرد کاری که به دنبالش بودند به انجام نمی رسید، و اگر از دست راست پرواز می کرد

به فال نیک می گرفتند و نشانه موفقیت در آن کار بود. به هر حال، عرب ابتدا فال بد و خوب را در مورد پرندگان به کار می برد و لذا به آن طیره می گفتند، سپس آن را در غیر مورد پرندگان هم به کار می برد. یکی از گرفتاری های پیامبران الهی (علیهم السلام) همین مسأله بود، که با آن به مبارزه پرداختند. خداوند متعال در آیه شریفه ۱۳۱ سوره اعراف می فرماید:

«فَإِذَا جَاءَهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می رسید، می گفتند: «این به خاطر خود ماست» و اگر بدی (و بلا) به آنها می رسید می گفتند: «از شومی موسی و کسان اوست» آگاه باشید همه اینها، از سوی خداست؛ ولی بیشتر آنها نمی دانند».

فال بد زدن حساب و کتاب ندارد، به همه چیز می توان فال بد زد. به عنوان مثال اروپایی ها می گویند: «اگر کسی از زیر نردبان عبور کند زندگیش سیاه می شود» یا «اگر نمکدان از روی میز بیفتد نان ما بریده می شود یا اگر چاقو به دیگری هدیه داده شود رفاقت و دوستی آنها قطع می گردد» خلاصه این که فال بد زدن ابتدا در مورد پرندگان بود، سپس به سایر چیزها هم کشیده شد، و در میان همه ملل وجود دارد.

مبارزه اسلام با فال بد

آفرین بر آیین نجات بخش و حقیقت طلب اسلام که هزار و چهارصد سال پیش در محیط پر از خرافه های عربستان به طور جدی با خرافه گرایی مبارزه کرد. به روایاتی در این زمینه توجه فرمایید:

۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: «الطَّيْرَةُ شُرْكٌ؛ فال بد زدن شرک است».^۱

۱. کنز العمال، ج ۶، ح ۲۸۵۷۰ و ۲۸۵۶۵ و ۲۸۵۶۶ و ۲۸۵۵۶، به نقل از میزان الحکمة، باب ۲۴۳۶، ح ۱۱۳۳۶.

آری، فال بد زدن نوعی انحراف از توحید است؛ چون کسی که معتقد است صدای کلاغ در سرنوشت فال زننده تأثیر دارد، در واقع برای خدا شریک قرار داده است.

۲. در روایت دیگری از وجود مقدّس آن حضرت می‌خوانیم: «لیس منّا من تطیّر؛ کسی که فال بد بزند از ما نیست».^۱

اسلام فال بد را نوعی شرک و کسی که معتقد به فال بد باشد را مسلمان نمی‌داند. ۳. و در روایت دیگری از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «کفّارة الطّیّرة التّوکل؛ کفّارة فال بد، توکل (بر خدا) است».^۲

در میان عوام مرسوم است که: «اگر کسی قصد انجام کاری را داشت و شخصی عطسه کرد، نباید به دنبال آن کار برود» در حالی که این فال بد زدن است و اعتباری ندارد، بلکه باید توکل بر خدا کند و به دنبال کارش برود و انشاء الله کارش به خوبی انجام می‌شود. ما تمام روایات مربوط به عطسه را جستجو کردیم و چیزی در این زمینه نیافتیم. بعلاوه، تجربه هم کردیم و بدون توجّه به این خرافات به دنبال کار رفتیم و نتیجه گرفتیم. بنابراین به فال بد نباید اعتنا کرد و نباید کارها را رها نمود، بلکه با توکل بر خدا و به‌طور جدّی آن را پیگیری کرد. البتّه فال خوب زدن اشکالی ندارد، و بهترین فال زدن، فال خوش است.

ز) بدقدمی و خوش قدمی

یکی دیگر از خرافه‌ها بدقدمی و خوش قدمی است. این که گفته می‌شود: «این عروس یا داماد بدقدم است» یا «این خانه یا مغازه شوم و نحس است»

۱. الترغیب و الترهیب، ج ۴، ص ۳۳، ح ۴، به نقل از میزان الحکمة، باب ۲۴۳۶، ح ۱۱۳۳۹

۲. کافی، ج ۸، ص ۱۹۸، ح ۲۳۶.

اعتباری ندارد، و خرافه‌ای بیش نیست. البته اگر خانه یا مغازه‌ای از پول حرام تهیه شده، یا بدون رضایت مالک اصلی آن در تصرف شما درآمده باشد، ممکن است چنین خانه یا مغازه‌ای شوم باشد. اما بی جهت نمی‌توان فرد یا افراد یا ملک و املاکی را شوم و نحس شمرد. در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «ان كان في شيء شوم ففي اللسان؛ اگر در چیزی شومی و نحوست وجود داشته باشد، در زبان است».^۱

این زبان است که گاه بد گردش می‌کند و دروغ می‌گوید یا غیبت می‌کند یا تهمت می‌زند یا شایعه پخش می‌کند، و یا آلوده ده‌ها گناه دیگر می‌شود. در روایت دیگری می‌خوانیم که: وقتی از رسول خدا ﷺ در مورد شومی و نحسی پرسیده شد فرمودند: «سوء الخلق؛ نحسی در بداخلاقی است».^۲ و در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «الرَّفَقَ يَمْنُ، والخرق شؤم؛ نرمی و خوش خلقی بامیمنت و پربرکت، و بداخلاقی شوم و نحس است».^۳

بنابراین، بی‌عَلّت نباید کسی یا ملکی یا چیزی را شوم دانست. متأسفانه بعضی از مدیران که بر اثر ضعف و سوء مدیریت شکست می‌خورند، شکست خود را به پای نحسی و فال بد می‌گذارند، و شهادت اعتراف به ضعف مدیریت خود را ندارند. زمانی بود که هر مشکل و گرفتاری پیدا می‌شد آن را مستند به دشمنان خارجی می‌کردند! در حالی که نباید سوء مدیریت‌ها و کم‌کاری‌ها و ضعفها را نادیده گرفت و همه چیز را به پای دشمن نوشت.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱۷.

۲. تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۸۹، به نقل از میزان الحکمة، باب ۲۴۳۷، ح ۱۱۳۴۹.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۹، ح ۲۳.

ح) خرافه‌ای به نام سحر و جادو!

اصل سحر و جادو واقعیت دارد، و قرآن مجید در آیات متعدّد در مورد آن سخن گفته است، ولی غالب آنچه را مردم سحر و جادو می‌پندارند اوهام و خیالات و خرافاتی بیش نیست. و در آن جا هم که سحر است غالباً چشم‌بندی است نه واقعیت. برای روشن شدن این ادّعا، آیات مربوط به مبارزه حضرت موسی (علیه السلام) و جادوگران دربار فرعون، در سورة اعراف را اجمالاً تفسیر می‌کنیم تا معلوم شود چه نوع چشم‌بندی و تردستی بوده است.

«وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ»؛ ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: «آیا اگر ما پیروز گردیم، اجر و پاداش مهمّی خواهیم داشت؟!». ^۱
 «قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»؛ (فرعون) گفت: آری، و شما از مقربان خواهید بود. ^۲ یعنی هم اجرت و دستمزد ارزشمندی به شما می‌دهم و هم جزء مقربان دربارم خواهید شد. از این تعبیر استفاده می‌شود که مقرب درگاه بودن، از اجر و پاداش و مزد و ثواب بالاتر و ارزشمندتر است. به هر حال، زمان مبارزه فرا رسید و اسباب و لوازم کار آماده شد و مردم با توجّه به این که روز عید تعطیل بود جمع شدند، تا این مبارزه را به تماشا بنشینند.

«قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ»؛ (و چون روز مبارزه فرا رسید ساحران) گفتند: ای موسی! یا تو (وسایل سحر را) بیفکن، یا ما می‌افکنیم. ^۳ همان‌گونه که قبلاً اشاره شد یکی از دستورات ادیان الهی این است که آغازگر مبارزه نباشند، بلکه منتظر و آماده باشند که اگر دشمن حمله کرد دفاع

۱. سورة اعراف، آیه ۱۱۳.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۱۴.

۳. سورة اعراف، آیه ۱۱۵.

کنند، تا همواره مبارزاتشان جنبه دفاعی داشته باشد، نه جنبه تهاجمی. حضرت موسی علیه السلام نیز با توجه به همین اصل فرمود: شما شروع کنید، و آنها شروع به کار کردند. توجه فرمایید:

«قَالَ اَلْقُوا فَلَمَّا اَلْقَوْا سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ»؛ (موسی) گفت: «شما بیفکنید» و هنگامی که (وسایل سحر خود را) افکندند، مردم را چشم بندی کردند و ترساندند، و سحر عظیمی پدید آوردند.^۱

خداوند متعال از سحر ساحران فرعون، «سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ»؛ چشم بندی تعبیر کرده است، یعنی آنها مار و اژدها تولید نکردند، بلکه چشم بندی کرده و از عوامل روانی استفاده نمودند، و مردم خیال کردند که آنها دست به کار بزرگی زده‌اند.

چشم بندی و تردستی آنها به این صورت بود که داخل عصاها و ریسمان‌های ضخیم را خالی کرده، و در آن جیوه ریخته، سپس در آن را محکم بستند. خاصیت جیوه این است که با حرارت تبدیل به بخار می‌شود و اگر در جسم در بسته‌ای باشد آن جسم را به حرکت درمی‌آورد. هنگامی که ساحران ریسمان‌ها و عصاها را به روی زمین انداختند و حرارت آفتاب به آنها خورد و جیوه‌ها تبخیر شد، عصاها و ریسمان‌ها شروع به تکان خوردن و حرکت مختصری کردند و این حرکت، باعث شد مردم تصور کنند که آنها واقعاً مار و اژدها هستند. در همین زمان تبلیغات روانی آنها هم شروع شد؛ مثل این که با صدای بلند از مردم می‌خواستند مقداری عقب بروند تا مبادا مارها و اژدهاها به آنها آزار برسانند! با این دو کار مردم باور کردند که آنها واقعی هستند. این مطلب در آیه ۶۶ سوره طه نیز آمده است. آن‌جا که فرمود:

۱. سوره اعراف، آیه ۱۱۶.

«قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى»؛ (موسی) گفت: «شما اوّل بیفکنید!» در این هنگام طنابها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می‌رسید که حرکت می‌کنند!».

این که می‌فرماید: «مردم به نظرشان می‌رسید که حرکت می‌کنند» یعنی نوعی چشم‌بندی و تردستی بود. به هر حال، مردم وحشت کرده و ساحران و فرعونیان مست شادی و خوشحالی شده، و تصوّر کردند پیروز شده‌اند. اکنون نوبت موسی علیه السلام است، باید دید که موسی چه می‌کند؟

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ»؛ (ما) به موسی وحی کردیم که: «عصای خود را بیفکن». ناگهان (به صورت مار عظیمی درآمد که) و وسایل دروغین آنها را به سرعت بلعید»^۱.

شادی فرعونیان دوامی نداشت، عصای موسی علیه السلام تبدیل به مار بزرگی شد، و تمام ریسمان‌ها و عصاهای ساحران را بلعید. در این جا بود که حق آشکار گشت، و تردستی و چشم‌بندی ساحران باطل شد. ساحران با پی بردن به حقیقت، بی اختیار به سجده افتاده و به خدای حضرت موسی و هارون ایمان آوردند. آنها به خوبی درک کردند که حضرت موسی ساحر نیست و آنچه او انجام داده معجزه‌ای از ناحیه خداوند است. اهل خبره مسائل را زودتر درک کرده و تشخیص می‌دهند، لذا می‌گویند در مسایلی که تخصّصی ندارید به متخصّص آن مراجعه کنید و ساحران متخصّص تشخیص دهنده سحر از حقیقت بودند، و لذا اقرار کردند که حق با حضرت موسی علیه السلام است.

نتیجه این که سحر و جادو اجمالاً و به شکلی که در بالا گفته شد حقیقت دارد، امّا آنچه که غالب مردم خیال می‌کنند سحر است، در حقیقت سحر نیست.

مثلاً هرکس در هر برنامه‌ای دچار شکست می‌شود گناه آن را به گردن سحر و جادو می‌اندازد و می‌گوید: «همسایه‌ای که رابطه خوبی با من ندارد، مرا سحر کرده است» در حالی که چنین نیست. کاسب اگر دیر هنگام در مغازه‌اش را باز کند و زود ببندد و با مشتری بداخلاقی کند و جنس نامرغوب عرضه نماید و ورشکست شود، مدعی می‌شود که او را جادو کرده‌اند. باید به چنین شخصی گفت: جادوی تو دیر آمدن و زود رفتن، و عرضه جنس نامرغوب، و بد رفتاری با مشتریان است. اگر این اشکالات را برطرف کنی ورشکست نمی‌شوی یا دختری که به سن بالایی رسیده و هنوز ازدواج نکرده، ادعا می‌کند که او را جادو کرده‌اند، در حالی که علت آن، رد کردن خواستگاران مناسب در زمان جوانی، یا سخت‌گیری‌های بی مورد پدر و مادر یا طرح شرایط سخت و سنگین، گرفتن مبلغ مهریه و مانند آن بوده است. اگر در آن زمان از مهریه سنگین و شرایط سخت چشم پوشی می‌کرد و به خواستگار جوان مسلمان باایمانی جواب مثبت می‌داد اکنون در حسرت آمدن یک خواستگار با ویژگی‌هایی بسیار پایین‌تر چشم به در خانه نمی‌دوخت.

دختران جوان! پدر و مادر دختران! بی جهت خواستگارها را رد نکنید. اگر آنها اکنون خانه و ماشین و پول آن چنانی ندارند، غالب مردان در شروع زندگی چنین بوده‌اند، و به تدریج در سایه تلاش و کوشش خودشان، و همکاری پدر و مادر، و لطف و عنایت خدا، صاحب همه چیز شده‌اند. بنابراین، مشکلاتی که با دست خودمان درست کرده‌ایم را به گردن سحر و جادو نیندازیم. که این کار نه تنها مشکل را حل نمی‌کند، بلکه منشأ مشکلات دیگری نیز می‌شود. زیرا عده‌ای انسانهای فرصت طلب و سودجو منتظرند از این اعتقادات باطل سوء استفاده کنند و برای بطلان مثلاً سحر و حل مشکلات وارد میدان شوند. آنها مبالغه‌کلانی

می‌گیرند و یک مشت خرافات تحویل اینها می‌دهند و متأسّفانه در بعضی موارد علاوه بر سوء استفاده‌های مالی، سوء استفاده‌های جنسی شرم‌آوری هم می‌کنند که در این زمینه عدّه‌ای از آنها در چنگال قانون اسیر و به سختی مجازات شده‌اند. خوانندگان محترمی که تصوّر می‌کنید اسیر سحر و جادو شده‌اید، هرگز به چنین اشخاص کلاهبرداری مراجعه نکنید، و بهترین راه برای حل مشکل عمل به دستور زیر است:

۱. نمازها را اوّل وقت بخوانید. ۲. هر روز پنج مرتبه آیه الکرسی را بخوانید که در حفاظت انسان از مشکلات و ناملایمات اثر عجیبی دارد ۳. هر روز هرچند به مقدار کمی صدقه دهید.

(ط) بخت بد و بخت خوب!

یکی دیگر از خرافه‌ها بخت خوب و بد است. این که: فلانی بختش بد یا خوب است یعنی چه؟ بخت فلان کس بسته یا باز است یعنی چه؟ بخت در کجا آمده است؟ آیا در قرآن و روایات آمده، یا منبع عقلانی دارد؟ این واژه‌ها مفهوم صحیحی ندارد؛ هرچند متأسّفانه در اشعار بعضی از شعرا نیز آمده است. مثلاً یکی از شعرا می‌گوید:

گلیم بخت کسی را که بافته‌اند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوانند کرد در حالی که این مطلب خرافه و دروغ است، بلکه نوعی شرک محسوب می‌شود. گاه از بخت به «طالع» تعبیر می‌شود. در قدیم می‌گفتند: هر شخصی که متولّد می‌شود ستاره‌ای نیز به نام او در آسمان متولّد می‌گردد. هرکس بخواهد از بخت و طالع خود مطّلع شود باید نزد طالع‌بین برود تا او با تأمل و تفکّر در ستاره‌اش بخت او را بیان کند! در حالی که این سخن از اساس باطل است

و برای هیچ کس ستاره‌ای متولد نمی‌شود و ستارگان ارتباطی با انسانها و زندگی حال و آینده آنها ندارند.

برخورد حضرت علی علیه السلام با طالع بین

حضرت علی علیه السلام آماده حرکت جهت جنگ نهروان بود، تا فتنه خوارج را خاموش کند. یکی از اصحابش عرض کرد: ای امیر مؤمنان! می‌ترسم اگر در این ساعت حرکت کنی به مراد خویش نرسی! این سخن را با استفاده از «علم نجوم» می‌گویم.

حضرت در جوابش فرمود: گمان می‌کنی تو از آن ساعتی که اگر کسی در آن ساعت حرکت کند و با ناراحتی روبه‌رو نخواهد شد باخبری، و می‌توانی از آن ساعتی که هر کس در آن به راه بیفتد زیان می‌کند، او را مطلع کنی؟ سپس فرمود: «فَمَنْ صَدَّقَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَ اسْتَغْنَى عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَ دَفَعَ الْمَكْرُوهَ؛ هر کس این سخن تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده، و از استعانت جستن به خدا در رسیدن به مطلوب و محبوبش، و دوری جستن از آنچه خوش ندارد، بی‌نیاز شده است». سپس خطاب به آن شخص فرمود: «گویا می‌خواهی به جای خداوند، تو را ستایش کنند، چون به زعم خود، مردم را به ساعتی که در آن به مقصود می‌رسند و از زیان برکنار می‌مانند، هدایت کرده‌ای»^۱. سپس حضرت بدون توجه به سخنان آن شخص در همان ساعت به سمت مقصد حرکت کرد و اتفاقاً در جنگ پیروز شد و فتنه دشمن را از بین برد. بنابراین، بخت بد و طالع بینی و مانند آن از خرافات و اوهام است و در روایات نفی شده است. بخت همه خوب است، چون همه بنده خدا هستند، اگر راه را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۷۹.

درست طی کنند به مقصد می‌رسند.

سؤال: در مباحث گذشته مردم را از مراجعه به کسانی که ادعا می‌کنند قادر بر ابطال سحر و حلّ مشکلات و ناکامی‌ها هستند برحذر داشتید. آیا منظورتان این است که برای حل مشکلات به سراغ دعا نرویم؟ اگر دعایی برای شفای بیماری یا باز شدن گرهی در زندگی شخصی وجود داشته باشد، از آن استفاده نکنیم؟

جواب: دعاهایی که از حضرات معصومین علیهم‌السلام نقل شده و در کتابهای معتبر وجود دارد را بالای سرمان می‌گذاریم و استفاده از آن را به همه توصیه می‌کنیم. آنچه که نفی می‌کنیم و مردم را از آن برحذر می‌داریم، کار طالع‌بین‌ها و دعانویسان حرفه‌ای است که بر اساس خرافه‌ها انجام می‌شود و این کار را به عنوان منبع درآمدی برای خود قرار داده‌اند و به هیچ چیز جز به دست آوردن پول بیشتر پایبند نیستند. ما به مردم توصیه می‌کنیم که به رمال‌ها و طالع‌بین‌ها و دعانویسان حرفه‌ای مراجعه نکنند، اما استفاده از دعاهای معتبر هیچ اشکالی ندارد.

ی) سفرهٔ سراسر سبز!

یکی دیگر از خرافه‌های جدید که مخصوصاً در میان خانم‌ها رواج پیدا کرده، چیزی به نام سفرهٔ امام حسن مجتبی علیه‌السلام است، که همه چیز آن باید سبز رنگ باشد، خود سفره، ظروف مورد نیاز، حتی قاشق‌ها و چنگال‌ها، غذای مورد استفاده و مانند آن. ما نمی‌دانیم این خرافه‌ها بی اساس را از کجا می‌آورند؟ در کدام کتاب این مطلب نوشته شده است؟ توسّل به امام حسن مجتبی علیه‌السلام برای رفع مشکلات امری بسیار زیبا، پسندیده و مورد تأکید است؛ اما تشکیل چنین سفره‌ای با این ویژگی‌ها هیچ توجیه عقلی و شرعی ندارد.

ک) گدایی و گرفتن حاجت!

خرافه دیگری که مربوط به خانم‌ها می‌شود این است که هرکس مشکل دارد در فلان شب چادر بر سر کند و به این سو و آن سو برود و از هفت نفر گدایی کند تا حاجتش برآورده شود. آیا با گدایی کردن توسط کسی که نیازی ندارد و گناه کبیره محسوب می‌شود، می‌توان به حاجت رسید و مشکل را حل کرد؟ نمونه‌های فراوان دیگری، نیز وجود دارد، که به همین مقدار قناعت می‌کنیم و به بحث بعد که سرچشمه‌های خرافه پرستی است می‌پردازیم.

۳. سرچشمه‌های خرافه پرستی

خرافه پرستی سرچشمه‌های متعددی دارد، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) جهل و نادانی

انسان در باطن احساس می‌کند که باید خدایی را پرستش کند، اما چون جاهل است خدا پرستی را در شکل بت پرستی انجام می‌دهد. چنین شخصی اگر بداند خداوند جسم نیست، مکان ندارد، محدود به زمانی نمی‌باشد، با چشم دیده نمی‌شود، نیاز به کسی ندارد، همواره بوده و خواهد بود، قطعاً به سراغ بت پرستی نمی‌رود، اما چون نسبت به این امور جاهل و بی اطلاع است، بت را می‌پرستد.

ب) اوهام و خیالات

خورشید پرستان خیال می‌کنند که چون آفتاب این قدر نورافشانی می‌کند، و تمام عالم را به نور خود روشن می‌سازد، پس حتماً او خداست، و بر اساس

همین وهم و خیال، به پرستش خورشید می پردازند. قرآن مجید در این زمینه می فرماید: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»؛ آنان فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند.^۱ بنابراین، یکی از سرچشمه های خرافه ها، اوهام، خیال ها و پیروی از هوای نفس و شهوت هاست.

ج) توجه نکردن به تمام یک حادثه

گاه حادثه ای رخ می دهد. انسان بخشی از آن را می شنود و آن را تا آخر دنبال نمی کند و همین مطلب باعث پیدایش خرافه ای می شود. به داستان زیر توجه کنید:

در روستایی از روستاهای استان مرکزی، حمّامی خزینه ای بود. صبح زود شخصی به حمّام می رود. ناگهان موجود پشمالویی می بیند که دستانش را به لبه خزینه انداخته و با دو چشمان براقش به او خیره شده است. ناگهان فریادی می زند و به سمت حمّام می رود و به او اطلاع می دهد که در داخل حمّام جن دیده است! حمّامی هم وقتی صحنه را مشاهده می کند حرف او را تأیید نموده، و خبر کم کم در کل روستا منتشر، و به ژاندارمری محل می رسد. یکی از ژاندارمها برای بررسی مسأله به روستا می آید و هنگامی که صحنه را می بیند می گوید: «من یک تیر نذر این موجود کرده ام! مردم او را از این کار نهی کرده، و از عاقبت درگیر شدن با اجنه برحذر می دارند. اما مأمور ژاندارمری که گوشش به این حرفها بدهکار نبوده تیر را رها می کند، و آن موجود به داخل خزینه حمّام می غلطد و در میان آنها می افتد. یک مرتبه دیدند، شخصی به سراغ آنها می آید و می گوید: گوسفند پشمالو و چاق و چله ای داشتم گم شده، شما آن را ندیده اید؟

معلوم شد آنچه را مردم جن خیال کرده بودند، گوسفند متعلق به آن شخص بوده که از سقف سوراخ بالای حمام به پایین افتاده و دستانش را بر لبه خزینه گرفته تا شاید نجات پیدا کند! اگر کسی صدر داستان را بشنود و آن را تا انتها دنبال نکند دچار خرافه می‌شود. خوانندگان محترم! جن به تصریح قرآن مجید حقیقت دارد، اما آنها با ما انسانها کاری ندارند، همان‌گونه که ما با آنها کاری نداریم، و آنچه که غالب مردم درباره جن می‌گویند اوهام و خیالات و خرافه‌هایی بیش نیست.

د) خواب و رؤیا

منشأ بسیاری از خرافه‌ها، خواب و رؤیاست. شخصی خواب می‌بیند که در فلان نقطه امامزاده‌ای وجود دارد. در پی این خواب مردم برای ساخت امامزاده اقدام می‌کنند. در حالی که همه می‌دانند خواب شرعاً حجت نیست، و ساختن امامزاده با خواب بدعت محسوب می‌شود، و باید از آن جداً خودداری کرد.

ه) سوء استفاده‌های مالی

افراد سودجویی وجود دارند که به دنبال درست کردن منبع درآمدی هستند. آنها برای رسیدن به هدف نامشروع خود، به دروغ اعلان می‌کنند که در خواب دیده‌اند فلان جا امامزاده است و آنها هم متولی آن هستند. تا هنگامی که امامزاده ساخته شد مردم را کیسه کنند.

لذا ما توصیه می‌کنیم که مردم عزیز و فهیم همیشه متوجه خرافه‌ها و خرافه‌پرستی‌ها باشند و در دام شیادانی از این قبیل نیفتند و فقط بر خداوند تبارک و تعالی توکل کنند و حاجت‌های خود را از خداوند مهربان طلب کنند.

اصحاب القرية

گروه دیگری که به عنوان اصحاب از آنها یاد شده «اصحاب القرية» هستند. «قریه» در لغت عرب به هر گونه «آبادی» گفته می‌شود؛ خواه روستا باشد یا شهر، بزر باشد یا کوچک، قرآن مجید حتی به پایتخت مصر که علی القاعده شهر بزرگی بوده قریه گفته است، آن‌جا که فرمود:

«وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْغَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ»؛ (فرزندان یعقوب به پدر گفتند: و اگر اطمینان نداری)، از آن شهری که در آن بودیم سؤال کن، و نیز از آن قافله‌ای که با آن آمدیم (پرس)؛ و ما (در گفتار خود) صادق هستیم.^۱ به هر حال در لغت عرب - بر خلاف فارسی - قریه به هر نوع آبادی گفته می‌شود، بنابراین «اصحاب القرية» معادل «صاحبان آبادی» است.

مباحث مربوط به اصحاب القرية

مباحث مختلفی در مورد اصحاب القرية مطرح است؛ از جمله:

۱. داستان اصحاب القرية در کدام سوره قرآن آمده است؟

۱. سوره یوسف، آیه ۸۲.

۲. آبادی مورد نظر کجا بوده است؟
 ۳. داستان صاحبان آبادی چه بوده است؟
 ۴. مشکل آنها چه بوده است؟
 ۵. چه کسانی آنها را دعوت کرده‌اند؟
 ۶. عاقبت آنها چه شد؟
- مباحث مذکور مهم‌ترین بحث‌هایی است که باید دربارهٔ اصحاب القریه به آن پرداخته شود.

۱. داستان اصحاب القریه در سوره یاسین

داستان اصحاب القریه در ضمن ۱۸ آیه، از آیه ۱۳ تا ۳۰ سوره یاسین آمده است. به عنوان مقدمه مناسب است اهمیت و فضیلت سوره یاسین پردازیم.

سوره یاسین از مهم‌ترین، پربرترین و پرمعناترین سوره‌های قرآن است لذا در روایتی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «انَّ لَکُلِّ شَیْءٍ قَلْبًا وَ قَلْبَ الْقُرْآنِ یَسْ؛ هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن سوره یاسین است».^۱ می‌دانیم که اگر قلب از حرکت بایستد انسان سکنه می‌کند و پس از چند دقیقه می‌میرد، اما با مردن بقیه اعضا، انسان قادر بر ادامهٔ حیات هست و می‌تواند زنده باشد. بدن انسان از سیصد میلیون میلیارد واحد ارزنده تشکیل شده که اسم آن واحدها سلول یا بافت است. اگر بدن انسان را به قصری تشبیه کنیم، آن قصر از سیصد میلیون میلیارد آجر تشکیل شده است. کار قلب این است که در هر دقیقه دو مرتبه تمام این سلولها را آبیاری و برایشان غذا ببرد و به آنها اکسیژن برساند! راستی خداوند چه قدرتی به قلب داده که در ظرف مدّت بسیار کوتاهی این سه کار مهم و حیاتی

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۷۳، ح ۵.

را انجام می دهد؟! رگها که وسیله انتقال این ماده مهم حیاتی هستند و دستگاه های مرتبط با آن چگونه طراحی شده اند که خون را در این مدت کوتاه به مقصد می رسانند؟ از عجایب این که وقتی خون به استخوان می رسد تبدیل به استخوان می شود، و هنگامی که به گوشت می رسد، مبدل به گوشت می شود و زمانی که به مو می رسد به جنس مو درمی آید و وقتی که به اشک چشم می رسد همچون اشک چشم صاف و زلال و شفاف می شود! می بایست در این عجایب خلقت و چگونگی آفرینش بیندیشیم، که هرچه پیرامون آن بیشتر فکر کنیم، ایمانمان به عظمت پروردگار بیشتر و در برابرش خاضع تر می شویم.

در روایت دیگری از امام صادق (ع) می خوانیم: «اگر می خواهی شب محفوظ بمانی سوره یاسین را بخوان، و اگر می خواهی روز در امان باشی یاسین بخوان که تورا از خطرات حفظ می کند»^۱. البته روایت مذکور حدیثی مفصل و طولانی است و فضایل فراوانی برای تلاوت سوره یاسین ذکر کرده که به همین مقدار قناعت می کنیم.

سؤال: چرا تلاوت سوره یاسین این قدر اهمیت دارد؟

جواب: چون راجع به همه چیز در این سوره مبارکه بحث شده است؛ بحث از مبدأ و معاد، بحث از نبوت و پیامبرشناسی، بحث پیرامون مسائل اخلاقی، احکام و دیگر مسائل به همین دلیل اهمیت فراوانی دارد. به عنوان نمونه به آیات ۳۳-۳۵ این سوره مبارکه توجه فرمایید:

«وَايَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ * وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ»؛ و زمین مرده برای آنها نشانه ای (از عظمت خدا) است، که ما آن را

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۷۱، ح ۱.

زنده کردیم و دانه (های غذایی) از آن خارج ساختیم که از آن می‌خورند؛ و در آن باغهایی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه‌هایی از آن جاری ساختیم، تا از میوه آن بخورند در حالی که با دست خود آن را به عمل نیاورده‌اند. آیا شکر (خدا را) بجا نمی‌آورند؟!»

آیا آفرینش این میوه‌های متنوع از نظر رنگ، طعم، عطر، اندازه و دیگر مواد غذایی مختلف و داروهای گیاهی متفاوت و درختان فراوان، از آب خاک و هوای واحد، نشانه وجود خالق بزرگ نیست؟ در آیه ۳۶ همین سوره مبارکه می‌خوانیم:

«سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»؛ منزّه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می‌رویانند، و از خودشان، و از آنچه نمی‌دانند».

این آیه شریفه از معجزات علمی قرآن است. چون علم و دانش بشری ثابت کرده که قانون زوجیت بر تمام اشیا حاکم است. در منظومه شمسی دو نیروی دافعه (گریز از مرکز) و جاذبه وجود دارد و همین دو نیرو سبب شده که کرات موجود در آن همواره در مسیر خود حرکت کنند. در تمام سیم‌کشی‌ها اعم از ساختمان و هر جای دیگر باید دو سیم باشد، یک سیم مثبت و یک سیم منفی. در درون بدن انسان نیروی مولّد حرکت، به نام اعصاب سمپاتیک و نیروی بازدارنده به نام پاراسمپاتیک وجود دارد، که اولی برای زمان کار و فعالیت و دومی به هنگام خواب و استراحت به کار می‌آید. امروزه که دل‌اتم را شکافته‌اند حکومت قانون زوجیت را در درون اتم نیز مشاهده کرده‌اند، چرا که در دل هر اتمی یک الکترون و یک پروتون وجود دارد که یکی مثبت و دیگری منفی است. خلاصه این که خداوند همه چیز را زوج آفریده، چه آنچه را می‌دانید

و چه آنچه را نمی‌دانید و اکنون در سایه علم و دانش پرده از روی برخی از آنها برداشته شده، البته هنوز علم و دانش بشری نتوانسته پرده از روی بسیاری از این اسرار خلقت بردارد.

در آیه ۷۸ به بعد در مورد معاد سخن می‌گوید و به آن مرد عرب اشاره می‌کند که استخوان پوسیده‌ای را در دست گرفت و خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. و در مقابل چشمان حضرت استخوان آن را پودر کرد و بر روی زمین ریخت. سپس از آن حضرت پرسید: «چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است؟» خداوند در جوابش پاسخ محکمی به این شرح داد: «﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾؛ بگو: همان کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را آفرید! و او نسبت به هر مخلوقی داناست».

این بشر گویا فراموش کرده که وقتی کره زمین از خورشید جدا شد گلوله‌ای آتش بیش نبود، و در سایه بارانهای پی در پی آهسته آهسته خنک شد و سپس به تدریج خشکی‌ها ظاهر شد و خداوند از آب و خاک کره زمین انسانها و حیوانات را آفرید. آیا برای خدایی که قبلاً انسان را از خاک آفریده، آفرینش مجدد انسان از خاک مشکل است؟!

و در مورد مسائل اخلاقی در آیه ۶۰ این سوره می‌خوانیم: «﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾؛ ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردیم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است.

در این آیه شریفه به انسانها یادآوری می‌شود که شیطان دشمن شماست مطابق عهد و پیمانی که با خدا داشته‌اید طرح دوستی با او را نریزید. آیا حماقت بالاتر از این تصوّر می‌شود که عده‌ای نه تنها شیطان را دشمن خود ندانند، بلکه شیطان را پرستند و آیین شیطان پرستی ایجاد نمایند؟!

داستان اصحاب القرية

مطابق آنچه در برخی روایات آمده حضرت عیسیٰ علیه السلام از مرکز نبوت و پیامبری اش، رسولانی برای دعوت مردم به توحید و یکتاپرستی به سایر نقاط و شهرهای مختلف می فرستاد. یکی از این مناطق شهر انطاکیه بود که اکنون جزء سوریه یا ترکیه است و در گذشته جزء شامات و روم شرقی بوده است. انطاکیه شهری زیبا و بسیار آباد و مرکز تجارت و علم و دانش بود. حضرت مسیح علیه السلام دو نفر از یارانش را برای هدایت مردم انطاکیه به آن شهر اعزام کرد. رسولان عیسی بن مریم علیه السلام، در نزدیکی شهر انطاکیه به چوپانی برخورد کردند. چوپان که فردی باهوش بود وقتی آنها را دید متوجه شد از مردم آن شهر نیستند، و لذا از آنها پرسید: شما که هستید و از کجا می آید؟ گفتند: ما فرستادگان پیامبر خدا حضرت عیسی مسیح علیه السلام هستیم. چوپان پرسید: به چه منظور به این جا آمده اید؟ گفتند: آمده ایم مردم را از بت پرستی نجات داده، آنها را به توحید و یکتاپرستی دعوت کنیم و از مفاسد اخلاقی رهایی بخشیم. چوپان گفت: چه دلیل و نشانه ای برای صدق گفتار خود دارید؟ گفتند: ما به فرمان حضرت عیسی علیه السلام و او باذن الله چشم نابیناهای مادرزاد را درمان می کنیم! چوپان فرزندی داشت که به طور مادرزادی نابینا بود آنها را به خانه برد تا بیازماید. رسولان پیامبر خدا باذن الله نعمت بینایی را به فرزند نابینای آن چوپان هدیه کرده و چشمانش را شفا دادند. این خبر کم کم در شهر پیچید، عده ای از بیماران نزد رسولان حضرت عیسی علیه السلام آمده و شفا گرفتند و کم و بیش بعضی از مردم دعوت آنان را پذیرفتند و ایمان آوردند. خبر دعوت آنها به قصر پادشاه رسید. آنها به منظور دعوت پادشاه به قصر رفتند، اما مأمورین دربار به آنها اجازه ملاقات ندادند. فرستادگان عیسی مسیح علیه السلام جلوی قصر ایستادند تا هنگام خروج پادشاه دعوت خود را علنی کنند.

وقتی پادشاه از قصر خارج شد، آنها با گفتن «الله اکبر» توجه پادشاه را به خود جلب کردند. پادشاه که جمله جدیدی می شنید گفت: چه خبر است؟ «الله کیست «اکبر» به چه معناست؟ سپس آن دو نفر داستان را برایش گفتند. پادشاه دستور داد که هر یک از آنان را یکصد ضربه تازیانه بزنند و زندانی کنند، تا بعد به کار آنها رسیدگی کند. ادامه ماجرا را از زبان قرآن مجید پی می گیریم:

شرح و تفسیر

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ» و برای آنها اصحاب شهر (انطاکیه) را مثال بزن، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند». تا توجه به سرگذشت مردمی که لجاجت و سرسختی کرده و دچار عذاب الهی شدند، مایه عبرت و بیداری آنان از خواب غفلت گردد.^۱

«إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ» در آن زمان دو نفر (از رسولان خود) را به سوی آنها فرستادیم، اما آنان رسولان (ما) را تکذیب کردند؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سومی فرستادیم؛ آنها همگی گفتند: «ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم».^۲ حضرت مسیح عليه السلام هنگامی که متوجه زندانی شدن فرستادگانش شد، نفر سومی را فرستاد تا به دو فرستاده قبلی، در انجام مأموریتشان کمک کند.

«قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ» (در جواب) گفتند: شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده، شما فقط دروغ می گوید».^۳ این آیه شریفه بیانگر منطق سست و بی پایه

۱. سوره یس، آیه ۱۳.

۲. سوره یس، آیه ۱۴.

۳. سوره یس، آیه ۱۵.

و ضعیف بت پرستان، در برابر منطق قوی و استوار پیامبران و فرستادگان آنهاست. آنها برای نپذیرفتن دعوت توحید و یکتا پرستی و ردّ دعوت رسولان حضرت عیسی چند بهانه تراشیدند. نخست این که: «شما انسانهایی همچون ما هستید، و انسان نمی تواند رسول پروردگار باشد»، در حالی که پیامبران و رسولان باید هم جنس بشر باشند. زیرا اگر فرشته ای به عنوان پیامبر خدا برای هدایت قومی فرستاده شود و به مردم و جوانها بگوید: «به دنبال شهوترانی نباشید»، مردم می گویند: «او فرشته است و شهوت ندارد و از دل جوانها و فشار شهوت آنها بی خبر است». یا اگر بگوید: «رشوه خواری نکنید» می گویند: «او نیازهای مادی همچون خوراک و پوشاک ندارد و لذا چنین دستوراتی می دهد. اگر همچون ما نیاز داشت ما را نهی نمی کرد». بنابراین، فرستاده خدا، باید بشر و انسانی همچون خود او باشد، نه فرشته که جنس دیگری محسوب می شود و تفاوت های زیادی با بشر و خواسته ها و نیازها و ظرفیتهای او دارد. پیامبر خدا باید همچون یوسف جوان باشد که در اوج شهوت خود را حفظ کند تا دستوراتش در دیگران هم اثر بگذارد. رسولان حضرت عیسی علیه السلام در پاسخ این بهانه آنها چنین گفتند: «رَبَّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ * وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»؛ پروردگار ما آگاه است که ما قطعاً فرستادگان (او) به سوی شما هستیم، و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.^۱

خداوند می داند که ما رسولان او هستیم، و نشانه و دلیلش که همان شفا دادن نابیناهای مادرزادی بود نیز به شما ارائه شد. حال شما مختارید که دعوت ما را بپذیرید یا نه، و وظیفه ما این است که پیام پیامبر خدا را به صورت واضح و آشکار ابلاغ کنیم، اما شما را مجبور بر پذیرش آن نمی کنیم. مشرکان بهانه دیگری برای

۱. سوره یس، آیه ۱۷ و ۱۶.

نپذیرفتن دعوت آنان آوردند. توجّه فرمایید: «﴿قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ آنان گفتند: ما شما را به فال بد گرفته ایم (و شما را شوم می دانیم)، و اگر (از این سخنان) دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید!﴾»^۱

ظاهراً همزمان با آمدن رسولان حضرت عیسی به انطاکیه مردم آن شهر دچار خشکسالی شده بودند، و لذا بت پرستان آن شهر این مشکل را با آمدن فرستادگان پیامبر مرتبط کرده، و قدم آنها را شوم دانستند، و معتقد بودند کسانی که چنین قدم شومی داشته باشند، نمی توانند فرستاده پیامبر باشند. بت پرستان تنها به این اتهام و سخن بی اساس قناعت نکرده، بلکه رسولان پیامبر خدا را تهدید به سنگسار کردند، که جنبه جسمی داشت. علاوه بر آن، تهدید به عذاب الیم نمودند، که (برخی معتقدند) منظور از عذاب الیم شکنجه های روحی است. مثل این که در مقابل آنها به خدا و آیین حق و معتقدات خداپرستان توهین شود. روش بت پرستان که معمولاً تهدید، ارباب، توسل به زور، غارتگری، انواع شکنجه های جسمی و روحی و همچنین به راه انداختن انواع تبلیغات منفی علیه پیامبران الهی و فرستادگان آنها، اختصاص به آن زمان نداشته، بلکه انسان های بی منطق و زورگوی عصر و زمان ما نیز به آن روش ها متوسل می شوند. هر چند استدلال شما کاملاً قوی، متین و منطقی هم باشد، اما زورگویان تسلیم منطق شما نمی شوند.

به عنوان مثال: انسانی در یکی از خیابانهای تهران به صورتی مشکوک کشته می شود، تمام رسانه های جهان خبر آن را منعکس کرده، و ساعتها روی آن تحلیل نموده، و بر علیه جمهوری اسلامی ایران تبلیغ می کنند، اما عده ای از مردم

آزادی خواه و غیرتمند جهان که مظلومیّت مردم غزه را شنیده‌اند و مطلع شده‌اند که چندین سال است آنها در محاصره دشمنشان قرار گرفته، و از امکانات اولیه زندگی محرومند، موادّ غذایی و دارویی برای آنها تهیه کرده و با یک کشتی به عنوان کشتی آزادی به سمت غزه حرکت می‌کنند، اما در نزدیکی غزه، کشتی توسط اسرائیلی‌ها بمباران، و محموله و افراد آن نابود می‌شوند، و آب از آب تکان نمی‌خورد! ولی این جنایت نه در رسانه‌های جهان انعکاس مطلوبی پیدا کرد، و نه سازمان ملل و شورای امنیّت و جمعیت‌های حقوق بشر آن را محکوم کردند. بنابراین، با چنین انسان‌های زورگو و بی‌منطقی نمی‌توان صلح و مصالحه کرد، بلکه باید قوی بود و روی پای خود ایستاد. وگرنه همانند بت پرستان انطاکیه هم تهدید به جنگ می‌کنند و هم دست به شکنجه‌های روحی می‌زنند.

«قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»؛ (فرستادگان) گفتند: «اگر درست بیندیشید فال بد شما با خود شماست، بلکه شما گروهی اسراف‌کارید».^۱

فرستادگان حضرت عیسی (علیه السلام) بدون توجه به تهدیدهای آنها و بی‌آن که عصبانی شوند و کنترل خود را از دست بدهند، به آنها گفتند: مشکلاتی که دارید ارتباطی به آمدن ما ندارد و ما بدقدم نیستیم، بلکه اعمال زشت خود شما علت این گرفتاری‌ها و مشکلات شده است چرا که شما مردم اسراف‌کاری هستید.

مجاهدی خستگی ناپذیر

در روایات^۲ آمده است، مرد شجاعی از مردم انطاکیه که به رسولان عیسیای مسیح (علیه السلام) ایمان آورده بود، به یاری آنها برخاست و مردم را به توحید

۱. سورة یس، آیه ۱۹.

۲. تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۹، ص ۲۷۰.

و یکتاپرستی دعوت کرد. بیان نافذ و ادله محکم و سخنان پرجاذبه او باعث شد که عده‌ای دیگر به جمع مؤمنان پیوندند. گروهی که منافع آنها در جهالت و نادانی و بت پرستی مردم بود با این مرد مجاهد به مبارزه برخاسته و تصمیم به نابودی او گرفتند و در نهایت وی را سنگسار کرده و به شهادت رساندند. داستان این مرد و استدلالهای قوی و منطقی اش در ادامه آیات آمده، که به شرح آن می‌پردازیم:

«وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»؛ و مردی (باایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید.^۱ از تعبیر قرآن مجید «أَقْصَى الْمَدِينَةِ» استفاده می‌شود که دعوت رسولان حضرت عیسی علیه السلام به دورترین نقاط شهر انطاکیه رسیده، و عده‌ای را جذب کرده بود. به هر حال، این مرد مؤمن، مردم را به پیروی از رسولان دعوت نمود و برای لزوم تبعیت از آنان و دست برداشتن از بت پرستی چند دلیل اقامه کرد:

«اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ»؛ از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و پاداشی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند.^۲ دلیل نخست آن مرد مجاهد این بود که رسولان عیسی علیه السلام از شما تقاضای مزد و اجرتی ندارند، در حالی که اگر افراد دروغگو، سودجو و فرصت‌طلبی بودند همچون سایر فرصت‌طلبان، تقاضای دستمزد و اجرت می‌کردند. بنابراین، همین که بدون چشم‌داشت شما را به توحید و یکتاپرستی دعوت می‌کنند نشانه حقانیت آنهاست. علاوه بر این، آنها انسانهای هدایت یافته‌ای هستند و در کار خود اهل تخصص و صاحب

۱. سوره یس، آیه ۲۰.

۲. سوره یس، آیه ۲۱.

نظرند و تبعیت از آنها، همچون پیروی جاهل از عالم است. اما پیروی از آبا و اجداد در پرستش بتها، پیروی جاهل از جاهل می‌باشد و روشن است که پیروی جاهل از عالم امری شایسته، و تبعیت جاهل از جاهل امری ناپسند است. «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؟» چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید؟!^۱

دلیل دوم آن مرد مجاهد این است که: بت‌ها نه ما را آفریده‌اند تا به شکرانه اعطای نعمت آفرینش، آنها را پرستیم. و نه سروکار ما پس از مرگ با آنهاست که از ترس عقاب و به طمع ثواب و عطایشان در مقابلشان سجده کنیم. بلکه باید خدایی را پرستیم که هم ما را آفریده، و هم به ما روزی می‌دهد، و هم به سوی او باز می‌گردیم. معبود ما باید کسی باشد که آغاز کار ما با او بوده و در ادامه مسیر همواره تحت عنایات و الطاف او هستیم، و پایان کارمان نیز با اوست، و خلاصه همه چیزمان به دست باکفایت اوست.

«أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُون؟» آیا غیر از او معبودانی انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد؟!^۲

سومین دلیل آن مرد باایمان این بود که: اگر همچون شما به پرستش بت‌ها پردازم و خداوند رحمان زبانی به من برساند و عذابی بر من نازل کند، آیا این بتهای بی جان می‌توانند از من دفاع کنند؟ آیا قادرند به درگاه الهی شفاعت نمایند تا خداوند از عذاب و مجازاتم صرف‌نظر کند؟ پاسخ همه این پرسشها منفی

۱. سوره یس، آیه ۲۲.

۲. سوره یس، آیه ۲۳.

است. آنها نه تنها قادر بر حمایت از عابدان خود نیستند، که نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند، بلکه نیازمند حمایت عابدان خود هستند. آیا معبودی که هیچ خاصیت و اثری ندارد و نیازمند به عابد خویش است سزاوار پرستش می‌باشد؟

﴿إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛ اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود.^۱ «مرد مجاهد پس از بیان استدلالهای سه گانه و قوی فوق مبنی بر حقانیت فرستادگان حضرت عیسیٰ (علیه السلام) و اهلیت پروردگار جهان برای عبادت، و نااهلیت برای پرستش، خطاب به بت پرستان گفت: من هرگز این بت‌ها را نمی‌پرستم که اگر چنین کنم در گمراهی آشکاری خواهم بود.

گاه انسان گمراه است، اما گمراهی‌اش مخفیانه است. راه‌های متعددی جلوی پای اوست، که همه ظاهری خوب و پرجاذبه دارند و او راه صحیح را گم کرده و قدم در بیراهه می‌گذارد. اما گاه گمراهی‌اش آشکار و واضح است. جوانی که در عصر و زمان ما به دنبال مواد مخدر می‌رود، گمراهی‌اش واضح و آشکار است چون می‌داند که با این کار خودش را خوار و ذلیل و بی‌اعتبار، و خانواده‌اش را بدبخت و غصه دار، و اقوام و فامیلش را ناراحت و بی‌قرار می‌سازد. ملتی که دست به اختلافات داخلی می‌زنند در (ضلال مبین) هستند؛ چون با دست خود به اهداف دشمن کمک کرده، و اقتدار و عظمت خود را قربانی نموده، و قلب شیطان را شاد کرده‌اند.

﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ﴾؛ (به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم؛ پس به سخنان من گوش فرا دهید.^۲ بت پرستان نه تنها به سخنان مستدل

۱. سوره یس، آیه ۲۴.

۲. سوره یس، آیه ۲۵.

و منطقی و متین آن مرد مجاهد گوش فرا ندادند و بر ضلالت آشکارشان اصرار داشتند، که آن مرد باایمان را به شهادت رساندند. قرآن مجید در مورد کشته شدن او صریحا چیزی نفرموده، ولی از آیات بعد، که از رفتن وی به بهشت سخن گفته، این مطلب استفاده می شود. توجّه فرمایید:

«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»؛ (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد: وارد بهشت شو. گفت: ای کاش قوم من می دانستند، که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است!». ^۱

دو نکته در این آیات قابل توجّه است:

۱. منظور از بهشتی که در آیه مورد بحث مطرح شده، بهشت دوزخی است نه بهشت جهان آخرت؛ زیرا تا جهان به پایان نرسد و نابود نگردد و تمام انسانها مبعوث نشوند، کسی به بهشت و جهنّم جهان آخرت نمی رود، بلکه همه به بهشت و دوزخ برزخی می روند. و لذا در روایتی از امام سجّاد علیه السلام می خوانیم: «انّ القبر روضة من رياض الجنة، او حفرة من حفر النيران؛ قبر باغی از باغ های بهشت، یا حفره ای از حفره های دوزخ است». ^۲

۲. آن مرد مجاهد بعد از شهادت و رفتن به بهشت باز هم به فکر نجات قومش بود و برای آنها دلسوزی می نمود. لذا آرزو کرد که ای کاش آنها بودند و نعمتهایی که خداوند به او داده را مشاهده می کردند، و در نتیجه ایمان می آوردند. مردان خدا همه این گونه اند. پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله در جنگ احد متحمّل آزار و اذیتهای فراوان شد. دندان مبارکش را شکستند، پیشانی اش را

۱. سورة یس، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۴، ح ۲.

مجروح کردند، خون تمام سر و صورتش را فرا گرفت، اما باز هم قوم خود را نفرین نکرد، بلکه برای هدایتشان دعا کرد: «اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون؛ خدایا! قوم مرا هدایت کن، زیرا آنها جاهلند».^۱

مأموریت شمعون الصفا

هنگامی که خبر دستگیری و زندانی شدن رسولان عیسای مسیح علیه السلام به آن حضرت رسید، رئیس حواریون، شمعون الصفا، را مأمور کرد تا جهت تبلیغ آیین عیسوی به انطاکیه برود، و در ضمن برای نجات آن دو نفر چاره‌ای بیندیشد. شمعون بدون سروصدا وارد انطاکیه شد، و شروع به کار کرد. کم کم به مقربان پادشاه نزدیک شد و با آنان طرح دوستی و رفاقت ریخت. به گونه‌ای خوب عمل کرد و خوشرفتاری نمود که پادشاه با شنیدن اوصاف و اخلاق حمیده‌اش خواهان دیدارش شد. پادشاه که پس از ملاقات با شمعون او را شخصی حکیم و دانشمند یافت، به او گفت: «دوست دارم با ما باشی» شمعون که انسان باهوشی بود و زمان فعلی را مناسب طرح مأموریت اصلی خود نمی‌دید و در کار خود عجله نمی‌کرد، پیشنهاد شاه را پذیرفت و جزء مقربان و نزدیکان او شد، و هرچه می‌گذشت علاقه و ارادت پادشاه به شمعون زیادت‌ر می‌شد. یک روز شمعون خطاب به پادشاه گفت: «شنیده‌ام دو زندانی غریبه داری؟» پادشاه گفت: «آری» شمعون گفت: «آنها کیستند و جرمشان چیست؟» گفت: «آنها مردم را دعوت به توحید و یگانه پرستی و دست کشیدن از بت پرستی می‌کردند، لذا آنها را تازیانه زده و زندانی کردم!» شمعون گفت: «آیا سخنان آنها را شنیده‌ای؟» گفت: «نه، وقتی که ادعایشان را شنیدم از فرط عصبانیت آنها را زندانی کردم». شمعون

۱. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۶۷؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۲۷.

گفت: «اگر صلاح بدانی دستور بده آنها را بیاورند تا ببینم حرف حسابشان چیست؟» پادشاه دستور داد زندانیان را آوردند. اما نه شمعون آشنایی داد، و نه آنها، بلکه به گونه‌ای برخورد کردند که پادشاه و اطرافیان نفهمند که شمعون آنها را می‌شناسد. شمعون از آنها پرسید: «از کجا آمده‌اید؟» گفتند: «از سوی خدا برای هدایت بندگان». گفت: «دلیل و نشانه‌ای هم بر صدق گفتارتان دارید؟» گفتند: «با اجازه حضرت مسیح علیه السلام و او هم با اجازه خدا، بیماران غیر قابل درمان را شفا می‌دهیم!» پادشاه که شنونده و ناظر این گفت‌وگو بود، دستور داد کور مادرزادی را حاضر کردند. رسولان حضرت عیسی علیه السلام دعایی خواندند و از خدا شفای او را خواستند، خداوند او را شفا داد. پادشاه و اطرافیان متعجب شدند. شمعون پرسید: «معجزه دیگری هم دارید؟» گفتند: «به اذن الله مردگان را هم زنده می‌کنیم!» جنازه یک نفر را که هفت روز قبل فوت کرده بود و به خاطر اختلافی هنوز دفن نشده بود حاضر کردند. آنها دوباره دست به دعا برداشتند و خداوند دعایشان را اجابت کرد و آن شخص مرده را حیاتی دوباره بخشید! پادشاه وقتی این معجزات را از آنها مشاهده کرد و به حَقانیت آنها پی برد، گفت: «عجب کار زشتی کردیم که بدون پرس‌وجو و تحقیق آنها را به بند کشیدیم». در سایه تدبیر شمعون الصفا و معجزات آن دو رسول، نور ایمان در قلب پادشاه تابید و ایمان آورد. به دنبال یکتاپرست شدن پادشاه، عده‌ای از مردم نیز بت پرستی را رها کرده و به پرستش خدای یگانه پرداختند. اما گروه زیادی که منافعشان در ادامه حیات بت پرستی بود سرسختانه بر آیین خرافی خود اصرار و لجاجت کردند، تا آن‌جا که خداوند پس از اتمام حجت، تصمیم بر مجازات آنها گرفت. چگونگی عذاب آنها در دو آیه زیر آمده است. توجّه فرمایید:

«وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ * إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً

وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ»؛ و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم، و هرگز سنت ما بر این نبود؛ (بلکه) فقط یک صیحه آسمانی بود و ناگهان همگی خاموش شدند.^۱

همان‌گونه که بارها اشاره کردیم، خداوند هر زمان بخواهد جمعیت فاسد و مفسد و اصلاح ناپذیری را عذاب کند لشکریان آسمان و زمین را مأمور این کار نمی‌کند، بلکه این مأموریت را به چیزی که عامل حیات و زندگی آنهاست می‌سپارد تا درسی برای آیندگان باشد، که بدانند در صورت لجاجت، خودسری و بندگی شیطان، خداوند به راحتی آنها را مجازات خواهد کرد. درمورد مردم مشرک و بت پرست انطاکیه نیز این سنت الهی عمل شد و آنها به وسیله یک صیحه آسمانی، آری فقط یک صیحه، خاموش و نابود شدند، به گونه‌ای که گویا اصلاً وجود نداشته‌اند.

در راه حق از کمی همراهان نترسید!

مسلمان بودن در محیطی که همه یا اکثریت آن مسلمانند خوب است، اما زیاد مهم نیست. درستکار بودن، تقلب، گرانفروشی و کم فروشی نکردن در بازاری که اکثریت آن چنینند کار شایسته‌ای است، اما هنر نیست. مهم آن است که انسان در اقلیت باشد و هراسی از قدم زدن در مسیر حق نداشته باشد. تک و تنها باشد اما از جادۀ ایمان، تقوا، اخلاق، صداقت و پاکی خارج نشود. جوان‌هایی هستند که در یک خانواده بی ایمان و غیر مذهبی زندگی می‌کنند، مثلاً پدر و مادر و بقیۀ اعضای خانواده اهل نماز و روزه و خمس و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و دیگر مسائل دینی نیستند، حفظ ایمان توسط این جوان‌ها در چنین

۱. سوره یس، آیه ۲۸ و ۲۹.

محیطی قیمتی است. دختر دانشجوی محبّه‌ای که در کلاسی شرکت می‌کند که اکثریت دانشجویان دختر آن بدحجابند و در میان آنها ذوب نمی‌شود و به رنگ آنها در نمی‌آید ارزشمند است. وجود کارمند درستکاری که در اداره‌ای خدمت می‌کند که اکثریت کارمندان آن رشوه می‌گیرند، اما او هرگز خود را آلوده رشوه خواری نمی‌کند مایه افتخار است. حضرت علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «اَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهَدْيِ لِقَلَّةِ أَهْلِهِ؛ ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید».^۱

بنابراین، اگر در مسیر حق هستید و به حقانیت کارتان ایمان دارید بر خدا توکل کنید و از کمی همراهان وحشت نکنید و خود را به خدا بسپارید، تا به مقصد برسید. به مناسبت همین بحث، به روایت جالبی که در ذیل داستان اصحاب القریه ذکر شده توجّه فرمایید.

پیامبر اکرم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سَبَّاقُ الْأُمَمِ ثَلَاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ طَرَفَةَ عَيْنٍ، عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصَاحِبُ يَاسِينٍ وَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ فَهَمُ الصَّدِيقُونَ وَعَلِيٌّ أَفْضَلُهُمْ؛ سه تن در میان امت خود تک و تنها بودند، اما (لحظه‌ای حق را رها نکرده و) به مقدار چشم بر هم زدنی کافر نشدند؛ علی بن ابی طالب علیه السلام و حبیب نجار و مؤمن آل فرعون، آنان همگی انسان‌های صدیق و فوق العاده راستگویی هستند، اما برتر از همه آنها علی علیه السلام است».^۲

روایت مذکور و شبیه آن در منابع مهم اهل سنت نیز آمده است.^۳ مطابق نقل

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۷۳.

۳. روایات مذکور را می‌توانید در کتابهای احقاق الحق، ج ۳، ص ۱۱۴ به بعد، و کتاب آیات ولایت در قرآن، ص ۳۹۱، و تفسیر پیام قرآن، ج ۹، ص ۳۴۴ مطالعه فرمایید.

شیعه و سنی، هنگامی که آیه شریفه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ نازل شد، و پیامبر اکرم ﷺ مأموریت یافت که دعوت خود را علنی و آشکار کند، آن حضرت غذایی تهیه دید و سران قریش را به خانه اش دعوت نمود. رسول خدا ﷺ پس از صرف ناهار خطاب به میهمانانش فرمود: ای بزرگان قوم من! من از سوی خدا مأموریت یافته‌ام بت‌ها را بشکنم و شما را به سوی خدای یگانه دعوت کنم و مفسد را برچینم و نهال ایمان و اسلام را در محیط شما غرس کنم». سپس اضافه فرمود: «هرکس امروز دست بیعت در دست من بگذارد، در آینده وزیر من خواهد بود». هیچ یک از حاضرین با پیامبر ﷺ بیعت نکرد و جرأت سبقت و پشتتازی نداشت و از تنهایی می‌ترسید. اما در میان آن جمعیت نوجوانی کم سن و سال وجود داشت که جرأت سبقت و پشتتازی داشت و در مسیر حق از تنهایی نمی‌ترسید و او کسی جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام نبود. آن حضرت از جای خود برخاست و دست در دست پیامبر اکرم ﷺ گذاشت و گفت: «من اولین کسی هستم که به تو ایمان آورده و اعلان وفاداری می‌کنم» پیامبر ﷺ فرمود: «علی علیه السلام وزیر و جانشین من است، از او اطاعت کنید». مشرکان قریش خنده‌ای کردند و خطاب به ابوطالب گفتند: «برو و از فرزندت (علی علیه السلام) اطاعت کن، که محمد صلی الله علیه و آله و سلم او را امیر تو ساخت» سپس منزل پیامبر را ترک کردند.^۲ اسلام به تدریج پیش رفت تا آن‌جا که یک روز پیامبر اکرم ﷺ به همراه ده هزار نفر از سپاهیان اسلام وارد مکه شد و تمام مردم مکه تسلیم حضرت شدند. سپس حضرت به سراغ خانه خدا (کعبه) رفت تا آن را از لوث وجود بت‌ها پاک کند. علی علیه السلام بر شانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالا رفت و تمام بت‌ها را به زیر

۱. سورة شعراء، آیه ۲۱۴.

۲. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۲۰ (به نقل از پیام قرآن، ج ۹، ص ۳۲۶).

کشید! ^۱ سران قریش آن زمان فهمیدند که معنای سخن پیامبر ﷺ در «یوم الانذار» چه بوده است.

پیشتازی حبیب نجار

«صاحب یاسین» یا «حبیب نجار» همان کسی بود که وقتی فرستادگان حضرت عیسیٰ ﷺ را در شهر انطاکیه ملاقات کرد و سخنانشان را شنید، قبل از همه ایمان آورد و در مسیر حق از تنهایی و کمبود همراهان وحشت نکرد، و سرانجام در راه خدا به شهادت رسید. (شرح حال این مرد الهی در چند صفحه قبل گذشت).

پیشتازی مؤمن آل فرعون

یکی از درباریان فرعون هنگامی که براهین و دلایل قانع کننده حضرت موسیٰ ﷺ را شنید و معجزاتش را مشاهده کرد، به راهنمایی عقل و خرد متوجه شد که آن حضرت حقیقتاً پیامبر خداست و به او ایمان آورد. آن هم زمانی که هیچ کس به آن حضرت و برادرش هارون ایمان نیاورده بود. و به هیچ وجه از تنهایی و نداشتن همراه و هم سفر وحشت نکرد. البته چون تمام درباریان فرعون مخالف حضرت موسیٰ ﷺ بودند، ایمانش را علنی و آشکار نکرد. برخی نام مؤمن آل فرعون را «حزقیل» گفته اند، و عده ای او را «خازن» (سرپرست خزائن و گنجینه های فرعون) دانسته اند، و بعضی معتقدند وی پسر عمو یا پسرخاله فرعون بوده است! به هر حال سرگذشت او در سوره مؤمن (غافر) آیات ۲۸-۳۴ آمده، علاقمندان می توانند شرح بیشتر را در آن جا مطالعه فرمایند. ^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۰۸.

۲. به تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۸۷ مراجعه فرمایید.

حضرت علی علیه السلام و حبیب نجار و مؤمن آل فرعون هرکدام در عصر و زمان خویش تک و تنها بودند، اما هنگامی که به حقانیت پیامبر خود پی بردند بی درنگ به وی ایمان آورده و تسلیم منطق رسوای «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» نشدند، بلکه هم‌رنگ جماعت مشرکان و کفار و منحرفان از مسیر فطرت و هدایت و تقوا شدن را، رسوایی دانستند.

جوان عزیز! در مسیر حق و حقانیت از تنهایی وحشت نکن. زیرا کسی که خدا را دارد تنها نیست. اگر در محیط شما هیچ کس نماز نمی‌خواند تو بخوان. چنانچه هیچ کس روزه نمی‌گیرد تو بگیر. اگر هیچ کس صداقت ندارد تو داشته باش. به مولی‌الموحدين علی علیه السلام اقتدا کن و استوار و ثابت قدم به پیش برو که خداوند با توست.

تقیّه، تغییر روش مبارزه

همان‌گونه که گذشت مؤمن آل فرعون هنگامی که ایمان آورد آن را آشکار نکرد، بلکه آن را پنهان داشت و تقیّه کرد. زیرا تقیّه یک کار عاقلانه است. در محیطی که عده‌ای آدمهای متعصب و خونخوار وجود دارند، باید تقیّه کرد و ایمان را مخفی نگه داشت، تا بتوان به اسلام خدمت کرد. وهابی‌ها چقدر اشتباه می‌کنند زیرا تقیّه که از صریح آیات قرآن مجید گرفته شده را نمی‌پذیرند و شیعیان را به خاطر اعتقاد به این دستور قرآنی زیر سؤال می‌برند. اگر مؤمن آل فرعون تقیّه نمی‌کرد و به موقع نقشه خطرناک فرعونیان مبنی بر از بین بردن حضرت موسی علیه السلام را به اطلاع آن حضرت نمی‌رساند، جان آن حضرت در معرض خطر قرار می‌گرفت. تقیّه نه تنها یک حکم دینی، بلکه یک حکم عقلی است؛ لذا تمام ارتش‌های دنیا در مکالمات حسّاس خود با استفاده از کلمات رمز

سخن می‌گویند تا دشمن متوجه نقشه‌های آنها نشود. علاوه بر این، لباس سربازان، رنگ خودروهای نظامی و مانند آن، هم‌رنگ زمین و گیاهان است و از دور قابل شناسایی نیست، و اینها همه نوعی تقیّه محسوب می‌شود.^۱ بنابراین، تقیّه به معنای حفظ نیرو و استفاده بهینه از آن یک حکم عقلی و شرعی است.

۱. شرح بیشتر مباحث مربوط به تقیّه را در کتاب قواعد الفقهیّه، قاعده تقیّه، با کتاب تقیّه سپری برای مبارزه عمیق‌تر مطالعه فرمایید.